



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



امام حسین و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسین (ع) و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

نویسنده:

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما گروه معارف

ناشر چاپی:

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	امام حسین (ع) و عاشورا از دیدگاه اهل سنت
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	حسین بابی از بهشت
۱۱	دیباچه
۱۱	پیشگفتار
۱۳	شخصیت و فضایل امام حسین
۱۳	مولد و میلاد
۱۳	نامگذاری توسط پیامبر
۱۴	خبر از شهادت در هنگام تولد
۱۴	شباهت با رسول خدا
۱۵	علاقه رسول خدا به امام حسین
۱۵	اشاره
۱۵	دوستی با حسین
۱۶	علاقه جبرئیل به حسین
۱۶	مهرورزی پیامبر به حسین
۱۷	گریه امام حسین
۱۷	حسین بهترین است
۱۷	اگر مردم می دانستند
۱۷	فضایل و مناقب
۱۷	اشاره
۱۸	آقای جوانان بهشت
۱۸	حسین بابی از بهشت

- ۱۸ حسین و آیه تطهیر
- ۱۹ حسین و آیه مباهله
- ۱۹ وارث علم پیامبر
- ۲۰ ریحانه پیامبر
- ۲۱ سخاوت امام حسین
- ۲۱ سخاوت و تواضع
- ۲۲ جود و شجاعت
- ۲۲ حج امام حسین
- ۲۲ مناجات
- ۲۲ آغاز نهضت عاشورا
- ۲۲ مرگ معاویه
- ۲۳ درخواست بیعت از امام حسین
- ۲۳ امام حسین در خانه ولید
- ۲۳ گفتگوی مروان با ولید
- ۲۴ گفتگوی امام حسین با مروان
- ۲۴ گفتگوی امام حسین با برادرش محمد بن حنفیه
- ۲۵ وصیت امام حسین به محمد بن حنفیه
- ۲۵ انگیزه قیام
- ۲۶ حرکت از مدینه
- ۲۶ امام حسین از راه اصلی می رود
- ۲۷ هنگام ورود به مکه
- ۲۷ امام حسین در مکه
- ۲۷ گفتگوی ابن عباس و ابن عمر با امام حسین
- ۲۸ اهل کوفه از حرکت امام حسین با خبر می شوند

۲۸	حرکت مسلم
۲۸	مسلم در کوفه
۲۹	نامه امام حسین به مردم بصره
۲۹	رفتن ابن زیاد به کوفه
۲۹	عبیدالله در کوفه
۳۰	عبیدالله در جستجوی مسلم
۳۰	ابن زیاد هانی را دستگیر می کند
۳۱	قیام مسلم
۳۲	مبارزه مسلم با لشکر ابن زیاد
۳۲	مسلم در دست نامردمان
۳۳	مسلم در آستانه شهادت
۳۴	شهادت مسلم
۳۴	خروج امام حسین از مکه
۳۵	گفتگوی امام حسین با ابن زبیر
۳۵	امام حسین کاروان یزید را مصادره می کند
۳۶	عبدالله بن جعفر به دنبال کاروان حسین
۳۶	راه کوفه بسته می شود
۳۶	قیس به مسهر صیداوی
۳۷	زهیر بن قین هدایت می شود
۳۸	ملاقات با فرزندق
۳۸	خبر شهادت مسلم به امام می رسد
۳۹	شهادت عبدالله بن یقطر
۳۹	با کمتر از جان نمی توان با حسین همراهی کرد
۴۰	درس جوانمردی

- ۴۱ حرکت به سوی کربلا
- ۴۱ بر سلطان ظالم بشورید
- ۴۱ مرگ سعادت و خوشبختی است
- ۴۲ هاتف مرگ
- ۴۲ ستم چهره می نماید
- ۴۲ ورود به کربلا
- ۴۳ حزب شیطان مجهز می شود
- ۴۳ مشکل آب
- ۴۳ جنگ آب
- ۴۳ حمله
- ۴۴ امان نامه
- ۴۴ آخرین نشست
- ۴۵ لشکر حق صف می کشد
- ۴۶ سخنرانی امام در صبح عاشورا
- ۴۶ توبه جناب حر
- ۴۷ آغاز جنگ
- ۴۷ شهادت سید القراء، بربر بن خضیر
- ۴۷ شهادت مسلم بن عوسجه
- ۴۸ نماز ظهر
- ۴۸ عابس و شوذب
- ۴۹ شهدای آل ابی طالب در کربلا
- ۴۹ نوبت آل رسول
- ۵۰ شهادت علی اکبر
- ۵۰ شهادت قاسم بن حسن

۵۱	حضرت ابوالفضل
۵۱	امان نامه
۵۱	امان مجدد
۵۱	علم
۵۲	پیمان فداکاری
۵۲	سقا
۵۲	امام حسین تنهاست، طلب یاری
۵۲	آخرین سرباز
۵۳	امام، رو به میدان
۵۳	امام در میدان
۵۳	محاصره
۵۳	به دنبال آب
۵۴	خضاب خون
۵۴	نزدیک مقصد
۵۴	گریه دشمن
۵۴	شهادت
۵۴	شهادت امام به روایت خطیب خوارزم
۵۵	بانوی شهید در کربلا
۵۵	وقایع بعد از شهادت، تراج
۵۵	عامل اساسی
۵۶	غارت خیمه ها
۵۶	وقایع بعد از شهادت امام حسین
۵۶	پیکر شهدا
۵۶	مسیر خورشید

۵۶	آغاز پیام
۵۶	خطبه زینب کبری در کوفه
۵۷	مجلس ابن زیاد
۵۸	زینب در مجلس ابن زیاد
۵۸	امام سجاد در مجلس ابن زیاد
۵۹	خورشید بر نی
۵۹	در راه شام
۵۹	کاروان اسیران بر دروازه شام
۶۰	اسیران در مسجد دمشق
۶۰	سر امام حسین در مجلس یزید
۶۱	ابوبرزه
۶۲	امام سجاد در مجلس یزید
۶۲	اظهار کفر
۶۲	خطبه زینب کبری در مجلس یزید
۶۴	مثل اهل بیت
۶۴	خطبه امام سجاد در مسجد دمشق
۶۵	پاورقی
۷۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

امام حسین (ع) و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۱۴۶۳۶

عنوان و نام پدیدآور: امام حسین و عاشورا از دیدگاه اهل سنت [جزوه] / گروه معارف
وضعیت نشر: [تهران]: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۷۸.
مشخصات ظاهری: ۹۶ص.

حسین بابی از بهشت

رسول گرامی اسلامی (ص) فرمود: به وسیله من آگاه شدید، با علی راه یافتید و هدایت شدید، نیکی‌ها به واسطه حسن به شما عطا شد، ولی سعادت و شقاوت شما با حسین است آگاه باشید که حسین یکی از درهای بهشت است، هر کس با او دشمنی کند، خدای بوی بهشت را بر او حرام می‌کند [۱].

دیباچه

یکی از جمله آرمانها و وظایف برنامه‌های برون مرزی، توجیه و تبیین صحیح ابهامات و شبهاتی است که به علل گوناگون، همچون عدم آشنایی با موازین دین مبین اسلام و دسترسی نداشتن به منابع و مراجع مطمئن و یا به تزویر و نیرنگ دشمنان کژاندیش اسلام، بر دل جان مخاطبان آنسوی مرزها سایه افکنده است.

زدودن زنگار بی‌خبری، از آینه دل اسلام جویان و انعکاس نورتابان شریعت محمدی و تشیع علوی، مستلزم آن است که در گام نخست با عنایت به کثرت مخاطبان اهل سنت، اندیشه‌ها و دیدگاههای ایشان در ارتباط با اعتقادات شیعه را طرحی جامع بریزیم و پیوند برادری را محکم‌تر نماییم.

در این راستا بر آن شدیم تا به تدوین مجموعه‌هایی مناسب دست یازیم و در دسترس برنامه‌سازان محترم قرار دهیم. بدیهی است مطرح نمودن این گونه مباحث، جدا از فواید برون مرزی، برای مخاطبان داخلی، اعم از شیعه و سنی نیز جذاب و سودمند خواهد بود.

مجموعه حاضر با عنوان «امام حسین (ع) و عاشورا از دیدگاه اهل سنت» گامی است در این راه، امید آنکه مقبول درگاه احدیت واقع شود.

در پایان از زحمات حجه الاسلام محمدرضا جباران که این مجموعه با تلاش و کوشش ایشان، تدوین گردید تشکر می‌کنیم. نیز بجاست از راهنمایی‌ها و رهنمودهای استاد راهنمای مجموعه جناب حجه الاسلام و المسلمین محامی تشکر و قدردانی نماییم. مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما. گروه معارف.

پیشگفتار

الگو سازی روشی است که مکاتب الهی در کنار مجموعه احکام متعالی و نظامهای قانونی پیشرفته به آن توجه داشته اند در این

مکاتب، انسان کامل تنها یک نظریه نیست، بلکه تحقیقی عینی و نمونه‌هایی واقعی دارد که نوع بشر می‌تواند با پیروی از آنها خود را به کمال مقصود، نزدیک و نزدیک تر سازد.

امامان معصوم برجسته‌ترین الگوهایی هستند که اسلام به عنوان تحقق کامل احکام خود به مردم معرفی کرده است در تعریفی کوتاه می‌توان گفت آن بزرگواران، قرآن‌های مجسمی بودند که در میان مردم زیستند و صراط مستقیم را به انسان نمودند. در این میان حضرت ابا عبدالله الحسین (ص) به لحاظ موقعیت ویژه و وظیفه خاصی که شرایط ویژه زمانی برای آن حضرت مقرر می‌داشت از نوع ویژگی برخوردار است.

امام حسین (ص) نه تنها الگوی انسان‌های وارسته و نمونه کامل یک انسان الهی است، بلکه سمبل مقاومت نسل‌های ستمدیده در مقابل موج بیداد ستمگران و نماد ایثار و فداکاری در راه احیای حق و اعلائی کلمه الله است، چنان که امروز نام و نشانه مقاومت و یاد او رمز ایستادگی است.

واقعه عاشورا، هر چند از آن جهت که به دشمنان آن حضرت مربوط می‌شود بزرگترین جنایت و نهایت رذالت و حسیض روح انسانی است، ولی از آن جهت که به آن حضرت و یارانش مربوط می‌شود، اوج فضیلت و بزرگواری و نمایش عالی‌ترین فضایل انسانی است.

کسانی که به دنبال تربیت روح و پرورش فضایل انسانی هستند، بدون شک می‌توانند بهترین معیارهای انسانیت را در روش و منش آن حضرت بدست آورند.

در این نوشتار بر آنیم تا با گذری کوتاه بر زندگی آن بزرگ انسان الهی، و نظری به زوایای زندگی آن حضرت، به ویژه در جریان نهضت آسمانیش خود و خوانندگان را پرتوی فراهم آوریم که روشنایی بخش راه طولانی مقصد باشد که: ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة.

نکات قابل توجه در این مقاله به این قرار است:.

نظر به اینکه این مقاله به منظور استفاده در برنامه‌های رادیویی تهیه شده است، مطالب آن به صورت قسمت‌های کوتاه و مجزا با عناوین و سرفصل‌های مستقل ارائه گردیده است و از آنجا که برای شنوندگان مقیم خارج کشور استفاده خواهد شد، تمام مطالب از کتب معتبر اهل سنت استخراج شده و محل نقل هر واقعه در کتاب‌های مورد استناد، با ذکر جلد و صفحه تعیین و در پایان جزوه نیز مشخصات هر کتاب، از قبیل ناشر و تاریخ نشر بیان شده است.

کتبی که در این نوشتار و مورد استفاده قرار گرفته، همگی از کتب معتبر و از نویسندگان مورد اعتماد اهل سنت می‌باشند، بعضی از این نویسندگان در تعصب به پایه‌ای رسیده‌اند که تا حد امکان از نقل فضایل اهل بیت (ص) خودداری می‌کنند و آنچه را نیز به ناچار نقل می‌کنند با تحلیل و توضیح به غیروجه صحیح معنی می‌کنند.

علی‌رغم اینکه این نویسندگان به لحاظ اعتقادات خاص تلاش کرده‌اند تا آنجا که ممکن است واقعه عاشورا و نهضت کربلا را معمولی و فاجعه قتل حضرت ابا عبدالله الحسین (ص) را کمرنگ جلوه دهند و بر خلاف روش خود در نقل وقایع تاریخی، این قسمت از تاریخ را به اختصار نقل کرده‌اند، ولی نتوانسته‌اند موجی را که از تذکر این واقعه ایجاد می‌شود کنترل کنند.

ما تلاش کرده‌ایم تا آنجا که ممکن است متن تاریخ را بدون هیچ کاستی و عاری از هر افزوده نقل کنیم و در حد امکان از اظهار نظر خودداری کرده، برداشت و نظریه پردازی را به عهده خوانندگان و شنوندگان بگذاریم.

در پاره‌ای از موارد که گریزی از اظهار نظر نیافتیم، تحلیل‌ها و نظرهای شخصی را از متن تاریخ جدا کرده‌ایم تا موجب اشتباه نشود و احیاناً به کتاب‌های مورد استناد نسبت داده نشوند.

امید که آنچه در ادامه می‌آید، مقبول طبع اهل نظر قرار گیرد و گامی باشد هرچند کوتاه، در راه بازخوانی این حادثه عظیم تاریخ

اسلام.

مرا از جوهر غم آفریدند.

تورا از ابر، نم نم آفریدند.

برای گریه درسوگ حسین است.

اگر ماه محرم آفریدند.

گروه معارف.

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما.

شخصیت و فضایل امام حسین

مولد و میلاد

حسین بن علی (ص) در مدینه منوره در سال چهارم هجری در روز سه شنبه، سوم ماه شعبان یا پنجشنبه پنجم همان ماه متولد شد بعضی از مورخان تولد آن حضرت را روز آخر ربیع الاول سال سوم هجری دانسته و بعضی دیگر گفته اند در پنجم جمادی الاول سال سوم یا چهارم هجرت به دنیا آمده است بنابراین درباره تولد آن حضرت چند قول وجود دارد، ولی قول مشهور این است که ایشان در روز سوم شعبان سال چهارم هجرت به دنیا آمده است.

هنگامی که آن حضرت متولد شد او را نزد جد بزرگوارش رسول خدا (ص) آوردند آن حضرت بادیدن او سخت مسرور شد و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و روز هفتم تولدش گوسفندی برای او عقیقه کرد و به مادرش فرمود: «سرش را بتراشید و به وزن موهایش نقره صدقه دهید».

آن حضرت شش سال و چند ماه با جد بزرگوارش رسول خدا (ص) و پس از آن بیست و نه سال و یازده ماه با پدرش امیرالمؤمنین (ص) و پس از آن حدود ده سال با برادرش امام حسن (ص) و حدود ده سال پس از شهادت امام حسن (ص) زندگی کرد مدتی که آن حضرت پس از امام حسن (ص) زندگی کرده است، مدت امامت او محسوب می شود.

کنیه امام حسین (ع) «ابوعبدالله» بود لقب های فراوانی به آن حضرت داده اند و از جمله پس از شهادت، ایشان را «سیدالشهدا» خواندند چنان که می دانیم تا پیش از آن، لقب سیدالشهدا بر حمزه، عموی پیامبر اطلاق می شد و پس از شهادت سبط گرامی رسول الله، آن حضرت را به این لقب خواندند.

نامگذاری توسط پیامبر

در روایات آمده است که نامگذاری آن حضرت و برادر بزرگوارش به حسین و حسن، توسط شخص پیامبر اکرم صورت گرفته است و تصریح شده است که این نامگذاری به دستور خداوند متعال بوده است.

از علی بن ابیطالب نقل کرده اند که فرمود: آن گاه که حسن به دنیا آمد نام عمویم «حمزه» را بر او نهادم و آن گاه که حسین متولد گشت نام عموی دیگرم «جعفر» را بر او گذاشتم روزی رسول خدا (ص) مرا فراخواند و فرمود: من مامور شده ام که نام آن دو را تغییر دهم، از این پس آنان را حسن و حسین بخوانید [۳].

در روایات دیگر آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: حسن و حسین را به نام فرزندان هارون نامیدم، او فرزندانش را «شبر» و «شیر» نامید و من فرزندانم را به همان نام (به لفظ عربی) حسن و حسین نامیدم [۳].

خبر از شهادت در هنگام تولد

اسما بنت عمیس می گوید: وقتی امام حسین (ص) متولد شد، رسول خدا (ص) آمد فرمود: اسما! پسر من را بیاور من کودک را در پارچه سفیدی پیچیدم و به حضرت دادم.

حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، بعد در حالی که او را در دامن خود گذاشته بود، گریست. گفتم: پدر و مادرم فدایت چرا گریه می کنی؟

فرمود: برای این پسر.

گفتم: او در همین ساعت متولد شده و تو برایش گریه می کنی؟

فرمود: آری ای اسما! گروه سرکشی او را می کشند، خدا شفاعتم را نصیبشان نکند.

بعد فرمود: این خبر را به فاطمه نرسان که تازه فرزندش به دنیا آمده [۴].

روزی ام الفضل همسر عباس عموی پیامبر، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: «یا رسول الله (ص) من امشب خواب بدی دیدم، دیدم گویا قطعه ای از بدن مبارک شما جدا شده در دامن من افتاد.

فرمود: خیر است، فاطمه پسری می آورد که تو او را پرورش خواهی داد خدمت پیامبر رسیدم و کودک را در دامنش نهادم و چند لحظه از آن حضرت چشم برداشتم، وقتی دوباره نگاهش کردم، دیدم اشک از چشمانش سرازیر است.

گفتم: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله چرا گریه می کنی؟

فرمود: هم اکنون جبرئیل آمد و به من خبر داد که امت من این پسر را می کشند» [۵].

هنگامی که امیرالمؤمنین (ص) به طرف صفین می رفت در راه از کربلا گذشت در آن جا توقفی کرد و چنان گریست که زمین را از اشک خیس کرد آنگاه فرمود: «روزی خدمت رسول خدا رسیدم دیدم حضرت گریه می کند، گفتم: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله (ص) چرا گریه می کنی؟»

فرمود: هم اکنون جبرئیل این جا بود، او به من خبر داد که پسر من حسین در کنار شط فرات در زمینی به نام کربلا کشته خواهد شد و مشتی از خاک آنجا را برایم آورد تا بویم و من نتوانستم از گریه خودداری کنم.

و همان جا بود که امیرالمؤمنین (ص) فرمود: این جاست اقامتگاه و بارانداز ایشان، این جاست که خونشان را می ریزند، گروهی از آل محمد در این صحرا کشته می شوند که زمین و آسمان به حالشان گریه خواهد کرد [۶].

شباهت با رسول خدا

در اخبار فراوان آمده است که آن حضرت شبیه ترین فرد به رسول الله (ص) بود اصحاب پیامبر بارها این نکته را در مورد سیرت و صورت امام حسین (ع) یاد آورده اند، مخصوصاً یاد آور شده اند که قامت ایشان بسیار شبیه به پیامبر بود، به طوری که هر کس قامت آن حضرت را مشاهده می کرد به یاد رسول خدا می افتاد [۷].

عاصم بن کلب از پدرش نقل کرده است که شبی رسول خدا را در خواب دیدم و خواب خود را برای ابن عباس نقل کردم [تا بینم که آیا خواب من درست بوده است یا خیر] او گفت: آیا هنگامی که پیامبر را دیدی به یاد حسین بن علی نیفتادی؟

گفتم: آری! به خدا قسم هنگامی که رسول خدا قدم برمی داشت و راه می رفت، کاملاً به حسین بن علی شباهت داشت ابن عباس گفت: ما همواره او را به پیامبر شبیه می دانستیم.

انس بن مالک می گوید: نزد عبیدالله بن زیاد بودم که سر حسین بن علی را در یک تشت به مجلس آوردند ابن زیاد با چوبی

به بینی و صورت آن حضرت اشاره کرد و گفت: من چهره ای به این نیکویی ندیده ام گفتم: ای ابن زیاد! مگر نمی دانی که حسین بن علی شبیه ترین مردم به رسول خدا بود [۸].

علاقه رسول خدا به امام حسین

اشاره

یکی از زیباترین و برجسته ترین نکات زندگی امام حسین، توجه شدید و علاقه بی نظیر پیامبر اکرم به ایشان و برادر بزرگوارش امام حسن (ع) است این نکته آن چنان آشکار و نمایان بود که صفات زیادی از کتب تاریخ و حدیث را به خود اختصاص داده است در این جا گوشه ای اندک از این مطالب را یاد آور می شویم.

دوستی با حسین

رسول گرامی اسلام (ص) به مهمانی دعوت شده بود با گروهی از اصحاب به میهمانی می رفت در راه امام حسین (ص) را دید که در کوچه بازی می کند، پیش رفت تا او را بگیرد، ولی او کود کانه گریخت و هر چه حضرت به دنبال او رفت، او به سوی دیگری جست و آن حضرت همچنان خنده کنان او را دنبال می کرد تا او را گرفت آن گاه دستی بر پس گردن و دستی در زیر چانه او گرفته دهان بر دهانش گذاشت و او را بوسید.

و بعد فرمود: حسین از من است و من از حسینم، خدا دوست بدارد کسی را که حسین را دوست دارد [۹].

زید بن حارثه نقل می کند: می خواستم برای انجام کاری خدمت رسول خدا (ص) برسم شبانه به منزل آن حضرت رفتم و درب خانه را کوبیدم پیامبر در حالی که چیزی در زیر عبای خود داشت، بیرون آمد پس از آن که کارم تمام شد، پرسیدم: ای رسول خدا! چه همراه داری؟

عبای خویش را به کنار زد و حسن و حسین را که در بر گرفته بود به من نشان داد و فرمود: اینان فرزندان من و فرزندان دختر من هستند آن گاه رو به آسمان کرد و فرمود:

اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما.

خدایا! تو می دانی که من این دو را دوست دارم، پس آنها را دوست بدار و دوست بدار هر کس آن دو را دوست بدارد [۱۰].

سلمان فارسی نیز از پیامبر اکرم در خصوص امام حسین و امام حسین روایت کرده است که فرمود:

من احبهما احبته و من احبته احبه الله و من احبه الله ادخله جنات النعیم، و من ابغضهما ابغی علیهما ابغضته و من ابغضته ابغضه الله و من ابغضه الله ادخله نار جهنم و له عذاب مقیم.

هر کس فرزندانم حسن و حسین را دوست بدارد، من او را دوست دارم و هر کس من او را دوست بدارم، خداوند او را دوست دارد و هر کس خدا او را دوست بدارد به بهشت های پر از نعمت وارد خواهد شد اما هر کس آن دو را دشمن بدارد و بر آنها ستم روا دارد، من او را دشمن خواهم داشت و هر کس من او را دشمن دارم، خداوند او را دشمن دارد و به آتش جهنم در افکند و در عذاب پایدار بماند [۱۱].

این علاقه و عنایت ویژه پیامبر اکرم (ص) به امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) را صرفا نمی توان به یک رابطه عاطفی و علاقه خویشاوندی حمل کرد مضامین روایاتی که در کتب فریقین فراوان نقل شده است، نشان می دهد که رسول خدا (ص) با اطلاع و آگاهی از مسیر آینده جامعه اسلامی، می خواستند بدین وسیله راه حق و باطل را به روشنی از یکدیگر تفکیک و متمایز سازند در

واقع پیامبر اکرم با این سخنان گویا همه دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌هایی را که در آینده بر ضد خاندان نبوت انجام خواهد شد، برای حق پویان و حقیقت‌طلبان پیش‌گویی می‌کردند شاید از این روست که در روایات دیگر، رسول خدا صریحا از جنگ و پیکار با اهل بیت یاد کرده است و جنگ با ایشان را همچون جنگ با خودش دانسته است.

دانشمندان برجسته اهل سنت از زید بن ارقم و ابوهریره و دیگران روایت کرده‌اند که پیامبر در هنگام فوت، آن‌گاه که در بستر بیماری افتاده بود، رو به علی و فاطمه و حسن و حسین کرد و فرمود: «انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم، یعنی: من با هر کس که با شما بجنگد در جنگ خواهم بود و با هر کس با شما دوستی کند دوست خواهم بود» [۱۲].

این عبارت بارها و بارها از سوی پیامبر اکرم در شان اهل بیت گرامیش صادر شده است [۱۳] از جمله نقل کرده‌اند که آن حضرت بارها رو به خانه علی و فاطمه و حسن و حسین می‌ایستاد و می‌فرمود: «انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم، یعنی می‌جنگم با هر کس که شما با او بجنگید و دوستی می‌کنم با هر کس که شما با او دوستی کنید».

برای بن‌عازب روایت کرده است که رسول اکرم (ص) در مورد امام حسین (ع) فرمود: «هذا منی و انامنه و هو محرم علیه ما یحرم علی، یعنی حسین از من است و من از حسینم و هر چه بر من حرام است بر حسین نیز حرام است» [۱۴].

علاقه جبرئیل به حسین

در روایات آمده است روزی حسن و حسین، در کودکی، پیش روی پیامبر (ص) با یکدیگر کشتی می‌گرفتند و پیامبر دائما حسن را تشویق می‌کرد فاطمه رو به پدر کرد و عرض کرد: ای رسول خدا! شما حسن را که برادر بزرگتر است در مقابل حسین که کوچکتر است تشویق می‌کنید؟

پیامبر فرمود: زیرا جبرئیل شاهد این ماجرا بود و حسین را تشویق می‌کرد و من حسن را.

مهرورزی پیامبر به حسین

مهر و محبت پیامبر به امام حسین و برادر بزرگوارش امام حسن زبانزد عام و خاص بوده است گذشته از گفتاری که نقل شد، از رفتار حضرت با ایشان حکایات فراوانی نقل کرده‌اند که این نکته به خوبی معلوم می‌شود.

نقل شده است که گاه در هنگام نماز جماعت، حسن و حسین، که کودکانی خردسال بودند، نزد جدبزرگوارشان می‌رفتند و در سجده بر دوش آن حضرت سوار می‌شدند برخی از اصحاب پیش‌دستی می‌کردند تا کودکان را از رسول خدا دور کنند، ولی آن حضرت اشاره می‌فرمودند که آنها را به حال خود واگذارید سپس به آرامی دست آنها را می‌گرفتند و پایین می‌آوردند و بر زانوان خویش می‌نشاندند [۱۵].

روزی پیامبر سجده نماز را، بر خلاف معمول، طولانی کرد نماز که تمام شد، نمازگزاران عرض کردند: امروز سجده را طولانی تر به جای آوردید، آیا وحی نازل شده و دستوری رسیده است؟

فرمود: خیر، فرزندم حسین بر شانه ام سوار بود، خواستم صبر کنم تا او کار خویش را انجام دهد و لذتش را از بین نبرده باشم [۱۶]. عمر بن خطاب نقل می‌کند که روزی رسول خدا را دیدم که حسن و حسین را بر شانه‌های خویش سوار کرده بود رو به آن دو کردم و گفتم: چه اسب خوبی دارید!! پیامبر (ص) فرمود: و اینها چه سوارکاران خوبی هستند! [۱۷].

ابی‌بریده نقل می‌کند که روزی رسول خدا (ص) در مسجد برای ما خطبه می‌خواند که ناگهان حسن و حسین به مجلس وارد شدند و پیراهن قرمز رنگ به تن داشتند، به طوری که در هنگام راه یافتن بر زمین می‌کشید پیامبر از منبر پایین آمدند و آن دو را بغل کردند و جلوی خویش نشاندهند سپس فرمودند: خدا و رسولش راست گفتند که: انما اموالکم و اولادکم فتنه این دو فرزندم

که چنین راه می روند آن چنان مشعوف شدم که نتوانستم به سخنانم ادامه دهم [۱۸].

گریه امام حسین

پیامبر اکرم (ص) از در خانه فاطمه (س) می گذشت صدای گریه امام حسین (ص) را شنید فرمود: دخترم! فرزندم حسین را ساکت کن، مگر نمی دانی که صدای گریه این کودک مرا آزار می دهد [۱۹].

حسین بهترین است

حذیفه یمان می گوید: روزی پیامبر اکرم (ص) وارد مسجد شد امام حسین (ص) را روی دوش گرفته بادیست های مبارکش پاهای او را به سینه می فشرد فرمود: ای مردم می دانم درباره چه موضوعی اختلاف دارید (منظورش بهترین های بعد از خودش بود این حسین بن علی (ص) کسی است که بهترین جده (مادر بزرگ) را دارد، جدش محمد، رسول خدا (ص)، سالار پیامبران و جده اش خدیجه، دختر خویلد، اولین زنی است که به خدا و رسولش ایمان آورد این حسین بن علی بهترین پدر و مادر را دارد، پدرش علی بن ابیطالب برادر، وزیر و پسر عموی رسول خدا و اولین مردی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و مادرش فاطمه دختر محمد بانوی زنان جهان است این حسین بن علی بهترین عمو و عمه را دارد، عمویش جعفر بن ابیطالب است که خدایش با دو بال زینت داده تا در بهشت به هر جا که خواهد پرواز کند و عمه اش، ام هانی دختر ابیطالب است این حسین بن علی (ص) بهترین دایی و خاله را دارد، دایی اش قاسم پسر رسول خدا و خاله اش زینب، دختر رسول خداست، آن گاه کودک را از شانه خود بر زمین نهاد تا در پیش رویش به بازی بپردازد و فرمود: مردم این حسین، جد و جده اش در بهشت اند، دایی و خاله اش در بهشت اند و خودش و برادرش نیز در بهشت اند [۲۰].

اگر مردم می دانستند

از تشییع جنازه بر می گشتیم در بین راه امام حسین (ص) خسته شد و کنار راه نشست ابو هریره (پیرمرد مورد احترام زمان خود) در کنارش نشست و با لباس خود خاک از پای آن حضرت می سترد حضرت فرمود: ابو هریره! چرا تو این کار را می کنی؟ عرض کرد: بگذار من این کار را بکنم، به خدا اگر آنچه را من درباره تو می دانم، این مردم می دانستند تو را برگردن های خود حمل می کردند [۲۱].

مدرک بن عماره نقل می کند که روزی ابن عباس را دیدم که رکاب حسن و حسین را گرفته بود و راه می برد به او اعتراض کرده گفتند: تو رکاب آنها را گرفته ای، در حالی که از آنها مسن تر هستی؟
! گفت: این دو فرزندان رسول خدا و جگر گوشه او هستند، آیا سعادت از این بالاتر است که من رکاب آنها را بگیرم [۲۲].

فضایل و مناقب

اشاره

در فضایل امام حسین (ع) آن قدر گفته اند که همه آنها در یک یا چند دفتر نمی گنجد از این رو در اینجا، همچون مباحث گذشته، به نمونه هایی چند اکتفا می کنیم لازم به یادآوری است که در ذیل هر یک از عناوین زیر، گاه تا ده ها روایت نقل شده است.

آقای جوانان بهشت

امام علی (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة، یعنی حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت هستند [۲۳].

ابن عباس نیز از آن حضرت نقل کرده است: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة، من احبهما فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني [۲۴].

همین روایات را عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن عمر نیز از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند [۲۵]. از حدیفة بن یمان، صحابی معروف پیامبر، نقل شده است که شبی خدمت رسول خدا (ص) رسیدم و نماز مغرب را با ایشان خواندم حضرت برخاست و دائما نماز می خواند تا هنگام نماز عشا رسید نماز عشا را نیز با آن حضرت خواندم و منتظر ماندم پیامبر از مسجد خارج شد تا به خانه خویش رود پشت سر او راه افتادم، گویا با کسی سخن می گفت که من دقیقا ندانستم که چه می فرماید ناگهان رو به عقب کرد و فرمود: کیستی؟

گفتم: حدیفة.

گفت: فهمیدی چه کسی با من بود؟

گفتم: خیر.

گفت: جبرئیل امین بود که سلام خدای را به من رساند و مرا بشارت داد که فاطمه بانوی زنان بهشت و حسین و حسین آقای جوانان بهشتی هستند.

عرض کردم: ای رسول خدا! برای من و مادرم استغفار کن.

فرمود: خداوند تو و مادرت را ببخشد [۲۶].

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت کرده است که روزی در مسجد در کنار آن حضرت با اصحاب بزرگوارش نشسته بودیم حسین (ع) وارد مسجد شد پیامبر رو به ما کرد و فرمود: من اراد ان ينظر الی سید شباب اهل الجنة، فلینظر الی الحسین بن علی، یعنی: هر کس می خواهد به آقای جوانان بهشت نگاه کند، به چهره فرزندم حسین بنگرد [۲۷].

حسین بابی از بهشت

رسول گرامی اسلام فرمود: به وسیله من آگاه شدید، با علی راه یافتید و هدایت شدید، نیکی ها به واسطه حسن به شما عطا شد، ولی سعادت و شقاوت شما با حسین است آگاه باشید که حسین یکی از درهای بهشت است، هر کس به او دشمنی کند خدا بوی بهشت را بر او حرام می کند [۲۸].

حسین و آیه تطهیر

ام سلمه، زن با وفای رسول خدا (ص) نقل می کند که روزی فاطمه (س) غذایی برای پدر بزرگوارش آورد آن روز پیامبر در خانه من بود رسول الله نسبت به دخترش احترام کرد و فرمود: برو و پسر عمویم علی و فرزندانم حسن و حسین را نیز دعوت کن تا با هم غذا بخوریم پس از مدتی فاطمه و علی در حالی که دستان حسن و حسین را در دست داشتند، بر پیامبر وارد شدند همان دم جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آیه شریفه تطهیر را نازل فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (احزاب / ۳۳) یعنی: خداوند اراده کرده است تا هرگونه زشتی و پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه

گرداند.

حضرت رو به من [ام سلمه] کرد و فرمود: کسای خبیروی را، که عبایی بزرگ بود، بیاورم علی (ع) را در طرف راست و زهرا را در طرف چپ و حسن و حسین را بر پای مبارکش نشانند و کسا را بر آنها انداخت با دست چپ، عبا را سخت بر هم پیچید و دست راست را به طرف آسمان بلند کرد و سه بار فرمود:

اللهم هؤلاء اهل بیتی و حامتی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم و عدو لمن عاداکم.

خداوندا! اینان اهل بیت و خاندان من هستند، [چنان که وعده فرمودی] پلیدی را از ایشان دور دار و آنان را پاک و معصوم دار، من می‌جنگم با کسی که شما [اهل بیت] با او بجنگید، و آشتی می‌کنم با کسی که شما آشتی کنید و دشمن کسی هستم که با شما دشمنی کند [۲۹].

از این روایت، که در منابع حدیث از طرق مختلف نقل شده است و مورد اتفاق شیعه و سنی است، به دست می‌آید که امام حسین (ع) یکی از مصادیق آیه تطهیر است از روایات و قراین بسیار می‌توان ثابت کرد که در زمان نزول آیه تطهیر، جز همین پنج تن کس دیگری مشمول آیه تطهیر نبوده است و از همین روی ایشان را «اصحاب کسا» و امام حسین (ع) را خامس اصحاب کسا، یعنی پنجمین شخصیت اصحاب کسا نام نهاده اند.

احمد حنبل و ترمذی، دو تن از محدثان بزرگ اهل سنت، در کتب «مسند» و «سنن» خود نقل کرده اند که تا شش ماه پس از نزول آیه مذکور، پیامبر اکرم (ص) هر روز هنگامی که برای نماز صبح به مسجد می‌رفتند در جلوی خانه علی و فاطمه می‌ایستادند و بلند می‌فرمودند: الصلوة یا اهل بیت محمد، انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.

حسین و آیه مباهله

در بین دانشمندان اسلامی، از شیعه و سنی، اتفاق نظر است که پیامبر در هنگام مباهله با عالمان مسیحی بحران، تنها علی، فاطمه، حسن و حسین را به همراه برد و آنان را مصداق «ابنائنا» و «نساءنا» و «انفسنا» در آیه شریفه قرار داد این مطلب آن چنان مشهور و مسلم است که عالم بزرگ اهل سنت، حاکم نیشابوری، در کتاب «معرفه علوم الحدیث» خود این جریان را از مصادیق روایات متواتر می‌شمارد [۳۰].

ماجرا از این قرار است که اسقف مسیحیان نجران همراه با گروهی از علمای مسیحی خدمت رسول خدا شرفیاب شدند حضرت دین اسلام را بر آنها عرضه کرد ولی سرباز زدند و نپذیرفتند سرانجام وحی نازل شد و آنان را به مباهله با پیامبر دعوت کرد: فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (آل عمران / ۱۶) در روز موعود، رسول خدا دست اهل خویش را گرفت و برای مباهله حضور یافت مسیحیان که دریافتند پیامبر با تمام سرمایه خویش به میدان مباهله آمده است از این کار تن زنند و به پرداختن جزیه رضایت دادند [۳۱].

وارث علم پیامبر

عکرمه، شاگرد برجسته ابن عباس، نقل می‌کند که روزی ابن عباس در مسجد برای مردم حدیث می‌گفت که نافع بن ازرق برخاست و گفت: ای ابن عباس! از احکام مورچه و پشه برای من مردم فتوای دهی؟ اگر علمی داری خدایی را که می‌پرستی برای من توصیف کن ابن عباس سر بزیر انداخت حسین به علی در گوشه مسجد نشسته بود، رو به نافع کرد و فرمود: ای نافع به سوی من بیا تا پاسخت را باز گویم.

نافع گفت: من از تو پرسیدم؟

ابن عباس گفت: یا ابن الازرق! انه من اهل بیت النبوة و هم ورثة العلم.

نافع به سوی امام رفت و حضرت پاسخ او را ارایه فرمود.

نافع گفت: ای حسین! سخنانت نیکو و پرمایه است.

فرمود: شنیده ام که تو پدرم و برادرم و مرا به کفر متهم کرده ای؟

گفت: قسم به خدا با آنچه از شما شنیدم بی تردید شما سرچشمه نورانی اسلام و ستارگان احکام خدا هستید (لقد کنتم منار الاسلام و نجوم الاحکام).

امام فرمود: یک سؤال از تو می پرسم.

گفت: بپرس، یا بن رسول الله.

فرمود: آیه «فاما الجدار فکان لغلّامین یتیمین فی المدینه» (کهف / ۸۱) را خوانده ای؟

ای نافع! چه کسی آن گنج گرانها را برای آن دو یتیم در زیر دیوار پنهان کرده بود تا به آنان ارث رسد.

گفت: پدر یتیمان.

فرمود: راستی پدر آنها بهتر و دلسوزتر برای فرزندانش بود یا رسول خدا؟

آیا می توان باور کرد که پیامبر علم گران بهای خویش را برای فرزندانش به ودیعت نگذاشته باشد و ما را از آن محروم کرده باشد؟

[۳۲].

ریحانه پیامبر

پیامبر اکرم (ص) به میهمانی در خانه یکی از اصحاب دعوت شده بود همراه با یاران به راه افتاد، درحالی که جلوتر از دیگران راه می رفت حسن و حسین با کودکانی چند در کوچه به بازی مشغول بود رسول خدا به سوی او رفت تا او را بگیرد و او به این سو و آن سو می گریخت پیامبر در حالی که می خندید او را دنبال کرد تا او را گرفت یک دست را در زیر سر و دست دیگر را در زیر چانه حسین گذاشت و لب مبارکش را بر دهان حسین نهاد و بوسید و فرمود:

هذان ریحانتای من الدنيا من احبنی فلیحبهما،

این دو گلهای زیبای من در دنیا هستند، هر کس مرا دوست بدارد باید آنان را دوست بدارد [۳۳].

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی نزد رسول خدا نشسته بودیم که علی بن ابیطالب (ع) وارد شد حضرت رو به علی کرد و فرمود:

سلام علیک ابا الریحانتین اوصیک بریحانتی من الدنيا خیرا، فعن قلیل ینهد رکناک و الله عزوجل خلیفتی علیک.

سلام بر تو ای پدر دو ریحانه [حسن و حسین]! تو را به این دو ریحانه زیبایم از دنیا سفارش به نیکویی می کنم که بزودی دو رکن تو فرو ریزند.

جابر می گوید: هنگامی که پیامبر رحلت کرد، علی (ع) فرمود: این یکی از دو رکنی بود که رسول خدا گفت و هنگامی که فاطمه وفات کرد، فرمود: این هم رکن دومی بود که رسول خدا گفت [۳۴].

در همین راستا روایت جالبی از عبدالله بن عمر نقل شده است که مربوط به امام، پس از واقعه عاشورا است ابن نعیم نقل می کند که نزد عبدالله بن عمر نشسته بودیم، مردی پیش آمد و از حکم خون پشه سؤال کرد که اگر در لباس نمازگزار باشد نمازش

صحیح است یا خیر؟.

عبدالله پرسید: از کجا می آیی و اهل کدام منطقه ای؟.

گفت: اهل عراق هستم.

عبدالله گفت: این مرد را بنگرید که از خون پشه می پرسد، حال آن که اینان پسر رسول خدا را کشتند و سکوت کردند از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: حسن و حسین دو ریحانه من در این دنیا هستند [۳۵].

سخاوت امام حسین

روزی عربی نزد امام حسین (ص) آمده عرض کرد: ای پسر رسول خدا من ضامن شده ام دیه ای را بپردازم ولی توان پرداخت آن را ندارم با خود فکر کردم از کریم ترین مردم کمک می گیرم و از آل محمد (ص) کریم تر نیافتم.

فرمود: سه مسئله از تو می پرسم، اگر یکی را پاسخ دهی یک سوم دیه را به تو می دهم و اگر دو مسئله را جواب دهی دو سوم آن را می پردازم و اگر همه را پاسخ دهی تمام آن را می دهم.

عرض کرد: ای پسر رسول خدا (ص) آیا چون تویی که اهل علم و شرفی از کسی مثل من سؤال می کند فرمود: آری از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: بخشش باید به اندازه معرفت باشد.

مرد عرب گفت: هر چه می خواهی پیرس اگر بدانم جواب می دهم و گرنه از شما یاد می گیرم.

فرمود: چه کاری برتر از همه کارهاست؟.

گفت: ایمان به خدا.

فرمود: راه نجات از هلاکت چیست؟.

گفت: اعتما به خدا.

فرمود: زینت مرد چیست؟.

گفت: دانشی توام با بردباری.

فرمود: اگر نداشت؟.

گفت: ثروتی همراه با جوانمردی.

فرمود: اگر نداشت؟.

گفت: فقری توام با صبر.

فرمود: و اگر نداشت؟.

گفت: صاعقه ای که از آسمان بیاید و او را بسوزاند که سزاوار سوختن است.

حضرت خندید و کیسه ای حاوی هزار دینار به سویش انداخت و انگشتر خود را که نگینی به ارزش دویست درهم داشت به او داد و فرمود: این طلا را به طلبکاران بده و این انگشتر را در امر زندگی خود صرف کن.

عرب مال را گرفت و می گفت: «اللّه اعلم حیث يجعل رسالته» سوره انعام آیه ۱۲۴.

یعنی خدا بهتر می داند رسالت خویش را در کجا قرار دهد [۳۶].

سخاوت و تواضع

روزی امام حسین (ص) چند کودک را دید که تکه نانی را با هم می خوردند از حضرت خواستند از نان آنها بخورد حضرت

دعوت ایشان را پذیرفت و از تکه نان‌شان خورد آنگاه آنان را با خود به منزل آورد، غذا داد و لباس نو پوشید و فرمود: اینان از من سخاوتمندترند زیرا تمام آنچه را داشتند بخشیدند و من فقط مقداری از آنچه داشتم به آنها بخشیدم [۳۷].

جود و شجاعت

زینب دختر ابو رافع نقل می‌کند که فاطمه (س) پس از آن که پدر بزرگوار خویش را از دست داد سخت دلگیر شد و دائما گریه و ناله می‌کرد روزی دست حسن و حسین را گرفت و به نزدیک قبر پدر آمد و سخت گریست و شکوه کرد در بین شکوایه‌های خویش عرض کرد: یا رسول الله! آیا چیزی را برای این دو فرزند به ارث می‌گذاری؟. صدای رسول خدا آمد که فرمود: اما الحسن فله هبیتی و شؤودی و اما الحسین فله جرأتی و جودی (اما برای حسن هبیت و آقایی را به ارث می‌گذارم و اما برای حسین جرأت و جودم را به ودیعت می‌نهم). فاطمه زهرا عرض کرد: راضی و خشنود شدم ای رسول خدا [۳۸].

حج امام حسین

امام حسین (ص) در طول عمر شریف خود بیست و پنج بار پیاده به حج مشرف شد در حالی که همراه او اسب‌های اصیل را بدون سوار می‌بردند [۳۹]. آن حضرت در حالیکه از امکانات کافی برخوردار بود و می‌توانست از وسایل موجود آن زمان بسیار بالایی بهره‌مند شود به خاطر اظهار بندگی کامل و خضوع و خشوعی که در پیاده رفتن وجود دارد راه خانه خدا را پیاده می‌پیمود. اما اینکه در همان حال اسب‌های سواری را بدون سوار همراه خود می‌برد شاید به دو دلیل زیر بود: یکی آن که هنگام بازگشت از آنها استفاده کنند و دیگر آنکه حرکت با خدم و حشم بیشتر بر بندگی و اطاعت محض دلالت دارد.

مناجات

امام حسین (ع) را دیدند که در مسجد مدینه صورت بر خاک نهاده می‌گوید: الهی اگر به خاطر گناهانم بازخواستم کنی به کرمیت تو تسلیم می‌جویم و اگر با خطاکاران جسم کنی به آنها خواهم گفت ترا دوست دارم آقای من اطاعت من برای تو نفعی ندارد و معصیتم زبانی به تو نمی‌رساند پس اگر آنچه را نفعی برایت ندارم به جا نیاورم بر من بیخس و اگر آنچه که را ضرری به تو نمی‌زند مرتکب شدم در گذر، که تو ارحم الراحمینی [۴۰].

آغاز نهضت عاشورا

مرگ معاویه

معاویه در روز یکشنبه نیمه ماه رجب سال شصت هجری، پس از نوزده سال و سه ماه حکمرانی، در دمشق از دنیا رفت سه روز طول کشید تا یزید توانست خود را از شکارگاه «حوران» به دمشق برساند و برجای پدر بنشیند. در این زمان فرماندار مدینه، پسر عموی یزید، ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان بود یزید نامه‌ای به او نوشت و به او دستور داد از مردم مدینه بیعت مجدد بگیرد قبل از این، معاویه در زمان حیات خود یک بار برای یزید از مردم بیعت گرفته بود. همراه با این برنامه، در نامه‌ای محرمانه به او نوشت که در گرفتن بیعت بر امام حسین (ع) و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و

عبدالرحمن بن ابی بکر سخت گیری کند و به او دستور داد هر کس از بیعت امتناع کرد گردنش را بزند و سرش را برای او بفرستد [۴۱].

درخواست بیعت از امام حسین

امام حسین (ع) با عبدالله بن زبیر کنار قبر شریف پیامبر اکرم (ص) نشسته بود عبدالله پسر عمرو بن عثمان وارد شد سلام کرد و گفت: امیر می خواهد شما به نزد او بروید حضرت فرمود: پس از این مجلس به نزد او خواهیم رفت عبدالله بن زبیر به امام حسین (ع) گفت: معمولا ولید در این ساعت ملاقات ندارد، من از این ملاقات نگرانم، نظر شما چیست؟ امام فرمود: به نظرم معاویه مرده است و این دعوت برای گرفتن بیعت است عبدالله گفت: اگر از ما بخواهند با یزید بیعت کنیم چه باید کرد؟.

امام فرمود: من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد، چون یزید مردی است فاسق که فسق خود را آشکار کرده، شراب می نوشد، سگ بازی و یوز بازی می کند و ما خاندان رسول خداییم [۴۲].

امام حسین در خانه ولید

ولید شبانگاه به دنبال امام حسین (ع) فرستاد حضرت سی نفر از اهل بیت و شیعیان خود را جمع کرد و دستور داد با خود شمشیر بردارند به آنها فرمود: من وارد خانه ولید می شوم و شما پشت در بمانید، اگر صدای من بلند شد و فریاد زد یا آل الرسول، وارد شوید و از من دفاع کنید آنگاه چوبدستی رسول خدا (ص) را در دست گرفت و در میان یاران خود به طرف خانه ولید به راه افتاد وقتی وارد خانه ولید شد، مروان را دید که در آنجا نشسته است.

ولید او را از مرگ معاویه با خبر ساخت و گفت که او را برای بیعت خواسته است حضرت فرمود: ای ولید! بیعت باید آشکارا باشد و کسی مثل من در خفا بیعت نمی کند، هنگامی که فردا همه مردم را به بیعت خواندی ما را نیز بخواه. ولید گفت: ای اباعبدالله! سخن نیکو گفתי و جواب شایسته دادی و من نیز همین انتظار را از تو داشتم اکنون برو و فردا با مردم باز گرد.

مروان گفت: ای امیر! اگر اکنون از تو جدا شود هرگز چنین فرصتی به دست نمی آوری، مگر افرادی کشته شود او را در همین جا حبس کن و نگذار بیرون رود تا بیعت کند یا گردنش را بزنی.

امام رو به او کرد و فرمود: وای بر تو ای پسر زرقا [۴۳] تو دستور کشتن مرا می دهی! به خدا دروغ گفתי و به پستی گراییدی، به خدا اگر کسی چنین قصدی داشته باشد زمین را از خونش سیراب می کنم، اگر راست می گویی امتحان کن.

سپس به طرف ولید برگشت و فرمود: ای امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگانیم، رحمت خدا بر خانه های ما نازل می شود، خدا آفرینش را با ما آغاز کرد و با ما پایان می دهد و یزید مردی شرابخوار و آدمکش است که آشکارا مرتکب فسق می شود، و کسی مثل من با کسی چون او بیعت نمی کند با این حال تا صبح صبر می کنیم تا ببینیم کدام یک به خلافت سزاوار تریم.

آن گاه از منزل ولید خارج شد و با اصحاب خود به خانه بازگشت [۴۴].

گفتگوی مروان با ولید

امام حسین (ع) از خانه ولید خارج شد مروان به ولید گفت: حرف مرا نشنیدی تا حسین از دستت گریخت به خدا هرگز چنین

فرستی به دست نخواهی آورد و او علیه تو و امیرالمؤمنین یزید قیام خواهد کرد.

ولید گفت: وای بر تو! تو به من می‌گویی حسین فرزند فاطمه، دختر رسول خدا(ص) را بکشم تا دین و دنیای خود را از دست بدهم به خدا سوگند حاضر نیستم در مقابل تمام عالم حسین را بکشم به خدای دانم کسی که خون حسین را به گردن گیرد و در قتل او شریک شود، خدا او را با نظر رحمت نمی‌نگرد و او را از گناهان پاک نمی‌کند و به عذابی دردناک دچار خواهد شد [۴۵].

گفتگوی امام حسین با مروان

فردای آن روز امام حسین (ع) برای اطلاع از اخبار از منزل خارج شد و در کوچه با مروان برخورد کرد مروان گفت: من خیر تو را می‌خواهم، حرف مرا بشنو تا دچار اشتباه نشوی امام فرمود، بگو تا بشنوم گفت با یزید بیعت کن که برای دین و دنیای تو بهتر است.

امام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون هنگامی که امت به رهبری چون یزید گرفتار شوند، باید فاتحه اسلام را خواند. سپس فرمود: تو مرا راهنمایی می‌کنی با یزید بیعت کنم، در حالی که یزید مردی فاسق است راستی که چه سخن ناحقی بر زبان می‌رانی، ولی من تو را سرزنش نمی‌کنم، تو همان ملعونی هستی که رسول خدا لعنتش کرد و از کسی که رسول خدا(ص) لعنتش کند، بعید نیست مردم را به بیعت یزید بخواند ای دشمن خدا! گوش کن! ما اهل بیت رسول خداییم، حق با ماست و از زبان ما سخن می‌گوید از جدم رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان حرام است، هنگامی که معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را پاره کنید مردم مدینه او را بر منبر رسول خدا دیدند و سفارش او را به جا نیاوردند، خدا آنها را گرفتار یزید کرد [۴۶].

گفتگوی امام حسین با برادرش محمد بن حنفیه

به این ترتیب، امام حسین (ع) از بیعت یزید سر باز زد و قصد داشت از مدینه خارج شود برادرش محمد بن حنفیه به خدمت ایشان رسید محمد عرض کرد: برادرم! جانم فدای تو باد! تو برای من عزیزترین مخلوقاتی، هیچ خیر خواهی و نصیحتی را برای غیر تو نگه نمی‌دارم که برای نصیحت و خیر خواهی هیچ کس شایسته تر از تو نیست، زیرا تو از گوشت و خون منی، تو روح و جان من، تو چشم من، تو بزرگ خاندان من هستی و خداوند اطاعتت را بر من واجب کرد از باب مشورت می‌خواهم سخنی بگویم.

فرمود: هر چه می‌خواهی بگو.

گفت: به نظر من تا می‌توانی از شهرها و حوزه تسلط یزید دوری کن، قاصدهایی به اطراف گسیل دار و مردم را به بیعت خود بخوان اگر با تو بیعت کردند، حکومتی چون حکومت رسول خدا(ص) تاسیس کن، ولی اگر به گرد دیگری جمع شدند، سکوت اختیار کن و در خانه بنشین من می‌ترسم وارد یکی از شهرها شوی یا به گروهی بپیوندی و بین مردم اختلاف افتد و تو در این میان کشته شوی.

امام فرمود: به نظر تو کجا روم.

گفت: به مکه برو اگر آنجا را محل مطمئنی یافتی همان جا بمان و گرنه به طرف یمن برو که مردم یمن یاران جدت، پدرت و برادرت بودند یمن مردمی رئوف و رقیق القلب دارد و شهرهایی وسیع و گسترده دارد اگر در آنجا هم ایمن نبودی به کوهها و بیابانها برو تا ببینیم کار این قوم به کجا می‌رسد خدا بین ما و این قوم قضاوت کند.

امام فرمود: به خدا قسم اگر در دنیا هیچ پناه و پناهگاهی هم نیابم، با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم محمد با شنیدن این سخن گریست و امام نیز گریه کرد.

سپس فرمود: ای برادر! خدا پاداش نیکت دهد راه درستی نشان دادی من نیز با برادران و برادرزادگان و شیعیان خود عازم مکه هستم، ولی اشکالی ندارد که تو در مدینه بمانی و مرا از اخبار مدینه باخبر سازی [۴۷].

وصیت امام حسین به محمد بن حنفیه

هنگامی که امام حسین (ع) قصد خروج از مدینه داشت قلم و کاغذی خواست و نوشت:.

بسم الله الرحمن الرحيم.

این وصیتی است از حسین بن علی بن ابیطالب (ع) به برادرش محمد بن علی معروف به ابن حنفیه حسین شهادت می‌دهد که خدایی جز خدای یگانه بی شریک نیست و محمد بنده و رسول اوست که با پیام حق از جانب حق آمد و شهادت می‌دهد که بهشت و جهنم حق است و قیامت بدون شک خواهد آمد و خدا مردگان را زنده خواهد کرد من از سرخوشگذرانی و طغیان و به قصد ظلم و فساد قیام نکردم، بلکه تنها به قصد اصلاح امت جدم رسول خدا (ص) خارج می‌شوم می‌خواهم مردم را به خیر بخوانم و از زشتی و منکر باز دارم، می‌خواهم به روش جدم پیامبر و پدرم علی زندگی کنم پس هر کس حقانیت مرا بپذیرد، خدا را پذیرفته است و هر کس مرا رد کند، من صبر می‌کنم تا خدا بین من و این قوم به حق قضاوت کند که او بهترین حاکم و داور است [۴۸].

انگیزه قیام

در طول تاریخ اسلام از آغاز ظهور تاکنون، حساس‌ترین زمان در سرنوشت اسلام، زمان امام حسین (ع) است و قیام امام حسین (ع) نیز مؤثرترین و ارزنده‌ترین حرکتی است که در راه احیای دین و اظهار حق به وقوع پیوسته است.

امام حسین (ع) خود را بر سر یک دو راهی تعیین کننده می‌دید که یک راه به نحو کامل اسلام و راه دیگر به احیای دین ختم می‌شد آن حضرت می‌توانست سکوت کند و مانند دیگران با حکومت یزید بسازد و مانند مصلحت اندیشان زمان خود، با تغافل از اصل حکومت، به مسائل جزئی و سطحی بپردازد، از یک زندگی در سطح عالی و احترام و موقعیت بالای اجتماعی برخوردار باشد.

این درست همان چیزی بود که دستگاه حکومت اموی آرزو می‌کرد، ولی با شناختی که از آن حضرت داشت می‌دانست هرگز به این آرزو نخواهد رسید و به هیچ قیمتی نمی‌تواند همکاری و یا حتی سکوت آن حضرت را به دست آورد.

یزید به یاد داشت که امام حسین (ع) در نامه‌ای به پدرش معاویه، جنگ با بنی امیه را عملی خدایپسندانه شمرده بود [۴۹] همه بنی امیه می‌دانند که امام حسین (ع) حکومت یزید را به رسمیت نخواهد شناخت مروان بن حکم در مقام راهنمایی به ولید بن عتبه فرماندار مدینه می‌گوید: کسانی را که یزید نام برده، هم اکنون احضار کن و از آنها بخواه که بیعت کنند، ولی من می‌دانم که حسین هرگز با یزید بیعت نخواهد کرد و طاعت او را به گردن نخواهد گرفت [۵۰].

درست به همین دلیل است که یزید همین که به قدرت می‌رسد می‌خواهد تکلیف خود را با امام حسین (ع) روشن کند او به ولید بن عتبه فرماندار مدینه می‌نویسد: فوراً از حسین بیعت بگیر و اگر سرباز زد او را گردن بزن [۵۱].

او می‌داند تا حسین بن علی (ع) فرزند پیامبر هست، حکومت بی‌دغدغه بر جهان اسلام برای او میسر نخواهد شد.

بنابر این بر خلاف نظر کسانی که حرکت و قیام حضرت اباعبدالله (ع) را ناشی از فشار بنی امیه می‌دانند، موضع بنی

امیه در قبال امام حسین (ع) ناشی از شناختی است که از امام حسین (ع) دارند اگر یزید احتمال می‌داد امام حسین (ع) در قبال حکومت ناحق او سکوت می‌کند، هرگز مزاحم آن حضرت نمی‌شد.

امام حسین (ع) در شرایط موجود آن زمان اصل دین را در خطر نابودی می‌دید او نه تنها یزید را شایسته خلافت نمی‌دانست، بلکه او را به عنوان مردی با تمام خصلت‌ها و صفات ناپسند می‌شناخت [۵۲].

از این رو تسلیم در برابر یزید را ناروا و ایستادگی در برابر او را واجب می‌دانست و تکلیف خود را در این میان از همه سنگین‌تر می‌دید [۵۳] و در وصیتی که برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت اصول اساسی حرکت خود را که همان دفاع از دین و حفظ جامعه اسلامی از خطر انحراف بود ترسیم کرد [۵۴] و از مدینه خارج شد هنگامی که امام حسین (ع) به مکه رسید و خبر مخالفت او با یزید منتشر شد، مردم کوفه تصمیم گرفتند آن حضرت را به کوفه دعوت کنند [۵۵].

بنابر این نمی‌توان گفت امام حسین (ع) تحت تاثیر دعوت کوفیان قیام کرد، چون دعوت مردم کوفه نیز یکی از آثار حرکت امام حسین (ع) به شمار می‌رود و مردم کوفه وقتی امام را دعوت کردند که امام از بیعت سرباز زده و در مکه مستقر شده بود.

نتیجه این که حرکت امام حسین (ع) تنها ناشی از احساس وظیفه آن حضرت و نیاز دین به حرکتی اساسی در راه براندازی جور و ستم بود و دعوت مردم کوفه هیچ تاثیری در اراده راسخ آن امام نداشت که خود فرمود: به خدا اگر در دنیا هیچ‌جا و پناهگاهی نداشته باشم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد [۵۶].

به همین دلیل است که حضرت در اولین روزهای حرکت خود به سمت کوفه، از تغییر اوضاع آن سامان با خبر شد، [۵۷] ولی از راهی که انتخاب کرده بود، باز نگشت هر بار که خبر شهادت یکی از یارانش به دست مردم کوفه را دریافت می‌کرد می‌فرمود: ایشان به عهد خویش وفا نکردند و ما همچنان در انتظار انجام وظیفه ایم.

حرکت از مدینه

امام حسین (ع) در دل شب از مدینه خارج شد و در همان حال این آیه را قرائت می‌کرد:

«فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين» (قصص / ۲۱).

موسی با ترس و نگرانی از مصر خارج شد و می‌گفت بار الهی مرا از مردم ستم‌پیشه نجات بده [۵۸].

امام حسین از راه اصلی می‌رود

امام و همراهان وقتی از مدینه خارج شدند، در جاده اصلی به راه افتادند مسلم بن عقیل گفت: می‌ترسم ما را تعقیب کنند و به ما برسند، بهتر است ما هم مثل عبدالله بن زبیر از راههای فرعی به سوی مکه برویم.

حضرت فرمود: «به خدا تا مکه از راه اصلی جدا نمی‌شوم، تا مردم بدانند که حسین (ع) از حقگویی و ایستادگی در برابر ستم و زورگویی بیم ندارد».

شخصیتی مثل عبدالله بن زبیر که هدفش حفظ جان و موقعیت خود است، باید مخفیانه از مدینه فرار کند و از راههای فرعی متواری شود، ولی کسی که برای نجات یک امت و حفظ یک مکتب، علم مخالفت با یزید بر افراشته و تصمیم دارد مسیر تاریخ را به سود حق تغییر دهد، نمی‌تواند خود را در پیچ و خم کوره راهها پنهان کند، او باید همیشه در متن جامعه حضور داشته باشد، از راه اصلی حرکت کند و در مجامع عمومی مسلمین ظاهر شود درست به همین دلیل بود که امام مکه را برای اولین مرحله حرکت خود انتخاب کرد و پس از رسیدن به مکه تا زمانی که می‌توانست از آن موقعیت به سود نهضت مقدس خویش بهره‌برداری کند در آنجا ماند و درست زمانی مجبور به ترک مکه شد که ماندن در مکه رابه زیان نهضت خویش دانست.

هنگام ورود به مکه

امام حسین (ع) در روز سوم شعبان سال ۶۰ هجری وارد مکه شد، در حالی که این آیه راتلاوت می کرد: «و لما توجه نلقا مدین قال عسی ربی ان یهدینی سوا السبیل» (قصص / ۲۲).
و چون موسی به مدین رسید گفت امید است خدا مرا به راه راست هدایت کند [۵۹].

امام حسین در مکه

امام حسین (ع) در اطراف مکه خیمه زد، ولی پس از مدتی به دعوت عبدالله ابن عباس به خانه اورفت امام در مدتی که در مکه اقامت داشت اقامه جماعت می کرد و مردم از همه جا به سوی او می شتافتند، تا حدی که دستگاه حکومتی می ترسید حاجیان گرد او جمع شوند از آن هنگام که امام به مکه آمد، حضور ابن زبیر تحت الشعاع قرار گرفته بود، به همین جهت او از حضور امام در مکه سخت ناراحت بود، ولی در ظاهر صبح و شام به نزد امام حسین (ع) رفت و آمد می کرد [۶۰].

گفتگوی ابن عباس و ابن عمر با امام حسین

در مکه عبدالله ابن عباس و عبدالله ابن عمر با هم خدمت امام حسین (ع) رفتند نخست ابن عمر آغاز سخن کرد و گفت: «یا ابا عبدالله! خدایت رحمت کند تو می دانی این خانواده با شما تا چه حد دشمنی دارند و چه ظلمها در حق شما کرده اند در حال حاضر مردم یزید را به حکومت پذیرفته اند، می ترسم مردم برای درهم و دینار دور او جمع شوند و تو را بکشند و در این بین افراد زیادی کشته شوند من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: حسین کشته می شود، اگر او را تنها بگذارند و یاری نکنند، خداوند تا قیامت آنها را بی یاور و تنها می گذارد من به تو پیشنهاد می کنم مانند همه مردم بیعت کنی و همانطور که در زمان معاویه صبر کردی باز هم صبر کن امید است خدا بین شما و قوم ستم پیشه قضاوت کند».
امام فرمود: «ای ابا عبدالرحمن! تو به من می گویی با یزید بیعت کنم، با آن که رسول خدا درباره او و پدرش چیزهایی فرموده که تو خود می دانی».

ابن عباس گفت: «درست است پیامبر فرمود مرا به یزید چه کار، خدا به او برکت ندهد که او فرزندم حسین (ع) را می کشد و فرمود: به خدا حسین (ع) در نزدیکی هر قومی کشته شود و آنها یاریش نکنند، خداوند آنها را گرفتار نفاق می کند».
حضرت رو به ابن عباس کرد و فرمود: «ای پسر عباس! آیا می دانی که من دختر زاده پیامبرم عرض کرد: آری به خدا جز تو کسی را نمی شناسم که سبط رسول خدا باشد یاری تو مانند روزه و زکات واجب است».
فرمود: «درباره کسانی که دختر زاده پیامبر را از خانه و کاشانه و شهر و دیار خود اخراج کرده و او را از مجاورت قبر و مسجد پیامبر محروم کرده اند و چنان او را ترسانده اند که هیچ قرار گاهی ندارد و می خواهند او را بکشند، در حالی که نه شرک ورزیده و نه سنت رسول خدا را تغییر داده، چه می گویی گفت: من آنها را از دین بدور می دانم».
حضرت فرمود: «خدا تو شاهد باش».

عرض کرد: «یابن رسول الله گویا می خواهی از مرگ خود به ما خبر دهی و از من می خواهی که یاریت کنم به خدا اگر در رکاب تو شمشیر بزنم تا هر دو دستم قطع شود ذره ای از حق تو را ادا نکرده ام من در اختیار توام، هرگونه که می خواهی فرمان ده».
ابن عمر گفت: «ای ابن عباس از این سخن ها دست بردار» سپس رو به امام حسین (ع) کرد و گفت: «آرام تر حرکت کن یا ابا عبدالله! ما به مدینه بیا مانند مردم با یزید بساز، از وطن خویش هم آواره نشو اگر هم نخواستی بیعت کنی کسی را با تو کاری

نیست».

فرمود: «اف بر چنین سخنی تو گمان می کنی من اشتباه می کنم اگر چنین است راه درست را نشان بده تا از آن پیروی کنم». عرض کرد: «نه، خدا نمی گذارد دخترزاده رسولش اشتباه کند و کسی به پاکی تو نباید یزید را به خلافت بشناسد، ولی می ترسم آن صورت زیبایت گرفتار شمشیر شود بیا با ما به مدینه برویم، اگر نخواستی تا ابد هم بیعت نکن». فرمود: «هیئات ای پسر عمر! اینها اگر به من دست بیابند رهایم نمی کنند و اگر دست نیابند به دنبال می آیند و تا بیعت نکنم یا مرا نکشند، دست بردار نیستند ای ابا عبدالرحمن! آیا نمی دانی که یکی از نشانه های پستی این دنیا نزد خدا این است که سر یحیی پیامبر را برای یکی از روسپیان بنی اسرائیل هدیه بردند آیا نمی دانی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع خورشید هفتاد پیامبر می کشتند و آنگاه در بازارها می نشستند و خرید و فروش می کردند چنانکه گویی هیچ نکرده اند با این حال خدا در عذاب ایشان شتاب نکرد ولی در نهایت آنها را گرفتار عذاب و انتقام نمود. ای ابا عبدالرحمن! از خدا بترس و دست از یاری من بردار» [۶۱].

اهل کوفه از حرکت امام حسین با خبر می شوند

وقتی امام حسین (ع) از بیعت یزید سرباز زد و از مدینه بیرون آمد و خبر قیام او در آفاق منتشر شد، مردم کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و نامه ای برای حضرت نوشته او را به کوفه دعوت کردند و به او وعده یاری و وفاداری دادند نامه را با دو قاصد به مکه فرستادند، ولی امام حسین (ع) جواب نداد نامه های اهل کوفه پی در پی می رسید تنها در یک نوبت صد و پنجاه نامه که هریک از چند نفر امضا کرده بودند به دست حضرت رسید و حضرت همچنان سکوت می کرد تا نامه های دعوت، بسیار و بسیار شد آنگاه نامه ای به اهل کوفه نوشت و پسر عمویش مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود معرفی کرد و فرمود اگر او به من بنویسد که شما در وعده خود استوارید، به کوفه خواهم آمد [۶۲].

حرکت مسلم

مسلم بن عقیل به دستور امام حرکت کرد، نخست به مدینه آمد، از مدینه دو راه شناس گرفت و به طرف کوفه حرکت کرد آنها از راههای فرعی می رفتند به همین جهت در بیابان گم شدند و هر دو راهنما از تشنگی جان دادند مسلم و یارانش خود را به آبادی رساندند و از مرگ نجات یافتند مسلم از آنجنانامه ای به امام حسین (ع) نوشت و گفت: «من این واقعه را به فال بد گرفته ام، اگر صلاح می دانی مرا معاف کن و دیگری را به جایم بفرست»، ولی حضرت در جواب نامه مجددا او را به ادامه راه امر فرمود و مسلم به راه خود ادامه داد [۶۳].

مسلم در کوفه

مسلم به کوفه رسید در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی منزل کرد مردم دسته دسته خدمت آن جناب می رفتند و او نامه فرزند رسول خدا را برایشان می خواند و مردم از شوق می گریستند هیجده هزار نفر از مردم کوفه با مسلم به عنوان نماینده امام حسین (ع) بیعت کردند.

این خبر به نعمان بن بشیر فرماندار کوفه رسید نعمان به منبر بر آمد، به مردم هشدار داد و نصیحت کرده، گفت: «تا وقتی با من ن جنگیده اید با شما نمی جنگم، ولی اگر بخواهید مخالفت کنید بی گمان باشما ستیز خواهم کرد».

مسلم بن سعید حضرمی، هم پیمان بنی امیه، برخاست و گفت: «ای نعمان! بدان که این مسئله جز بازور به پایان نمی رسد، در

حالی که موضع تو موضع ضعف است» نعمان گفت: «اگر ضعیف باشم و خدا را اطاعت کنم بهتر است تا گناهکار قدرتمند باشم». عبدالله بن مسلم به یزید نوشت: اگر کوفه را می خواهی مردی قوی که بتواند به خواست تو عمل کند بفرست پس از او نیز چند نفر به یزید نامه نوشتند و او را از اوضاع کوفه با خبر ساختند.

یزید با «سرجون رومی» غلام و مشاور معاویه مشورت کرد سرجون گفت: اگر بدانی رای معاویه در این موضوع چیست به آن عمل می کنی؟
گفت: آری!

سرجون حکم فرمانداری کوفه را که معاویه پیش از مرگ برای عیبدالله نوشته بود به او نشان داد در آن وقت عیبدالله والی بصره بود یزید فوراً مسلم بن عمرو باهلی را با حکم به بصره فرستاد و به این ترتیب کوفه و بصره را یکجا در اختیار عیبدالله قرار داده، و به او دستور داد سریعاً به سمت کوفه حرکت کند [۶۴].

نامه امام حسین به مردم بصره

امام حسین (ع) نامه ای به اشراف و بزرگان بصره نوشت و آنها را به اطاعت خود خواند و آن را به غلام خود سلیمان داد تا به مردم بصره برساند.

سلیمان وارد بصره شد و نامه را به همه اشراف و بزرگان رساند و خود در خانه یکی از شیعیان مخفی شد همه کسانی که نامه امام را خواندند رازداری کردند و از این نامه هیچ کس را خبر نساختند ولی منذر بن جارود، پدر زن ابن زیاد گمان کرد که این نامه یکی از دسیسه های او است و از این رو ترسید به همین دلیل در همان شبی که ابن زیاد آماده رفتن به کوفه بود، منذر او را از نامه امام با خبر ساخت و قاصد حضرت را تحویل او داد و او سلیمان را گردن زد [۶۵].

رفتن ابن زیاد به کوفه

وقتی نامه یزید به ابن زیاد رسید فوراً آماده حرکت شد و فردای آن روز با عده ای به طرف کوفه حرکت کرد از جمله کسانی که در این سفر با عیبدالله از بصره حرکت کردند، «شریک بن حارث اعور» از شیعیان بصره بود شریک به امید آن که بتواند عیبدالله را آن قدر معطل کند که امام حسین (ع) وارد کوفه شود، در راه خود را به بیماری زد، ولی عیبدالله او را رها کرد و به راه خود ادامه داد و شبانه وارد کوفه شد عیبدالله هنگام ورود به کوفه عمامه مشکی بر سر نهاد و صورتش را پوشاند مردم کوفه که از حرکت امام با خبر شده بودند، گمان کردند او حسین بن علی (ع) است، و گروه گروه به استقبال او شتافته و به نواده رسول خدا خوش آمد گفتند.

او از این که مردم را تا آن حد مشتاق امام حسین (ع) دید سخت بر خود لرزید و نگران شد مردم دور او را گرفته بودند و شادمانی می کردند هنگامی که به نزدیکی دارالاماره رسیدند، یکی از همراهان عیبدالله فریاد زد: این امیر عیبدالله بن زیاد است مردم با شنیدن این سخن با ترس و شگفتی پراکنده شدند و عیبدالله وارد قصر شد [۶۶].

عیبدالله در کوفه

صبح فردا منادی مردم را به مسجد جامع خواند عیبدالله، به منبر بر آمد و مردم را به سختی تهدید کرد مسلم وقتی خبر ورود عیبدالله را دریافت کرد، به خانه هانی بن عروه مرادی منتقل شد و شیعیان مخفیانه به نزد او می رفتند و با او بیعت می کردند و مسلم نام آنها را ثبت می کرد اکنون بیش از بیست هزار نفر با مسلم بیعت کرده بودند و مسلم نیز پیش از این امام حسین (ع) را

از بیعت و همدلی مردم کوفه با خیر ساخته بود و می دانست که امام به زودی به طرف کوفه حرکت خواهد کرد به همین جهت تصمیم گرفت علیه ابن زیاد قیام کند، ولی هانی به او توصیه کرد از شتاب در قیام خودداری کند [۶۷].

عبداللّه در جستجوی مسلم

ابن زیاد علام خود «معقل» را مامور کرد مخفی گاه مسلم را پیدا کند سه هزار درهم به او داد تا به وسیله آن خود را به مسلم نزدیک سازد معقل به مسجد آمد و در کنار مسلم بن عوسجه نشست هنگامی که مسلم از نماز فارغ شد، معقل گفت: «من از اهالی شام هستم، خداوند محبت اهل بیت پیامبرش را نصیب من کرده است شنیده ام کسی از طرف او به کوفه آمده و از مردم بیعت می گیرد من سه هزار درهم آورده ام تا به او دهم که در راه هدفش خرج کند» او چنان گریست که مسلم بن عوسجه فریب خورد حارس پس از این که از او تعهد گرفت رازداری کند او را به خانه هانی برد و با جناب مسلم آشنا کرد از آن پس معقل هر روز به خانه هانی می رفت و خبر فعالیت های مسلم و یارانش را به ابن زیاد می رساند.

ابن زیاد هانی را دستگیر می کند

ابن زیاد همچنان مردم را تهدید می کرد و اشراف به دیدن او می رفتند، ولی هانی به بهانه بیماری از رفتن به دیدار او خودداری می کرد ابن زیاد که از رازخانه هانی با خبر شده بود محمد بن اشعث و اسما بن خارجه را احضار کرد و از آنها درباره هانی پرسید گفتند: هانی بیمار است گفت: «شنیده ام حالش خوب شده و روزها بر در خانه اش می نشیند به نزد او بروید و بگوئید در ادای حق ماکوتاهی نکنند» آنها به خانه هانی رفتند و او را وادار کردند به دیدن ابن زیاد برود هنگامی که هانی وارد قصر شد آثار خیانت را مشاهده کرد.

ابن زیاد گفت: «این چه کاری است که تو انجام می دهی، مسلم را در خانه خود مخفی کرده و در خانه های اطراف برایش سلاح جمع می کنی» هانی انکار کرد ابن زیاد معقل را احضار کرد هانی فهمید که اسرار فاش شده است، نخست خود را باخت و پس از چند لحظه خود را باز یافت و گفت: «من مسلم را دعوت نکرده ام، او خود به خانه من آمد و من ناچار شدم او را پناه دهم اکنون که تو از ماجرا با خبر شده ای می روم و او را از خانه ام بیرون می کنم» ابن زیاد گفت: نه تا او را نیاوری رهایت نمی کنم هانی گفت: «من مهمان خود را در اختیار تو قرار نمی دهم و این ننگ را تحمل نمی کنم» و آنگاه مشاجره بین آن دو بالا گرفت.

مسلم بن عمرو باهلی، هانی را به کناری کشید به او گفت: «به خاطر خدا خود را به کشتن نده او مسلم را نخواهد کشت، مسلم را تحویل بده وانگهی، عبیدالله، سلطان است، عیبی نیست که انسان کسی را تحویل سلطان دهد».

هانی گفت: «چه ننگی از این بزرگتر که من در عین سلامتی با این همه یار و یاور، مهمان خودم را که فرستاده پسر پیامبر است تسلیم او کنم به خدا اگر یکه و تنها باشم تا دم مرگ از او دفاع می کنم»، ابن زیاد سخنان او را شنید گفت: «او را بیاورید» هانی را نزد او بردند گفت: «ای هانی اگر مسلم را به نزد من نیاوری گردنت را خواهم زد» هانی گفت: «در این صورت شمشیرها دور خانه ات را می گیرند» گفت: «وای به حالت! مرا از شمشیر می ترسانی» آنگاه گفت: «او را نزدیک بیاورید» هانی را گرفتند و ابن زیاد با چوب دستی بر صورت او زد تا تمام گوشت صورتش تکه تکه آویزان شد و خون بر لباسش جاری گشت هانی دست برد و قبضه شمشیر یکی از پاسبانها را گرفت، ولی او نگذاشت شمشیرش را از نیام بر آرد به دستور ابن زیاد او را در یکی از اتاقهای قصر زندانی کردند به عمرو بن حجاج خبر دادند که هانی کشته شده است وی با مردان قبیله هانی، قبیله مذحج، قصر ابن زیاد را محاصره کرد عبیدالله به شریح قاضی گفت به آنها بگو که هانی زنده است.

شریح بیرون آمد و به آنها گفت هانی زنده است و آنها به سخن شریح اعتماد کردند و خوشحال به خانه های خویش بازگشتند

[۶۸].

قیام مسلم

هانی بی خبر از خیانت شریح قاضی، نیمه جان در زندان ابن زیاد به انتظار یاری قوم خود نشسته بود مسلم از حال او با خبر شد، چهار هزار نفر از یاران خویش را جمع کرد و به قصد مبارزه با ابن زیاد حرکت کرد، مسجد و بازار از مردان مسلح پر شد، عبیدالله به قصر گریخت و درهای قصر را محکم بست.

یاران مسلم لحظه به لحظه بیشتر می شدند روز از نیمه گذشت، عبیدالله به دنبال اشراف کوفه فرستاد و آنها را در قصر جمع کرد و به سختی تهدید و تطمیع کرد ایشان نیز به خواست عبیدالله، از بالای قصر مردم را تشویق و تهدید می کردند و به آنها می گفتند: لشکر شام در راه است.

مردم کم کم پراکنده شدند زنان یکی یکی می آمدند و پسران و برادران خود را از جمع جدا می کردند و به آنها می گفتند این همه جمعیت کافی است، حضور تو ضرورتی ندارد، مردان می آمدند پسران و برادران خود را می بردند و به آنها می گفتند: برگرد فردا که لشکر شام برسد چه خواهی کرد به تدریج اطراف مسلم خلوت و خلوت تر شد تا وقتی که نماز مغرب به جای آورد بیش از سی نفر پشت سرش نبودند از مسجد بیرون آمد و به طرف محله «کنده» حرکت کرد هنوز به آنجا نرسیده بود که اطرافیان به ده نفر رسیدند وقتی از محله کنده گذشت دیگر کسی همراه او نبود اینک مسلم بی پناه و بی یاور، در کوفه یکه و تنها مانده بود.

مسلم بی هدف در کوچه ها می گشت تا به در خانه زنی به نام «طوعه» رسید پیر زن بر در ایستاده بود منتظر تنها پسرش بود مسلم سلام کرد زن پاسخ گفت، مسلم آب خواست زن آبش داد زن وارد خانه شد و مسلم همانجا نشست دوباره بیرون آمد و مسلم را آنجا دید رو به او کرد و گفت: بنده خدا مگر آب نخوردی؟

- چرا خوردم.

- پس به نزد خانواده ات برو.

مسلم سکوت کرد پیر زن تکرار کرد، ولی جوابی نشنید برای بار سوم تکرار کرد ولی مسلم جوابی نداد عاقبت گفت: «سبحان الله! ای بنده خدا برخیز به نزد خانواده ات برو، صحیح نیست بر در خانه من بنشین من راضی نیستم».

مسلم برخاست و به پیر زن گفت: «مادر! مرا در این شهر خانواده و قبیله ای نیست، می خواهی کار خیری انجام دهی؟ شاید بتوانم جبران کنم».

- چه کاری؟

- من مسلم بن عقیلیم این مردم مرا فریب دادند و به من دروغ گفتند.

- تو مسلمی؟

- آری.

- بفرما و مسلم وارد شد پیر زن او را در یکی از اتاق های غیر مسکونی خانه جای داد فرش پهن کرد و شامی آورد، ولی مسلم شام نخورد.

پسر پیر زن به خانه برگشت دید مادرش به یکی از اتاق ها رفت و آمدی می کند گفت مرا به شک انداختی، در این اتاق چه می کنی؟

- پسرم فراموش کن.

- به خدا تا نگویی دست بر نمی دارم.

- مشغول کار خودت باش از من چیزی نپرس.

اما پسر همچنان اصرار می کرد.

پیر زن گفت: قسم بخور به کسی نخواهی گفت و او قسم خورد و پیر زن قصه را باز گفت.

پسر چیزی نگفت و خوابید [۶۹].

مبارزه مسلم با لشکر ابن زیاد

فردا صبح ابن زیاد در قصر نشسته بود و اشراف کوفه بر گرد او نشسته بودند عبدالرحمن پسر محمد بن اشعث وارد مجلس شد، پدرش را یافت و سر در گوش او چیزی گفت عیدالله حساس شد دقت کرد، نام مسلم را شنید پرسید او چه می گوید؟

می گوید مسلم در خانه پیر زنی به نام «طوعه» مخفی شده است این را از پسرش بلال شنیده اند.

عیدالله گفت: بر خیز و همین الان او را به اینجا بیاور محمد بن اشعث برخاست ابن زیاد دستور داد، عیدالله بن عباس سلمی، با هفتاد مرد از قبیله قیس او را همراهی کنند.

مسلم در خانه نشسته بود که صدای سم اسبان و همه مردان را شنید برخاست و با شمشیر از اتاق خارج شد آنها به خانه هجوم بردند مسلم در مقابل ایشان ایستاد و جنگید تا همه را از خانه بیرون کرد دوباره هجوم بردند و مسلم همچنان مردانه ایستاد و جنگید تا همه را بیرون راند.

«بکیر بن حمران احمری» به او حمله برد و ضربه ای به صورت مسلم نواخت که لب بالای او را برید و تا لب پایین نفوذ کرد و دندانهایش را شکست مسلم ضربه سختی بر سر او زد و ضربه ای دیگر برشانه اش نواخت که چیزی نمانده بود تا شکمش پیش رود مردان ابن زیاد که عرصه را بر خود تنگ یافتند از اطراف بر بام جستند و شروع به پرتاب سنگ نمودند آتش در دسته های نی می زدند و از بالا به سرش می ریختند مسلم ناچار شمشیر به دست از خانه به کوچه آمد محمد بن اشعث فریاد زد: ای مسلم! تو درامانی! خود را به کشتن نده ولی مسلم همچنان می جنگید و در رجز خود به خیانت و دروغ ایشان اشاره می کرد ابن اشعث دوباره امان داد و تاکید کرد، اما مسلم می دانست که به وعده های این قوم هیچ اطمینانی نیست.

مسلم که از کثرت زخم ناتوان شده بود به دیوار تکیه زد سربازان استری آوردند، مسلم سوار شد شمشیرش را از گردنش باز کردند گویی مسلم دیگر از خود ناامید شده بود اشک در چشمانش حلقه زدو از دیدگانش جاری شد و فرمود: این اول خیانت است محمد بن اشعث گفت: «امیدوارم زبانی به تونرسد» فرمود: «این تنها امیدی بیش انا لله و انا الیه راجعون» [۷۰].

مسلم در دست نامردمان

مسلم پس از جنگی سخت ناچار شد امان محمد بن اشعث را بپذیرد او را خلع سلاح کردند و به سوی قصر حرکت دادند مسلم که آثار خیانت را مشاهده کرده بود از عاقبتی که در انتظار حسین (ع) و یاران او بود می گریست عیدالله بن عباس سلمی گفت: «کسی که هدفی چون تو دارد، وقتی این گونه گرفتار می شود، نباید گریه کند».

فرمود: «به خدا برای خود گریه نمی کنم و برای کشته شدن خود مرثیه نمی خوانم، اگر چه دوست ندارم کشته شوم من برای پسر رسول خدا و خاندان او که در راهند گریه می کنم» آنگاه به محمد بن اشعث رو کرده فرمود: «ای بنده خدا! می دانم که نمی توانی به امان خود عمل کنی آیا می توانی کارخیری انجام دهی؟

کسی را بفروست تا از قول من به حسین (ع) بگوید باز گردد که اهل کوفه بر عهد خود استوار نیستند». مسلم را آوردند تا به در قصر رسید تشنگی سخت او را می آزرده، چشمش به کوزه ای آب سرد افتاد که بر در قصر نهاده بودند گفت: «از این آب به من بدهید».

مسلم بن عمر و باهلی گفت: «این آب به این سردی را می بینی؟»

به خدا از آن یک قطره نخواهی چشید تا از آب جوشان جهنم بنوشی».

مسلم گفت: «مادر به عزایت بنشیند، چه سنگدل و خشنی! تو برای نوشیدن آب جوشان جهنم شایسته تری». از خستگی تکیه بر دیوار زد و نشست.

عمرو بن حریث غلامش را فرستاد کوزه ای آب آورد کاسه ای پر کرد و به دست مسلم داد تا بنوشد، ولی هر بار که خواست بنوشد کاسه پر خون شد و نتوانست بنوشد تا بار سوم دندانهای پیشش در کاسه افتاد کاسه را بر زمین نهاد و گفت: «سپاس خدا را اگر این آب روزی من بود نوشیده بودم» [۷۱].

مسلم در آستانه شهادت

مسلم را وارد قصر کردند، بدون سلام وارد شد نگهبان گفت: چرا به امیر سلام نمی کنی فرمود: ساکت باش او امیر من نیست. ابن زیاد گفت: اشکالی ندارد، سلام کنی یا نه کشته خواهی شد.

مسلم فرمود: باکی نیست، بدتر از تو بهتر از مرا کشته است.

ابن زید گفت: ای نافرمان تفرقه افکن! بر امام خود خروج کرده در میان مسلمانان تفرقه انداخته و تخم فتنه کاشته ای.

فرمود: «دروغ می گویی! معاویه و پسرش یزید در میان مسلمین تفرقه انداختند و تخم فتنه را تو و پدرت کاشتید من امیدوارم خداوند به دست شرورترین مخلوقاتش شهادت را نصیب من کند».

گفت: آرزوی چیزی داشتی که خدا نخواست بدان برسی و آن را به کسی که شایسته بود داد.

فرمود: اگر ما شایسته خلافت نباشیم چه کسی شایسته است.

گفت: امیرالمؤمنین یزید شایسته خلافت است.

فرمود: ما به حکمیت خدا بین خود و شما راضی هستیم.

گفت: تو گمان می کنی در خلافت حقی داری.

فرمود: گمان نمی کنم، به خدا قسم یقین دارم.

گفت: ای پسر عقیل مردم هیچ اختلافی نداشتند، تو آمدی تفرقه افکندی و مردم را به جان هم انداختی.

فرمود: من برای این کار نیامدم، ولی شما کژیها و زشتی ها را علنی کرده اید، معروف را به خاک سپرده اید، در میان مردم مثل قیصر و کسری رفتار می کنید، ما آمدیم تا همچون رسول خدا آنها را به معروف راهنمایی کنیم و از منکر باز داریم و به حکم

کتاب و سنت بخوانیم و برای این کار شایسته ایم.

گفت: ای فاسق ترا چه به این کار؟

آیا وقتی که تو در مدینه شراب می خوردی ما به کتاب و سنت عمل نمی کردیم.

فرمود: من شراب می خوردم؟

خدا می داند که دروغ می گویی ما هرگز لب به ناپاک نروده ایم و از پلیدی به دور بوده ایم شراب خوردن برآزنده کسی است که چون سگ زبان به خون مسلمین می زند، کسانی رامی کشد که خدا کشتن آنها را حرام کرده، از روی خشم و عداوت و

سؤزن خونریزی می کند، آنگاه به لهُو لعب می پردازد چنان که گویی هیچ نکرده است.

گفت: خدا مرا بکشد اگر ترا به طرز بی سابقه ای نکشم.

فرمود: مناسب تو همین است که در اسلام بدعت بگذاری و کشتن به طرز زشت، مثله کردن، ناپاکی و پست فطرتی را به خود اختصاص دهی.

چون سخن به این جا رسید ابن زیاد به عقیل، حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) دشنام داد و مسلم دیگر با او سخن نگفت [۷۲]

شهادت مسلم

ابن زیاد در گفتگو با مسلم شکست خورد، منطق روشن و محکم مسلم او را به زانو در آورد، جزفحاشی چاره ای نداشت، زبان به دشنام گشود مسلم که هر چه را لازم بود بیان کرده بود، از لوث مکالمه با او دامن برکشید و سکوت کرد.

ابن زیاد به نهایت راه رسیده بود، سخنی برای گفتن نداشت و در مقابل دشمنانش نیز با نگاه پر از تحقیر و سکوت معنی دار مسلم مواجه شده بود فریاد زد: این کسی که از مسلم ضربت خورده کجاست بکیر ابن حرمان پیش آمد ابن زیاد گفت تو باید گردن او را بزنی او را بالای قصر ببر، گردنش را بزن و بدنش را پایین بیانداز مسلم را بالای قصر بردند، ولی او بی اعتنا به آنچه در اطرافش می گذشت تکبیر می گفت استغفار می کرد و بر پیامبر درود می فرستاد مسلم در آخرین لحظات گفت: خدایا بین ما و این مردم تو قضاوت کن، اینها ما را فریب دادند به ما دروغ گفتند و تنهایمان گذاشتند.

او را به محل مخصوص بردند، گردنش را زدند و سرش را از قصر پایین افکندند و پیکرش را نیز به زمین پرت کردند.

قاتل به درون قصر باز گشت ابن زیاد پرسید چه شنیدی؟

هر چه شنیده بود گفت، ابن زیاد پرسید دیگر چه شد، گفت: من به او گفتم خدا را سپاس که انتقام را از تو گرفت و ضربه ای به او زدم که کاری نشد مسلم گفت: ای برده! فکر نمی کنی این خراشی که بر من وارد کردی به تمام خون تو می ارزد؟

و من ضربه آخر را به او زدم ابن زیاد با تعجب گفت: تا دم مرگ هم مباحات!

آری شهید راه خدا سربلند است، حتی اگر در دست دشمن اسیر شود [۷۳].

خروج امام حسین از مکه

امام حسین (ع) روز سوم شعبان سال ۶۰ هجری وارد مکه شد روز پانزدهم رمضان همان سال مسلم بن عقیل را به سمت کوفه اعزام کرد و خود همچنان در مکه ماند تا نامه مسلم از کوفه به دست او رسید او نوشته بود هجده هزار نفر با او بیعت کرده و مردم، امام حسین را پیشوای خود می دانند و هیچ تمایلی به بنی امیه ندارند به همین جهت امام روز هشتم ذیحجه (روز ترویج) که حجاج به سوی عرفات می روند، حج خویش را به عمره مفرده بدل کرد و از مکه به سمت عرفات حرکت کرد.

حضرت به دو دلیل این روز خاص را برای حرکت انتخاب کرد:.

اول این که اگر حضرت پس از پایان مراسم حج مکه را ترک می کرد، حرکت آن حضرت هیچ، موج و بازتابی نداشت، چرا که

ترک مکه پس از مراسم حج یک حرکت عادی و معمولی است، ولی در روزی که مراسم حج شروع می شود و در شرایط عادی

خروج از حرم و ترک مراسم حج حرام است، چنان غیرعادی و سؤال برانگیز است که همه مسلمانان را به اندیشه وا می دارد.

دوم این که یزید تعدادی از مزدوران بنی امیه را به مکه فرستاده بود تا به عنوان حاجی در مراسم شرکت کرده و مترصد

باشند که در یکی از مواضع ازدحام جمعیت مثل طواف و رمی جمرات حضرت را ترور کنند و اگر چنین اتفاقی می افتاد اولاً

حرمت حرم شکسته می شد، ثانیاً شهادت حضرت هیچ تاثیری در تغییر وضع جامعه نداشت، به همین جهت امام حسین (ع) تلاش می کرد خود را از حرم دورنموده حرمت حرم را حفظ کند و خود بارها به این نکته تصریح فرموده است [۷۴].

گفتگوی امام حسین با ابن زبیر

در ایامی که حضرت در تدارک مقدمات سفر بود، افراد زیادی با انگیزه های مختلف با حضرتش سخن گفتند و او را از پذیرش دعوت کوفیان برحذر داشتند و حضرت به هر یک از آنها متناسب با انگیزه و مرامش پاسخ می گفت و بدینوسیله از عزم راسخ خود پرده می داشت.

در میان کسانی که در این باره با امام صحبت کردند عبدالله بن زبیر وضعیت خاصی داشت او از حضور امام حسین (ع) در مکه به شدت نگران بود زیرا با وجود آن حضرت کسی به او اعتنا نمی کرد به همین جهت با گوشه و کنایه حضرت را به ترک مکه تشویق می کرد در یکی از این برخوردها پس از این که امام را به سفر به کوفه تشویق کرد برای این که متهم نشود گفت: اما اگر بخواهی در اینجا بمانی و اداره امور را به عهده بگیری، ما هم یاریت می کنیم و با تو بیعت می کنیم و خیرخواه تو خواهیم بود حضرت فرمود: پدرم به من گفته است مکه را قوچی است که با خونس حرمت حرم شکسته می شود و من نمی خواهم آن قوچ باشم [۷۵].

عبدالله گفت: اگر می خواهی اداره امور را به من بسپار، در این صورت هم هر امری داشته باشی اطاعت می شود.

حضرت فرمود: این را هم نمی خواهم.

بعد از آن مدتی مخفیانه با هم سخن گفتند آنگاه حضرت رو به اصحاب کرده فرمود: او به من می گوید در مسجد الحرام بمان، من مردم را به گردت جمع می کنم به خدا من اگر در یک وجبی مسجد کشته شوم، بیشتر دوست دارم تا در درون آن کشته شوم و اگر در دو وجبی مسجد کشته شوم بیشتر دوست دارم تا در یک وجبی آن به خدا قسم اگر خود را در سوراخ جانوران مخفی کنم مرا بیرون می کشند و مرا می کشند به خدا اینان بر من ستم می کنند، همچنان که بنی اسرائیل در روز شنبه تعدی کردند [۷۶].

امام حسین کاروان یزید را مصادره می کند

امام حسین (ع) از مکه خارج شد به «تنعیم» رسید و در آنجا با کاروانی از یمن مواجه شد این کاروان را که حامل پارچه و زعفران بود «بحیر بن ريسان» کارگزار یزید در یمن برای یزید فرستاده بود حضرت دستور داد بار کاروان را مصادره کنند آنگاه به شترداران فرمود هر کس میل دارد تا عراق با ما بیاید تمام کرایه اش را می دهیم و هر کس می خواهد از همین جا جدا شود، به همین مقدار کرایه دریافت می کند.

گروهی کرایه یمن تا مکه را گرفتند و از همانجا جدا شدند و گروهی هم تا عراق در خدمت آن حضرت بودند و حضرت علاوه بر کرایه، به هر کدام یک دست لباس بخشید [۷۷].

امام حسین (ع) برای مخالفت با حکومت اموی قیام کرده بود و تمام هم او در این قیام این بود که ماهیت حکومت اموی را برای مردم روشن سازد برای آن حضرت شهادت و پیروزی ظاهری یکسان بود او پیروزی خود را در این می دید که مردم را به حقیقت حال آگاه کند تا مردم حساب اسلام را از بنی امیه جدا کنند.

با توجه به این مقدمه، حضرت به سه دلیل کاروان مزبور را مصادره کرد:.

۱- امام جانشین بر حق پیامبر خداست و بیت المال حقیقتاً در اختیار اوست امام مجاز است برای مصلحت دین و مسلمین در

اموال عمومی تصرف کند محموله این کاروان نیز از اموال عمومی مسلمانان بود و یزید غاصبی که به هر صورت باید او را از تصرف در اموال مسلمین بازداشت.

۲- در صورتی که مردم کوفه به وعده خود وفا می کردند، امام به پشتوانه مالی نیاز داشت تا بتواند سپاهی تجهیز کند و با بنی امیه مبارزه نماید و این محموله می توانست در این راه مورد استفاده قرار گیرد.

۳- شخصیت امام به گونه ای در جامعه اسلامی مطرح بود که تمام حرکات و مواضع او معیار و میزان بود، به طوری که مردم از موضع گیری او حق و باطل را باز می شناختند اباعبدالله فرزند پیامبر و صالح ترین و با تقواترین فرد در بین مسلمانان بود، هنگامی که مردم می شنیدند آن حضرت اموال یزید را مصادره کرده است، به ناحق بودن او آگاه می گشتند.

عبدالله بن جعفر به دنبال کاروان حسین

امام حسین (ع) به سمت عراق حرکت کرد پسر عمویش عبدالله بن جعفر که همسر گرانقدرش زینت کبری، دختر علی (ع)، در کاروان امام بود، از روی علاقه و ارادتی که به امام داشت پسرانش عون و محمد را با نامه ای به دنبال حضرت روانه کرد. او در آن نوشته بود: تو را به خدا وقتی نامه مرا خواندی برگرد می ترسم در این راه کشته شوی و خاندانت گرفتار شوند اگر تو کشته شوی نور خدا در زمین خاموش می شود، تو نشانه راه جویان و امید مؤمنانی در رفتن شتاب مکن، من خودم را به تو می رسانم.

آنگاه خود به سراغ عمر بن سعید فرماندار مکه رفت و از او خواست برای امام حسین (ع) امان نامه ای بنویسد عمرو نیز امان نامه ای نوشت و به حضرت وعده نیکی داد و آنرا به برادرش یحیی بن سعید سپرد تا با عبدالله بن جعفر به امام حسین (ع) برساند آنها خود را به حضرت رساندند و برای بازگرداندن او بسیار تلاش کردند آن حضرت که از نابکاری و نامردمی دست نشاندهگان یزید با خبر بود، خطاب به ایشان فرمود: رسول خدا در خواب به من دستوری داده است که من در صدد اجرای آن هستم گفتند: مگر چه خوابی دیده ای؟

فرمود: این خواب را به کسی نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم.

عبدالله بن جعفر ناامید شد و به مکه بازگشت، ولی به پسرانش دستور داد همراه حضرت باشند و در رکاب او بچنگند [۷۸].

راه کوفه بسته می شود

عبیدالله پس از آنکه مسلم و هانی را به شهادت رساند، سرهای مبارکشان را برای یزید فرستاد در میان بنی هاشم مسلم اولین کسی است که سرش را شهر به شهر بردند یزید پس از تقدیر از ابن زیاد به او نوشت: با خبر شده ام حسین بن علی به سوی کوفه می آید، در راه او پاسگاه ها بساز و دیده بان بگمار، اگر به کسی شک کردی او را دستگیر کن و اگر به گمان بد بردی او را بکش و اخبار هر روز را برای من بنویس [۷۹].

ابن زیاد حصین بن نمیر تمیمی، شرطه خود را مامور کرد تا با لشکری قادسیه را تحت کنترل بگیرد و هر گونه ترددی را تحت نظر داشته باشد [۸۰].

قیس به مسهر صیداوی

امام حسین (ع) به منزلگاه حاجر رسید اکنون چند روز از شهادت مسلم می گذشت، ولی حضرت هنوز با خبر نشده بود از آنجا نامه ای برای اهل کوفه نوشت و آنها را از حرکت خود با خبر ساخت نامه رابه قیس به مسهر صیداوی سپرد تا به مردم کوفه

برساند.

قیس با نامه راه کوفه را در پیش گرفت، ولی در قادسیه به دست ماموران عبیدالله دستگیر شد و نامه را پاره کرد ماموران او به نزد ابن زیاد بردند.

وقتی مقابل ابن زیاد قرار گرفت ابن زیاد پرسید: کیستی؟

- یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع).

- چرا نامه را پاره کردی؟

- می خواستم تو از مضمون آن با خبر نشوی.

- نامه از که بود؟

آنها برای که می بردی؟

- از حسین (ع) به گروهی از اهل کوفه که نامشان را نمی دانم.

ابن زیاد با خشم گفت: به خدا رهایت نمی کنم تا نام آنها را بگویی، یا بر منبر رفته حسین بن علی و پدر و برادرش را دشنام دهی و گرنه قطعه قطعه ات خواهم ساخت.

گفت: نام آن اشخاص را نمی دانم، اما حاضرم دشنام دهم و لعنت کنم.

عبیدالله دستور داد او را به مسجد جامع بردند، مردم در مسجد جمع شدند و قیس به منبر رفت سپاس خدا را به جا آورد و او را ستایش کرد بر پیامبر و اهل بیتش درود فرستاد و برای علی و حسن و حسین (ع) بسیار طلب رحمت کرد و بر عبیدالله بن زیاد و پدرش و یزید و سرکشان بنی امیه لعنت فرستاد آنگاه با صدای بلند فریاد زد: ای مردم کوفه! حسین بن علی فرزند فاطمه و نوه رسول الله بهترین آفریدگان خدا در راه کوفه است من فرستاده او هستم که در مترگانه حاجر از او جدا شده و به سوی شما آمدم همت بلند دارید و با یاری خدا به یاری او برخیزید.

ابن زیاد دستور داد او را از منبر پایین کشیده و به قصر بردند و از بام قصر به زیر افکندند اعضای بدنش خرد شد و از دنیا رفت.

هنگامی که خبر شهادتش به اباعبدالله رسید، اشک از دیدگاه حضرت جاری شد و گفت: بارالها برای ما و شیعیانمان در نزد خود جایگاه نیکی قرار ده و ما در سایه رحمتت با هم جمع کن [۸۱].

زهیر بن قین هدایت می شود

زهیر به قین لجلی که از نظر عقیده عثمانی بود و به اهل بیت رسول خدا چندان اعتقادی نداشت، در ذیحجه سال ۶۰ به حج رفته بود در همان روزهایی که امام حسین (ع) به طرف کوفه می رفت، زهیر مراسم حج را به پایان برده و در حال بازگشت به وطن بود کاروان امام به دلیل فزونی همراهان و توقف های زیاد، حرکت کندتری داشت و زهیر به آن که خود بخواهد به کاروان امام رسید و با او هم سفرش یکی از همراهان زهیر روایت می کند که وقتی از مکه بیرون آمدیم، از همان راهی می رفتیم که امام حسین (ع) می رفت، ولی هرگز نمی خواستیم با او روبرو شویم وقتی کاروان امام حسین (ع) حرکت می کرد زهیر می ایستاد و هنگامی که امام توقف می کرد زهیر به راه می افتاد و از کنار او می گذشت در یکی از منازل ناچار شدیم با امام در یک جا توقف کنیم امام در یک طرف چادر زد و ما در طرفی دیگر.

مشغول خوردن ناهار بودیم که دیدیم فرستاده امام به طرف ما می آید منتظر شدیم تا رسید سلام کرد و داخل شد و او به زهیر گفت: اباعبدالله می خواهد ترا ببیند ما چنان از این خبر ناراحت شدیم که هر کس هر چه در دست داشت به زمین انداخت همه

مبهوت و بی حرکت نشستیم دلهم همسر زهیر گفت: سبحان الله! پسر رسول خدا به دنبال تو فرستاده است و تو به نزد او نمی روی؟ برخیز و به سوی او برو سخنانش را گوش کن و باز گرد زهیر با ناراحتی رفت، طولی نکشید که برگشت در حالی که صورتش از خوشحالی برق می زد دستور داد چادر و بار و بنه اش را به نزدیک خیمه گاه امام حسین منتقل کنند، آنگاه به زنش گفت: تو را طلاق دادم تا به خویشانت بیبندی، من دوست ندارم به خاطر من دچار گرفتاری شوی. آنگاه به امام حسین پیوست و همراه آن حضرت بود تا شهید شد.

ملاقات با فرزندق

امام حسین (ع) به منزلگاه صفاح رسید فرزندق شاعر معروف عرب که از عراق به سوی مکه می آمد در مقابل امام ایستاد و عرض کرد: امیدوارم آنچه می خواهی خدایت عطا کند و به آنچه آرزو داری دست یابی حضرت فرمود: مردم عراق را چگونه دیدی؟

عرض کرد: از شخص آگاهی سؤال کردی، قلوب مردم با توست ولی شمشیرهایشان به نفع بنی امیه کار می کند و مقدرات از آسمان نازل می شود و خدا آنچه بخواهد می کند.

فرمود: راست گفתי کارها در دست خداست و خدا آنچه بخواهد انجام می دهد پروردگار ما هر روز در کاری است، اگر آنچنان که ما می خواهیم مقدر باشد خدا را بر این نعمت شکر می گذاریم و در شکر گذاری نیز از او یاری می جوئیم و اگر جز این شود کسی که نیتش حق و باطنش تقوی است از راه راست بیرون نرفته است.

در راه مکه تا کربلا امام با افراد زیادی ملاقات کرد که غالباً همین گونه سخنان را ابراز داشته اند چنان که دیدیم در مکه نیز افراد زیادی حضرت را از این سفر بر حذر داشته، نسبت به عاقبت این سفر خوشبین نبوده اند، ولی امام حسین (ع) علی رغم همه این اظهار نظرها همچنان مصمم به راه خود ادامه داد تا به کربلا رسید اینها نشان می دهد که حضرت با برنامه ای دقیق و مدون حرکت می کرد و آنچه برای او و خاندانش پیش آمد هرگز پیشامد و یک حادثه اتفاقی نبود و حضرت ناخواسته با آن حوادث درگیر نشد.

خبر شهادت مسلم به امام می رسد

امام حسین (ع) به منزل زرود رسید دید مردی از سوی کوفه می آید حضرت ایستاد تا درباره کوفه از او سؤال کند مرد کوفی تا چشمش به امام افتاد راهش را کج کرد حضرت نیز از او صرف نظر کرد و به راه خود ادامه داد دو نفر از قبیله بنی اسد که برای اطلاع از سرنوشت امام با عجله از مکه بیرون آمده و در این منزل به امام رسیده بودند، از دور این صحنه را دیدند مرد کوفی را تعقیب کردند تا به او رسیدند خود را به او معرفی کردند و نسب او را جویا شدند معلوم شد او هم «اسدی» است از وضع کوفه پرسیدند، گفت: من در حالی از کوفه خارج شدم که مسلم و هانی را کشته بودند و بدنشان را در بازار بر روی زمین می کشیدند. آن دو بازگشتند و به دنبال امام حرکت کردند شامگاهان حضرت در منزل «نعلیه» توقف کرد آنها خدمت امام رفتند و سلام کردند حضرت جواب داد.

گفتند: خدای رحمت کند، خبری داریم اگر می خواهی علنی و گرنه در خفا باز گوئیم، حضرت نگاهی به اصحابش انداخت و فرمود: من از اینها چیزی مخفی ندارم.

- سواری را که از کوفه می آمد به خاطر دارید.

- آری می خواستم از او چیزی پرسم.

- ما خبر او را گرفتیم و شما را از پرسیدن بی نیاز کردیم، او از قبیله ما و مردی عاقل، دانا و راستگوست او به ما گفت: وقتی از کوفه بیرون آمدم که مسلم و هانی کشته شده بودند و بدنهایشان را در بازار بر روی زمین می کشیدند.
- انا لله و انا الیه راجعون، رحمت خدا بر آنها باد.
- شما را به خدا به خود و اهل بیت خود رحم کنید و از همین جا باز گردید شما در کوفه یاور و پیروی ندارید حتی می ترسیم که آنها علیه شما باشند.
- حضرت نگاهی به فرزندان عقیل انداخت و فرمود: چه می گوید، مسلم کشته شده است.
- گفتند: نه به خدا بر نمی گردیم تا انتقام او را بگیریم یا کشته شویم.
- امام رو به ما کرد و فرمود: بعد از اینها زندگی لطفی ندارد.
- و ما دانستیم که امام تصمیم خود را گرفته است گفتیم: خدا عاقبت کارت را به خیر کند.
- خدای رحمتان کند [۸۲].

شهادت عبدالله بن یقطر

عبدالله بن یقطر طبق بعضی گفته ها، برادر رضاعی امام حسین (ع) و به گفته دیگر، هم سن و سال و هم بازی امام حسین (ع) بوده و مادر او مربی آن حضرت بوده است.

حضرت از بین راه عبدالله را به کوفه فرستاد تا به مسلم ملحق شود، ولی در قادسیه به دست حصین بن نهیر دستگیر شد او را به نزد ابن زیاد بردند ابن زیاد به او گفت: «به منبر برو و حسین و پدرش رادشنام بده آنگاه بیا تا درباره ات تصمیم بگیرم» عبدالله به منبر رفت و عیب‌الله، یزید و پدرانشان رادشنام داد و مردم را به یاری امام حسین (ع) فرا خواند عیب‌الله دستور داد او را از بام قصر به زیر افکندند استخوانهایش خرد شد، هنوز نیمه جانی داشت که شخصی به نام عبدالملک بن عمیر پیش رفت و سرش را برید.

امام حسین (ع) در منزل ربابه بود که خبر شهادت عبدالله بن یقطر به او رسید قبل از این در منزل «زرود» خبر شهادت مسلم و هانی را دریافت کرده بود و در اینجا بود که حضرت نوشته ای را داد تا برای اصحابش بخوانند بخشی از آن نوشته به این شرح است:.

بسم الله الرحمن الرحيم.

«خبر دلخراشی به من رسیده است، خبر شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر شیعیان ما دست از یاری ما کشیده اند و ما را تنها گذاشته اند هر کس بخواد باز گردد هیچ ایرادی بر او نیست.

مردم به تدریج از اطراف امام پراکنده شدند و تقریباً همان گروهی که از مدینه آمده بودند، گرد آن حضرت باقی ماندند.

حضرت می دانست که در بین راه افراد زیادی به طمع رسیدن به دنیا به او ملحق شده اند و نمی خواست این گونه افراد در کاروان او باشند، چون می دانست به راهی می رود که فقط مردان فداکار و از جان گذشته می توانند با او همراه باشند [۸۳].

با کمتر از جان نمی توان با حسین همراهی کرد

امام حسین (ع) که تنها به منظور امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت حرکت کرده بود می دانست که کار جهان اسلام جز با خون و شهادت اصلاح نمی شود، به همین جهت تنها کسانی را در جمع یاران خود می پذیرفت که آمادگی جان نثاری در راه این هدف والا را داشته باشند.

کاروان امام حسین (ع) به قصر «بنی مقاتل» رسید در آنجا خیمه ای بر پا بود حضرت پرسید: این خیمه از آن کیست گفتند: این

خیمه «عبیدالله بن حر جعفی» است حضرت یکی از یاران خود به نام «حجاج بن مشروق جعفی» را فرستاد تا او را به یاری خود دعوت کند.

عبیدالله از قاصد امام پرسید: چه خبر داری؟

گفت: با خیر آمده‌ام، اگر بپذیری خداوند کرامت بزرگی به تو عنایت کرده است حسین بن علی (ع) تو را به یاری خود می‌خواند اگر در راه او کشته شوی شهید و اگر زنده بمانی پادشاه می‌گیری.

گفت به خدا من از کوفه گریخته‌ام که به مسئله او گرفتار نشوم، چون دیدم او در کوفه یآوری ندارد.

حجاج برگشت و سخنان او را برای امام نقل کرد امام خود برخاست، به نزد او رفت و از او طلب یاری کرد.

او در جواب گفت: اگر تو یاورانی داشتی که در رکابت بجنگند، من از سر سخت‌ترین ایشان بودم، ولی خودم دیدم که شیعیان تو در کوفه از ترس شمشیر بنی امیه در خانه‌ها را به روی خود بسته‌اند ترا به خدا از من چیز دیگری بخواه تا اطاعت کنم من اسبی دارم که با آن هر چیزی را تعقیب کرده‌ام بدست آورده‌ام و از هر چیزی که گریخته‌ام نجات یافته‌ام، این اسب را به تو می‌دهم.

حضرت فرمود: من از تو یاری خواستم، حال که جانت را از ما دریغ می‌کنی نیازی به مالت نیست [۸۴].

درس جوانمردی

کاروان امام حسین (ع) همچنان در حرکت بود تا منزل «شراف» رسید هنگام سحر به جوانان همراهش دستور داد تا می‌توانند آب بردارند و با آب فراوان از آنجا کوچ کردند تا نیمروز راه پیمودند در حال حرکت بودند که یکی از اصحاب حضرت تکبیر گفت.

امام فرمود: آری خدا بزرگتر است، برای چه تکبیر گفتی؟

گفت نخلستان دیدم گروهی از اصحاب گفتند: ما هرگز در این منطقه نخلستان ندیده‌ایم فرمود، پس به نظر شما چیست؟ گفتند به نظر ما نوک نیزه‌ها و گوش اسبان است فرمود: آری همین است آیا جایی هست که به آن پناه ببریم و پشت به آن، با این سپاه مواجه شویم.

گفتند: آری کوه «ذوحسم» در طرف چپ ماست، اگر زودتر به آن برسیم همان چیزی است که شما می‌خواهید.

حضرت به سمت چپ متمایل شد، طولی نکشید که گردن اسب‌ها نیز نمایان شد چنانکه به خوبی دیده می‌شدند آنها هم وقتی دیدند امام به سمت چپ رفت به همان متمایل شدند کاروان امام زودتر به «ذوحسم» رسید حضرت فرمود تا چادرها بر پا شد و لشکر از راه رسید، هزار سوار به فرماندهی حر بن یزید تمیمی نزدیک ظهر بود که با امام مواجه شدند امام و اصحابش همه عمامه بر سر نهاده و شمشیر بسته بودند.

امام فرمود: تا جوانان، لشکر حر را سیراب کنند و اسبان آنها را نیز کمی آب دهند گروهی از جوانان به سپاه آب می‌دادند و گروهی دیگر ظرفهای بزرگ را از آب پر می‌کردند و جلو اسب‌ها می‌گذاشتند وقتی هر اسب چند جرعه می‌نوشید آب را بر می‌داشتند و جلو دیگری می‌گذاشتند و به این ترتیب همه اسب‌ها و سواران را آب دادند.

«علی بن طعان محاربی» می‌گوید: من در لشکر حر آخرین نفری بودم که به آنجا رسیدم، وقتی امام تشنگی من و اسبم را دید فرمود: راویه را بخوابان.

لفظ راویه در زبان عراقی به معنی مشک بود و لذا من منظور حضرت را نفهمیدم [۸۵] حضرت فرمود: برادرزاده! شتر را بخوابان، من شتر را خواباندم.

فرمود: بنوش!

هر چه خواستم بنوشم آب از مشک ریخت فرمود: مشک را برگردان! من نفهمیدم باید چکار کنم حضرت پیش آمد، با دست خود لبه مشک را برگرداند تا من آب نوشیدم و اسبم را هم آب دادم [۸۶].

حرکت به سوی کربلا

حر مامور بود امام حسین (ع) را تحت الحفظ به کوفه برده به عبیدالله تحویل دهد، ولی خود سعی می کرد نسبت به حضرت بی احترامی نکند مثلاً وقتی حضرت از او پرسید: می خواهی با اصحاب خود جداگانه نماز بخوانی یا در نماز ما شرکت می کنی، عرض کرد: در نماز شما شرکت می کنیم [۸۷] در جای دیگر هنگامی که امام از او ناراحت شد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، گفت: اگر کس دیگری این جمله را می گفت حتما نام مادرش را می بردم، ولی از مادر تو فاطمه جز با نیکی و احترام نمی توانم یاد کنم [۸۸] چنان که گفتیم حر مامور به جنگ نبود، به همین جهت وقتی دریافت که امام تن به ذلت نخواهد داد و همراه او به کوفه نخواهد رفت و خود نیز اجازه نداشت او را رها کند، تا چنانکه حضرت خواست به مدینه برگردد، از حضرت خواست به راهی رود که نه به کوفه برسد نه به مدینه ختم شود، تا او بتواند از ابن زیاد کسب تکلیف کند.

امام تقاضای حر را پذیرفت و به سمت چپ حرکت کرد و این همان راهی بود که با چند منزل به کربلامی رسید [۸۹].

بر سلطان ظالم بشورید

امام حسین (ع) در منزل بیضه خطبه ای خواند که اصحاب حر نیز می شنیدند.
فرمود:.

ای مردم! رسول خدا فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال می شمرد، عهد خدا را می شکند و مخالف سنت رسول خدا (ص) رفتار می کند و با بندگان خدا ظالمانه معامله می کند، ولی با زبان یا عمل بر او نشورد، خداوند او را با آن ظالم محشور خواهد کرد بدانید که طایفه یزیدیان اطاعت خدا را رها کرده و به اطاعت شیطان گردن نهاده اند فساد را آشکار، حدود را تعطیل و اموال عمومی را به نفع خود تصاحب کرده اند حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند و من برای شوریدن بر آنها سزاوارترینم [۹۰].

مرگ سعادت و خوشبختی است

امام حسین (ع) برای اصحاب خود خطبه ای خواند و فرمود:.

خود می بینید چه مصیبتی بر ما نازل شده، دنیا دگرگون و ناخوشایند شده، نیکی ها و فضیلت ها روی گردان شده و چون شتری سبکبار از میان ما رخت بر بسته است از زندگی دنیا جز اندکی همانند ته مانده ظرف آب باقی نمانده، زندگی، سخت ننگین و چون چراگاهی سنگلاخ بی ارزش شده آیا نمی بینید کسی به حق عمل نمی کند و از باطل روی گردان نیست در چنین شرایطی مؤمن باید از این زندگی دل کند، مشتاق زیارت پروردگارش باشد که من در این محیط ننگین، مرگ را خبر سعادت و خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز رنج و دل آزرده نمی بینم.

هنگامی که سخنان امام به اینجا رسید، زهیر بن قین به پا خاست به نمایندگی از طرف اصحاب عرض کرد: ای زاده رسول خدا (ص)! سخنان را شنیدیم، اگر دنیا ابدی می بود و ما جاودانه در آن می ماندیم باز هم جنگ در رکاب تو را بر آن ترجیح می دادیم [۹۱].

هاتف مرگ

کاروان امام حسین (ع) به سوی کربلا در حرکت بود بی آن که به ظاهر کسی از مقصد نهایی آگاه باشد حضرت هم چنان که بر اسب سوار بود به خواب سبکی رفت وقتی به خود آمد چند بار این کلمات را بر زبان جاری ساخت: «انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین».

پسرش علی بن حسین پرسید: پدر جان این جملات را برای چه فرمودی؟

فرمود: چند لحظه خواب مرا در ربود، سواری در مقابلم ظاهر شد که می گفت این گروه می روند و مرگ به سوی آنها می آید، فهمیدم او خبر از مرگ ما می دهد.

گفت: پدر جان خداوند هیچ بدی برایت پیش نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم.

فرمود: چرا قسم به کسی که همه بندگان به سوی او باز می گردند، ما بر حقیم.

عرض کرد: بنابراین از مرگ باکی نیست.

فرمود: پسر! خداوند بهترین پاداشها را نصیب تو گرداند [۹۲].

ستم چهره می نماید

کاروان امام حسین (ع) به نینوا رسید (قریه ای در نزدیکی کربلا)، حر نیز همچنان با امام حرکت می کرد اینجا بود که نامه عیدالله بن زیاد به دست حر رسید او نوشته بود: بر حسین سخت بگیر و او را در بیابانی بدون پناهگاه و بی آب و علف متوقف کن. حر در اجرای دستور ابن زیاد مانع حرکت امام شد و او را وادار کرد در آنجا باز ایستد.

امام فرمود: آیا تو نبودی که گفتم ما از این راه بیایم.

- آری! ولی عیدالله مرا به سخت گیری مامور کرده و جاسوسی فرستاده که بر کار من نظارت کند.

- بگذار ما در یکی از این روستاها منزل کنیم.

- نمی دانم این مرد جاسوس من است.

- زهیر بن قین پیش آمد عرض کرد: یابن رسول الله! بعد از این کار سخت تر خواهد شد، اکنون جنگیدن با اینان آسان تر از جنگ با کسانی است که از این پس خواهند آمد، به جان خودم بعد از این لشکری می آید که ما نمی توانیم در مقابلش مقاومت کنیم.

فرمود: من جنگ را آغاز نمی کنم.

گفت: پس از اینجا حرکت کنیم و در کربلا فرود آییم، کربلا در ساحل فرات است، در آنجا اگر قصد جنگ داشتند به یاری خدا با ایشان می جنگیم با شنیدن نام کربلا اشک از چشمان امام جاری شد و گفت: بار خدایا از کرب و بلا به تو پناه می برم [۹۳].

ورود به کربلا

امام حسین (ع) در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شد.

هنگامی که به او گفتند اینجا کربلاست، دست به دعا گشود و عرض کرد: بار الها از کرب (اندوه) و بلا به تو پناه می بریم آنگاه رو به اصحاب کرده فرمود:.

مردم بندگان دنیايند و دین چیزی است که بر روی زبان دارند، تا زمانی که موجب رونق دنیایشان باشد آن را نگه می دارند،

چون نوبت به آزمایش رسد دینداران بسیار اندکند.

اینجا محل اندوه و بلاست، همین جا توقف کنید اینجا محل اقامت و بارانداز ماست، جایی است که خون ما می ریزد، اینجا قتلگاه ماست همه پیاده شدند و حر و اصحابش در طرف دیگر منزل کردند [۹۴].

حزب شیطان مجهز می شود

خبر اقامت امام حسین (ع) در کربلا به کوفه رسید ابن زیاد با خود می اندیشید چه کسی حاضر می شود این ننگ را بپذیرد و با پسر پیامبر وارد جنگ شود ابن زیاد به کسی فکر می کرد که فرماندهی سپاه را بپذیرد عمر سعد را به خاطر آورد همان کسی که به تازگی حکم فرمانداری ری را گرفته بود و برای حفظ آن به هر پستی و ذلتی تن می داد به یاد آورد در روز شهادت مسلم، عمر بن سعد به چه رذالتی اسرار مسلم را فاش کرده بود مسلم به او اعتماد کرد و در واپسین لحظات حیات به او چند وصیت کرد، ولی او بدون این که ابن زیاد بخواهد، از روی چاپلوسی همه را برای او باز گفته بود این عمل چنان زشت می نمود که ابن زیاد نیز به او طعنه زد، گفت: امین خیانت نمی کند، ولی گاهی مردم خائنی را امین می پندارند [۹۵].

ابن زیاد دریافت که مناسب ترین مهره را برای این کار پیدا کرده است، فوراً او را احضار کرد.

ابن سعد نخست عذر خواست، ولی ابن زیاد که نقطه ضعف او را می دانست گفت: مانعی ندارد اگر نمی خواهی این کار را قبول کنی، حکم فرمانداری را پس بده ضربه در جای مناسب فرود آمد عمر گفت امشب را به من مهلت بده تا فکر کنم با هر کس مشورت کرد او از این کار برحذر داشت، ولی فردا صبح خود به قصر ابن زیاد رفت و با چهار هزار سرباز راهی کربلا شد [۹۶].

مشکل آب

عمر سعد با همراهان وارد کربلا شد و ابن زیاد پی در پی برای او نیرو می فرستاد در روز ششم محرم لشکری بیست و دو هزار نفره تحت فرمان داشت روز هفتم از عبیدالله نامه ای دریافت کرد که دستور داده بود نگذارند امام حسین (ع) و یارانش از آب فرات استفاده کنند ابن سعد شخصی به نام عمرو بن حجاج زبیدی را به فرماندهی سپاهی بر شریعه فرات گمارد و از آن روز آب در خیمه گاه امام کمیاب شد.

جنگ آب

امام حسین (ع) وقتی مشاهده کرد آب در خیمه ها کمیاب شده، برادرش عباس را به فرماندهی سی سوار و ده پیاده مامور تهیه آب کرد هلال بن نافع جملی پیشاپیش پیادگان حرکت می کرد عمرو بن حجاج پرسید کیستی؟

گفت: من نافع، آمده ام از این آب که تو ما را محروم کرده ای بنوشم عمر گفت: بنوش گوارایت باد.

هلال گفت: وای بر تو! چگونه بنوشم در حالی که حسین و همراهانش تشنه اند.

گفت: می دانم ولی ما ماموریم نگذاریم دست او به آب برسد.

هلال به اصحابش گفت وارد آب شوند و عمر نیز به لشکرش دستور مقابله داد جنگ سختی در گرفت سواران می جنگیدند و پیادگان مشکها را آب می کردند عده ای از یاران عمرو بن حجاج به هلاکت رسیدند و یاران امام با بیست مشک پر از آب به خیمه ها برگشتند و اینجا بود که حضرت، عباس را سقالب دادند [۹۷].

حمله

عصر روز نهم محرم، عمر بن سعد با سپاه خویش به سوی اردوی امام تاخت امام (ع) برادرش جناب عباس را فرستاد تا از هدف آنها با خبر شود.

گفتند: دستور رسیده اگر تسلیم حکم عیب‌الله نشوید با شما بجنگم.

فرمود: صبر کنید تا پیام شما را به ابا عبدالله (ع) برسانم و خود برگشت و آنچه را از آن مردم شنیده بود با امام باز گفت. حضرت فرمود: برگرد و اگر توانستی تا فردا مهلت بگیر باشد که امشب نماز بخوانیم و دعا کنیم و از پروردگاران آمرزش بخواهیم خداوند خود می‌داند که من چقدر نماز و قرآن و دعا و استغفار را دوست می‌دارم. عباس با پیام امام در مقابل لشکر ایستاد ابن سعد رو به شمر گفت: چه می‌گویی؟ شمر گفت: نمی‌دانم، فرمانده تو هستی.

عمرو بن حجاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا اگر لشکر کفار از ما چنین تقاضایی می‌کرد شایسته بود قبول کنیم. قیس ابن اشعث گفت: تقاضای ایشان را قبول کن! به خدا فردا صبح پیش از تو در میدان مبارزه آماده می‌شوند [۹۸].

امان نامه

غروب روز نهم بود اکنون همه می‌دانستند که فردا جنگ سختی در پیش است گروهی اندک ولی باایمانی استوار و عزمی راسخ در مقابل لشکری انبوه که جز به وعده‌های حکومت اموی فکر نمی‌کردند، قرار داشت سرنوشت جنگ از هم اکنون روشن بود، همه می‌دانستند که جز شهادت راهی نیست در چنین شرایطی بود که شمر به کنار اردوگاه امام حسین (ع) آمده فریاد زد: خواهرزادگان من کجایند؟

اوپسران ام‌البین را می‌خواند فرزندان امیرالمؤمنین و برادران امام حسین (ع) را او عباس، عبدالله، عثمان و جعفر را می‌خواست، ولی آنها حاضر نبودند با او سخن بگویند.

امام فرمود: پاسخ دهید، او هر چند فاسق است ولی دایی شماست پرسیدند: چه می‌خواهی؟

گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امانید اطاعت یزید بن معاویه را بپذیرید و خود را با برادرتان حسین به کشتن ندهید. عباس (ع) فرمود: دو دستت بریده باد ای شمر! لعنت بر تو و بر امانی که آورده ای ای دشمن خدا! از ما می‌خواهی از برادر خود حسین فرزند فاطمه دست برداریم و به طاعت لعنت شدگان گردن نهیم [۹۹].

آخرین نشست

شب دهم محرم، نزدیک مغرب امام حسین (ع) اصحابش را جمع کرد و در جمع ایشان خطبه ای خواند و فرمود: خدا را ستایش می‌کنم به بهترین ستایش‌ها و در گشایش و سختی او را سپاس می‌گزارم خدایا تو را سپاس می‌گویم که ما را با نبوت احترام کردی و قرآنمان آموختی و در دین آگاهی دادی و به ما قلب و شنوایی عنایت کردی، پس ما را در زمره شکرگزاران قرار ده اما بعد، من یارانی بهتر و باوفا تر از یاران خود و خانواده ای نیکوکارتر از خانواده خویش نمی‌شناسم، خدا از جانب من پاداش نیکتان دهد من گمان می‌کنم کار ما با این مردم به جنگ و ستیز می‌کشد، بنابراین شما را مرخص می‌کنم و بیعت خویش از گردن شما برمی‌دارم همه بروید، اکنون شب است و پرده تاریکی همه چیز را پوشانده است هر کدام دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این قوم به حال خود رها کنید، اینان جز با من با کسی کاری ندارند. چون سخنان امام به اینجا رسید، برادران، پسران، برادرزادگان و خواهرزادگانش به سخن آمده گفتند برای چه این کار را بکنیم؟ برای این که بعد از تو زنده بمانیم؟

خدا آن روز را نیاورد.

قبل از همه، عباس (ع) پسر امیرالمؤمنین (ع) سخن گفت و بعد دیگران به پیروی از او سخنانی به این مضمون گفتند. آنگاه حضرت به فرزندان عقیل رو کرد و فرمود: برای شما قتل مسلم کافی است، شما بروید، من به شما اجازه دادم. ایشان گفتند: سبحان الله! ما بزرگ و سالار خود و عموزادگان خویش را که بهترین عموزادگان هستند را کنیم و در دفاع از ایشان کوتاهی کنیم و ندانیم چه بر سر ایشان می آید آن وقت مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه بگوییم به خدا چنین کاری نمی کنیم، بلکه جان و مال و خانواده خویش را فدایت می کنیم و در کنارت می جنگیم تا در سرنوشت تو شریک باشیم، زشت باد زندگی دنیا بعد از تو.

آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: در حالی که دشمن این گونه محاصره ات کرده تو را رها کنیم؟ پیش خدا چه عذری بیاوریم، خدا آن روز را نیاورد من خواهم جنگید تا نیزه ام را در سینه هایشان بشکنم تا زمانی که قبضه شمشیر در دستم باشد شمشیر خواهم زد و اگر سلاحی برای جنگ نداشته باشم سنگ به سویشان می بارم و از تو جدا نمی شوم تا بمیرم.

آنگاه سعید بن عبدالله حتمی برخاست گفت: یابن رسول الله! به خدا هرگز رهایت نمی کنیم تا خدا بداند که ما در مورد شما، حرمت پیامبرش را حفظ کردیم به خدا اگر بدانم در راه تو هفتاد بار کشته می شوم و دوباره زنده می شوم و زنده زنده در آتش می سوزم و خاکسترم را به باد می دهند از تو جدانی شوم پس چگونه دست از تو بردارم وقتی که می دانم یک بار مردن است و بعد از آن کرامت ابدی.

پس از او زهیر بن رقین برخاست و گفت: یابن رسول الله به خدا دوست دارم هزار بار کشته شوم و دوباره زنده شوم و باز کشته شوم و خداوند جان تو و جوانان اهل بیت را حفظ کند. پس از او اصحاب هر کدام در این باب سخن راندند، گفتند: به خدا از تو جدا نمی شویم جانمان فدای تو باد، با دست و سر و سینه از تو دفاع می کنیم تا کشته شویم و به عهد خود وفا کنیم [۱۰۰].

لشکر حق صف می کشد

صبح روز دهم محرم، امام حسین (ع) اصحابش را برای نبرد آماده کرد نیروی حضرت از سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده تشکیل می شد حضرت زهیر را در جناح راست لشکر و حبیب بن مظاهر را در جناح چپ لشکر قرار داد و پرچم اصلی را به برادرش عباس داد.

خیمه ها پشت سر سپاه قرار گرفته بود در خندقی که شبانه در پشت خیمه ها کنده بودند مقداری هیزم ریختند و آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت سر به خیمه ها حمله کند.

آنگاه حضرت خود وارد خیمه مخصوصی شد و نظافت کرد و چون بیرون آمد بر مرکب خودنشست، قرآنی به دست گرفت و جنگ آغاز شد.

حضرت دست به دعا گشود:.

بارالها! تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر گرفتاری امید منی و در هر حادثه ای که برایم پیش آید توتکیه گاه و سلاح منی چه بسیار غمهایی که دل را ضعیف می کند و راه هر چاره را می بندد، گرفتاری هایی که با دیدن آنها دوستان رهایت می کنند و دشمنان شادکامی پیشه می کنند من از دیگران قطع امید کردم و آنها را به درگاه تو آوردم و از آنها به تو شکایت کردم و تو آنها را بر طرف کردی و نجاتم دادی خدایا تو صاحب هر نعمت و آخرین مقصود هر حرکت هستی [۱۰۱].

سخنرانی امام در صبح عاشورا

ای مردم! می دانید که من کیستم؟

به خود باز گردید، خود را سرزنش کنید، ببینید کشتن و هتک حرمت من برای شما حلال است؟

و به صلاح شماست؟

آیا من دخترزاده پیامبر شما و زاده وصی و پسر عموی او، اولین کسی که به خدا ایمان آورد و رسولش را تصدیق کرد و دین او

را پذیرفت نیستم؟

آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدرم نیست؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

آیا نشنیده اید که پیامبر اکرم به من و برادرم فرمود: «شما سرور جوانان بهشت هستید؟»

به خدا قسم از زمانی که دانسته ام خدا بر دروغگویان خشم می گیرد، هرگز دروغی نگفته ام اگر این سخن حق را از من باور

نمی کنید کسانی در میان شما هستند که به شما خواهند گفت از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد،

زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید تا به شما بگویند که این سخن را از رسول خدا شنیده اند آیا این باعث نمی شود که شما از

ریختن خون من دست بردارید؟.

شمر گفت: خدا را با شک و تردید پرستیده باشم اگر بدانم او چه می گوید حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند به نظر من تو

خدا را با هفتاد گونه شک و تردید پرستیده ای خدا بر قلبت مهر زده و نمی دانی او چه می گوید.

آنگاه امام فرمود: آیا تردید دارید که من فرزند دختر پیامبر شما هستم به خدا قسم در تمام روی زمین نه در میان شما و نه در جای

دیگر جز من دختر زاده ای برای پیامبر نیست.

به من بگویید آیا خونی به گردن من دارید که مطالبه کنید، آیا مالی از شما ضایع کرده ام که آن را بخواهید، آیا به کسی زخمی

زده ام که آن را قصاص کنید؟.

آنها دیگر با حسین (ص) سخن نگفتند.

حضرت صدا زد: ای شبث بن ربعی! ای حجار ابجر! ای قیس بن اشعث! ای زید بن حارث! آیا شما برای من نوشتید که من

بیایم.

گفتند: ما نوشتیم فرمود: آری خود شما نوشتید، اکنون که مرا نمی خواهید، پس بگذارید باز گردم قیس بن اشعث گفت: چرا

تسلیم پسر عمویت نمی شوی.

فرمود: نه! به خدا مانند ذلیلان از شما اطاعت نمی کنم و چون بندگان خود را در اختیار شما قرار نمی دهم [۱۰۲].

کسانی که امام حسین (ص) با آنها سخن می گفت از آنچه حضرت بیان می کرد به خوبی آگاه بودند و امام نیز می دانست که

این سخنان هیچ تاثیری در آنها ندارد و تا خون او را نریزند دست بر نمی دارند باین حال به اقتضای وظیفه امامت و به منظور

اتمام حجت، تا آخرین لحظات عمر شریف خود با آن مردم سخن گفت و بارها موقعیت و منزلت خود را به آنها یاد آور شد.

توبه جناب حر

صبح عاشورا حر دید که عمر سعد لشکر خود را برای جنگ آماده می کند رو به او کرد و گفت:.

راستی تو با این مرد خواهی جنگیدی؟.

گفت: آری به خدا، جنگی که افتادن سرها و پریدن دست‌ها کم‌ترین نتیجه‌اش باشد.

- چرا پیشنهاد او را نمی‌پذیرید.

- اگر کار به دست من بود می‌پذیرفتم، ولی امیر تو (ابن زیاد) نپذیرفت.

حر از عمر سعد جدا شد و آهسته آهسته خود را به اردوی امام نزدیک کرد و در همان حال لرزش تمام اندام او را فرا گرفته بود.

مهاجر بن اوس به او گفت: من از کار تو متحیرم به خدا هرگز تو را این‌گونه ندیده بودم اگر از من می‌پرسیدند شجاع‌ترین مردم کوفه کیست، بی‌تردید تو را نام می‌بردم.

گفت: خود را بین بهشت و جهنم می‌بینم، ولی به خدا اگر قطعه قطعه شوم و آتشم بزنند چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم آنگاه اسب تاخت و خود را به اردوی امام رساند.

هنگامی که خدمت امام رسید، عرض کرد: من همانم که نگذاشتم تو برگردی و پا به پایت آمدم تا تورا در اینجا متوقف کردم به خدا گمان نمی‌کردم اینها پیشنهاد تو را رد کنند و با تو وارد جنگ شوند و به خدا اگر می‌دانستم اینها با تو می‌جنگند هرگز چنین کاری نمی‌کردم اکنون آمده‌ام تا توبه کنم و با جان خویش یاریت کنم و در مقابل تو جان دهم، به نظر شما این توبه از من پذیرفته است؟

فرمود: آری خدا توبه تو را می‌پذیرد و تو را خواهد بخشید [۱۰۳].

آغاز جنگ

ابن سعد که در اشتیاق حرص آلود به فرمانداری مسخ شده بود، تیری در چله کمان نهاد و به سوی اردوی امام حسین (ع) نشانه رفت و بدون هیچ شرمی رو به لشکر خود گفت: شاهد باشید که اولین تیر را خود من پرتاب کردم [۱۰۴].

شهادت سید القراء، بریر بن خضیر

جنگ آغاز شد شخصی به نام یزید بن معقل از لشکر ابن سعد به میدان آمد بریر بن خضیر از اردوی امام حسین (ص) در مقابلش قرار گرفت.

یزید گفت: ای بریر! فکر می‌کنی خدا با تو چه معامله‌ای کرد؟

فرمود: با من هر چه کرد نیکی بود، ولی تو را به شر مبتلا کرد.

گفت: تو پیش از این دروغگو نبودی، ولی اکنون می‌بینم گمراه شده و دروغ می‌گویی.

بریر به او پیشنهاد مباحله کرد گفت نخست از خدا می‌خواهیم آنکس را که بر حق نیست هلاک کند، بعد با هم می‌جنگیم تا معلوم شود گمراه کیست یزید پذیرفت پس از مباحله با هم جنگیدند و یزید بن معقل از پای در آمد پس از او شخصی به نام «رضی منقذ» به بریر حمله کرد و با او در آویخت بریر او را بر زمین زد و بر سینه‌اش نشست رضی از اهل کوفه یاری خواست کعب بن جابر به یاریش شتافت عقیف بن زهیر گفت: این بریر بن خضیر قاری قرآن است که در مسجد کوفه درس قرآن می‌داد، ولی کعب بدون توجه به این سخن از پشت سر حمله کرد نخست نیزه‌ای بر او زد و بعد با شمشیر او را کشت و این چنین بود که بریر قاری به فیض شهادت رسید [۱۰۵].

شهادت مسلم بن عوسجه

گروهی از یاران امام حسین (ص) به شهادت رسیدند لشکر کوفه از سمت فرات به اردوی امام حمله آورد جنگ سختی در گرفت هنگامی که دو لشکر از جنگ دست کشیدند، مسلم بن عوسجه یار با وفای امام حسین (ص) مجروح بر زمین افتاده بود هنوز رمقی داشت که حضرت با حبیب بن مظاهر بالای سرش رسید و فرمود: خدایت رحمت کند، ای مسلم! تو به عهد خویش وفا کردی و ما همچنان درانتظاریم، ولی از عهد خویش دست بر نمی داریم.

حبیب بن مظاهر گفت: ای مسلم! شهادت تو بر من سخت گران است دوست داشتم هر وصیتی داری به من کنی تا به حرمت دینداری و خویشاوندیت انجام دهم، ولی می دانم که من هم به زودی به تومی پیوندم و فرصتی برای عمل به وصیت تو نمی ماند. مسلم در حالی که به امام حسین (ص) اشاره می کرد گفت: تنها وصیت من این است که تا زنده ای دست از یاری این مرد بر نداری [۱۰۶].

نماز ظهر

ظهر از راه رسید شد ابو ثمامه صائدی خدمت امام حسین (ص) آمد عرض کرد: فدایت شوم یا ابا عبدالله! دشمن نزدیک و نزدیک تر می شود و تا من زنده ام دستشان به شما نخواهد رسید، ولی دوست دارم در حالی که زیارت پروردگارم نائل شوم که این نماز را هم به امامت شما به جا آورده باشم حضرت نگاهی به آسمان انداخت و فرمود: نماز را یادآوری کردی، خدا ترا از نماز گزاران قرار دهد، آری اول وقت نماز است.

آنگاه فرمود: از لشکر بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم حصین بن تمیم فریاد زد: نماز شما قبول نمی شود.

حبیب بن مظاهر فرمود: فکر می کنی نماز تو قبول است، ولی نماز خاندان پیامبر قبول نمی شود؟.

حصین به او حمله کرد با هم در آویختند حبیب او را بر زمین افکند، ولی اهل کوفه نجاتش دادند.

زهیر و سعید بن عبدالله در جلوی امام ایستادند تا آن حضرت نماز بگذارد نیمی از اصحاب مقابل حضرت صف کشیدند و نیمی دیگر در نماز به او اقتدا کردند و حضرت با اصحاب خود نماز خوف به جا آورد [۱۰۷].

عابس و شوذب

تعداد کمی از یاران امام حسین (ص) باقی مانده بودند عابس ابن ابی شیبب رو به «شوذب شاکری» گفت: می خواهی چه کنی؟.

شوذب گفت: چه باید بکنم، در کنار تو از زاده رسول خدا دفاع می کنم.

فرمود: از تو همین انتظار می رود اکنون پیش از من به میدان برو تا شهادت تو را در راه خدا تحمل کنم اگر امروز از تو عزیزتر کسی را داشتم او را پیش از خود به میدان می فرستادم که امروز آخرین فرصت عمل است.

شوذب پیش رفت و جنگید تا شهید شد.

آنگاه عابس پیش آمد و عرض کرد: یا ابا عبدالله! امروز بر روی زمین از تو عزیزتر کسی را ندارم، اگر از جان عزیزتر داشتم در راه تو نثار می کردم نزد خدا شاهد باش که من پیرو تو و پدرت بودم.

آنگاه شمشیر برکشید و به میدان رفت در میان میدان ایستاد و فریاد زد: آیا مردی هست که با من مقابله کند، عابس دلاوری شجاع است که همه اهل کوفه چهره درخشان او را می شناسند، به همین جهت کسی را یارای قدم نهادن به میدان او نیست.

ابن سعد گفت سنگبارانش کنید نامردمان از هر طرف بر او سنگ بباریدند، عابس زره از تن بر آورد، کلاه خود بر زمین افکند و به قلب سپاه زد سپاهیان گروه گروه از مقابل تیغش می گریختند عاقبت لشکر برگرد و حلقه زد و ناجوانمردانه به تیغش

کشیدند [۱۰۸].

شهادت آل ابی طالب در کربلا

به طوری که ابوالفرج اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالبین» نوشته است، همراه حضرت سیدالشهدا (ص) بیست نفر از آل ابی طالب (ص) در کربلا به شهادت رسیدند که عبارتند از:

فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ص):

۱- ابوالفضل عباس ابن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین،.

۲- عثمان بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۲۱ ساله)،.

۳- عبدالله بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۲۵ ساله)،.

۴- جعفر بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۱۹ ساله)،.

۵- محمد بن علی بن ابیطالب،.

۶- ابوبکر بن علی بن ابیطالب،.

فرزندان امام حسین (ص):

۷- علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، فرزند لیلی بنت ابی مره ثقفی؛ [۱۰۹].

۸- ابوبکر بن حسین بن ابیطالب؛ [۱۱۰].

۹- عبدالله بن حسین بن علی بن ابیطالب، فرزند رباب بنت امرؤ القیس.

فرزندان امام حسن (ص):

۱۰- قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب،.

۱۱- عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب.

فرزندان عبدالله بن جعفر:

۱۲- عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، فرزند حضرت زینب،.

۱۳- محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب فرزند خواصا،.

۱۴- عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب.

فرزندان عقیل بن ابیطالب:

۱۵- عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب،.

۱۶- جعفر بن عقیل بن ابیطالب فرزند ام البنین بنت الشقر،.

۱۷- عبدالله بن عقیل بن ابیطالب.

نوه های عقیل بن ابیطالب:

۱۸- محمد بن مسلم بن عقیل،.

۱۹- عبدالله بن مسلم بن عقیل، فرزند رقیطه دختر امیرالمؤمنین،.

۲۰- محمد بن ابی سعید بن عقیل. [۱۱۱].

نوبت آل رسول

اصحاب سید الشهداء (ع) عهد بسته بودند تا زمانی که حتی یکی از آنها زنده است نگذارند خاندان رسول خدا (ص) به میدان روند و بر این عهد استوار ماندند آخرین نفر از اصحاب یعنی سوید بن ابی المطاع نیز به شهادت رسید. بی شک آنچه تا کنون بر قلب مبارک امام وارد شده بود، سنگین تر از آن بود که در تصور بگنجد آن بزرگ، در حدود یک نیمروز شهادت پنجاه نفر از بهترین یاران خود را به چشم دیده بود، بالای سر همه آنها حاضر شده و لحظات سخت جدایی را تحمل کرده بود آری تنها روحی به بزرگی روح امام حسین (ع) می توانست بار چنین رنج گرانی را بر دوش کشد و همچنان راست قامت و استوار در برابر دشمنان بایستد و حتی گامی به عقب نگذارد.

شهادت علی اکبر

علی بن حسن به سوی میدان حرکت کرد امام دست به دعا برداشت، می گریست و می گفت: بار الهاتو شاهد باش جوانی به سوی این قوم می رود که از نظر صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول خداست، ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم به چهره او می نگریم.

علی اکبر به میدان آمد چنان جنگید که لشکر کوفه را به ضجه و داشت پیایی حمله می کرد و پس از هر بار حمله بر می گشت و می گفت پدر جان سنگینی سلاح خسته ام کرده و عطش مرا از پای در آورده است، آیا به جرعه ای آب دسترسی داری؟ و امام در جواب می فرمود: عزیز من صبر کن، به زودی ازدست رسول خدا سیراب می شوی و او دوباره حمله می کرد تا در نهایت ضربه ای بر سرش زدند، دشمن دور او را گرفت و با شمشیر قطعه قطعه اش کردند.

علی چون خود را در حال شهادت دید فریاد زد: پدر جان خدا حافظ، این جدم رسول خداست که سلامت می رساند و می گوید به سوی ما بشتاب امام حسین (ص) بالای سر علی آمد، بدن پاره پاره اش رانظاره کرد آنگاه فرمود: لعنت خدا بر قومی که ترا کشت، پسر، اینان چقدر در شکستن حرمت رسول خدا جسورند آه! بعد از تو خاک بر سر دنیا امام حسین (ع) جنازه شهیدان را غالباً خود به خیمه می رود، اما تاب در بغل کشیدن جانش را نداشت از این رو جوانان هاشمی را فراخواند و فرمود: پیکر برادران را بردارید و به خیمه برید [۱۱۲].

شهادت قاسم بن حسن

قاسم پسر امام حسن مجتبی (ص)، نوجوانی که هنوز به حد بلوغ نرسیده است به حضور حضرت رسیده و از ایشان اجازه نبرد می خواهد، ولی حضرت او را باز می دارد قاسم اصرار می کند و دست و پای عموی خود را می بوسد امام به او اجازه می دهد، ولی قبل از حرکت او را در آغوش می کشد و هر دو چنان می گریند که بی تاب بر زمین می افتند.

حمید بن مسلم مورخ واقعه کربلا می گوید: جوانی به میدان آمد که صورتش چون پاره ماه می درخشید، شمشیری در دست، پیراهنی بر تن و جفتی نعلین در پا داشت که بند یکی از آنها بریده بود و فراموش نمی کنم که بند کفش پای چپش پاره بود. عمر و بن سعد ازدی گفت: می خواهم به او حمله کنم گفتم سبحان الله برای چه؟

به خدا اگر این جوان مرا بزند دست به سویس بلند نمی کنم، این گروهی که دور او را گرفته اند برای او بس است. گفت: به خدا حمله خواهم کرد و بر او تاخت و دست از او برداشت تا با شمشیر بر فرقتش نواخت قاسم به صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عمو جان!

امام حسین (ص) همانند باز شکاری خود را به میدان رساند و چون شیر خشمگین حمله کرد شمشیر به سوی عمرو بن سعد کشید، او دست خود را سپر کرد و دستش از آرنج جدا شد عمرو فریادی کشید و حضرت او را رها کرد لشکر کوفه برای نجات او

آمدند ولی او را زیر پای اسبان خود له کردند وقتی غبار فرو نشست حسین را دیدم که بالای سر قاسم ایستاده و قاسم پاهای خود را به زمین می کشد.

حضرت فرمود: به خدا بر عمویت گران است که تو او را بخوانی، ولی جوابت ندهد، یا جوابت دهد ولی به حالت سودی نبخشد دور باد قومی که ترا کشت آنگاه پیکر پاک قاسم را در آغوش کشید و او را به خیمه شهدا آورد [۱۱۳].

حضرت ابوالفضل

پس از حسین بن علی (ص) درخشان ترین چهره در واقعه کربلا، چهره ابوالفضل عباس (ص) است حضرت عباس (ص) فرزند امیرالمؤمنین (ص) و برادر امام حسین (ص) است.

آن حضرت به هنگام شهادت ۳۴ ساله بود و تمام فضائل و کمالات انسانی را در خویش جمع داشت در این جا به پاس بزرگداشت شخصیت والای او به ذکر چند فضیلت از آن حضرت که در واقعه کربلا رخ داده است بسنده می کنیم.

امان نامه

هنگامی که عبیدالله بن زیاد به تحریک شمر بن ذی الجوشن تصمیم قطعی به جنگ با امام حسین (ص) گرفت و حکم جنگ را به دست شمر داد تا به کربلا برساند، عبدالله بن ابی المحل بن حزام از برادرزاده های ام البنین (مادر ابوالفضل)، در مجلس حاضر بود او از ابن زیاد خواست برای پسران ام البنین امان نامه ای بنویسد و ابن زیاد نیز به خواسته او امانی نوشت عبدالله امان نامه را توسط غلامش به کربلا فرستاد او به کربلا آمد و خدمت عباس (ص) و برادرانش رسید آن بزرگواران بدون این که نامه را از او بگیرند گفتند: دایی ما را سلام برسان و بگو ما نیازی به امان شما نداریم، امان خدا از امان زاده سمیه بهتر است [۱۱۴].

و بدین وسیله ثابت کردند که مرگ در سایه عزت و جوانمردی را بر زندگی در کنار نامردمان ترجیح می دهند.

امان مجدد

جناب ام البنین مادر ابوالفضل، از طایفه کلاب است و شمر بن ذی الجوشن نیز کلابی است، به همین جهت در عرف عرب او نیز دایی ابوالفضل به شمار می آید روز نهم محرم، شمر خود را به اردوگاه امام حسین (ص) نزدیک کرده فریاد زد: خواهرزادگان من کجایند؟

فرزندان ام البنین نخست از پاسخ دادن به او خودداری کردند آنها صاحب این ندا را در خور پاسخ نمی دانستند، ولی امام حسین (ص) فرمود: جوابش را بدهید، او هر چند فاسق است، یکی از دایی های شماست.

عباس (ص) پاسخ داد: چه می خواهی؟

گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امانید! طاعت یزید را بپذیرید و خود را با برادران حسین به کشتن ندهید.

آن بزرگواران در جوابش گفتند خدا ترا و امانت را لعنت کند، تو ما را امان می دهی، در حالی که زاده رسول خدا (ص) در امان نیست [۱۱۵].

علم

در جنگ های قدیم، علم نشانه بقا کیان لشکر است و تا زمانی که پرچم لشکری در اهتزاز است کیان لشکر باقی است و هنگامی که پرچم سرنگون شود، لشکر شکست خورده محسوب می شود به همین جهت همیشه پرچم به دست شجاع ترین افراد که

نسبت به مینا و هدف جنگ عقیده ای راسخ دارند داده می شود و به همین دلیل در اکثر غزوات رسول خدا(ص) چون بدر، احد، حنین و خیبر، پرچم اسلام در دست امیرالمؤمنین بود [۱۱۶].

روز عاشورا در حالی که تعدادی از برادران امام حسین (ص) و اصحاب بزرگوارش در صحنه نبرد حضور داشتند و هر کدام خود از زمره شجاعان به شمار می رفتند، امام پرچم لشکرش را به دست عباس (ص) داد، چرا که او از هر جهت شایسته ترین فرد برای این مقام بود [۱۱۷].

پیمان فداکاری

در شب عاشورا، امام حسین (ص) از اهل بیت و اصحاب بیعت خود را برداشت و از آنها خواست که در تاریکی شب پراکنده شوند نخستین کسی که اظهار وفاداری کرد عباس بود او در جواب امام حسین (ص) گفت: چرا چنین کنیم؟ برای این که بعد از تو زنده بمانیم؟

خدا آن روز را نیاورد و پس از او بود که اصحاب هر کدام به بیانی اظهار وفاداری کردند [۱۱۸].

سقا

در ایامی که لشکر کوفه ناجوانمردانه آب را به روی امام و اصحاب و اهل بیتش بسته بود، عباس (ص) بارها دل به دریای خطر زد و اهل و اصحاب آن حضرت را سیراب کرد و به همین جهت بود که آن حضرت را «سقا» لقب دادند [۱۱۹].

در روز عاشورا نیز هنگامی که اصحاب با وفای امام حسین (ص) در دفاع از حریم دین به قلب لشکر کوفه می تاختند، هر گاه کار بر یکی از آنها دشوار می شد و در حلقه محاصره دشمن گرفتار می آمد، این عباس بود که در نجات او تن به خطر می داد و لشکر کوفه را پراکنده می کرد [۱۲۰].

به خاطر این همه فضیلت بود که شهادتش بر حسین (ص) سخت گران آمد و هنگامی که او را در خون افتاده دید، فرمود: هم اکنون کمرم شکست و بیچاره شدم [۱۲۱].

امام حسین تنهاست، طلب یاری

امام حسین (ص) تنها ماند و هر چه نگاه کرد، جز زنان و کودکان در اطراف خویش یآوری نیافت در وسط میدان ایستاد و با صدای بلند فرمود: آیا کسی هست که از حرم رسول خدا(ص) دفاع کند؟

آیا خداپرستی هست که در مورد ما از خدا بترسد؟

آیا فریاد رسی هست که به فریاد ما برسد؟

آیا کسی هست که به انتظار پاداش الهی ما را یاری کند؟

و اینجا بود که صدای شیون و زاری از زنان و حرم برخاست [۱۲۲].

آخرین سرباز

امام حسین (ص) از میدان به خیمه گاه بازگشت، بر در خیمه ایستاد و فرمود: طفل کوچکم علی را بیاورید تا با او خداحافظی کنم کودک را به حضرت دادند او را در دامن خویش نهاد، می بوسید و می فرمود: وای بر این قومی که خصم آنها در قیامت جد توست کودک در دامن پدر آرمیده بود حرمه بن کاهل اسدی کلوی، او را نشانه گرفت تیر در گلوی علی اصغر نشست و

گلویش را سراسر برید.

حضرت دست در زیر گلوی اصغر گرفت، از خون پر کرد و به طرف آسمان پاشید آنگاه پیاده شد باغلاف شمشیر قبر کوچکی کند، کودک را به خون خویش رنگین ساخت و به خاک سپرد [۱۲۳].

امام، رو به میدان

امام حسین (ص) وقتی آخرین سرباز خود را در راه خدا قربانی کرد سوار بر اسب، شمشیر بر کشید و در حالی که در مقابل لشکر کوفه ایستاده بود رجز می خواند:

«همین افتخار مرا بس که فرزند علی نیکو سیرتی از آل هاشم، جدم رسول خداست که برترین گذشتگان است و ما چراغ درخشان خدا در روی زمینم مادرم، دختر پاکدامن احمد است عمویم، جعفر است که طیار خوانده می شود کتاب خدا در میان ما نازل شده و هدایت و وحی الهی در میان ماست مادر میان خلائق امان خدایم صاحبان حوض کوثر ماییم، که دوستان خود را از آن سیراب می کنیم در قیامت دوستداران ما سعادتمند و دشمنان ما زیانکارند [۱۲۴].

امام در میدان

امام حسین (ص) در میان میدان همچنان مبارز می طلبد و هر کس به مصاف حضرتش پا می نهاد، کشته می شد و به این ترتیب شمار زیادی از شجاعان لشکر را در یک نبرد نابرابر به خاک و خون کشید لشکر که از وجود مردی هم‌اورد او خالی بود، ناجوانمردانه دور زد و به سمت خیام اباعبدالله (ع) حمله آورد.

حضرت فریاد برآورد: وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، لااقل در این دنیا آزاده باشید، اگر چنانکه می گوید عرب هستید چون گذشتگان خود باشید.

شمر فریاد زد: منظورت چیست؟

فرمود: می گویم من با شما می جنگم و شما با من زنان گناهی ندارند تا من زنده ام، نگذارید این سرکشان نادان مزاحم حرم شوند.

شمر گفت: این خواسته بر حقی است، به اصحابش فرمان داد: دست از حرمتش بردارید و روی به خودش آرید، به جان خودم سوگند که او هم‌اورد کریمی است [۱۲۵].

محاصره

حضرت را محاصره کردند و از هر طرف بر او هجوم بردند حضرتش به آنها حمله می کرد و آنها از چپ و راست می گریختند آری هرگز شکست خورده ای که همه فرزندان، اهل بیت و یارانش کشته شده باشد چون او قوی دل، خود دار و شجاع دیده نشده است [۱۲۶].

به دنبال آب

امام حسین (ص) در حال نبرد سعی می کرد خود را به فرات برساند، ولی هر بار که به سوی فرات اسب تاخت، لشکر هجوم آورد و او را از آب دور کرد [۱۲۷].

خضاب خون

سالار شهیدان در حال نبرد بود تیری از کمان جفا جست و بر پیشانی نورانی اش نشست حضرت تیر را بیرون کشید خون بر چهره و ریش مبارکش جاری شد دست به دعا برداشت: بارالها تو می بینی از این بندگان سر کشت چه می کشم آنگاه چون شیر خشمگین حمله کرد و دشمن چونان گله ای بز که گرگ در آن افتاده باشد از دم تیغش می گریخت شمشیرش به هر کس می رسید بر خاک می افتاد و تیر چون باران بر جسم شریفش می بارید و او همچنان حمله می کرد تا خستگی بر جسم شریفش چیره شد ایستاد تا دمی بیاساید سنگی به پیشانی مجروحش زدند دوباره خون بر چهره اش جاری شد پیراهنش را بالا آورد تاخون از چهره برگیرد تیری سه شعبه بر شکمش زدند می خواست تیر را بیرون آورد ولی تا عمق سینه اش پیش رفته بود ناچار آن را از میان کمر بیرون کشید و خون چون ناودان جاری شد.

مشتی از خون برگرفت و به آسمان پاشید و مشتی دیگر پر کرد و بر سر و صورت مالید فرمود: می خواهم جدم رسول خدا را با خضاب خون ملاقات کنم [۱۲۸].

نزدیک مقصد

امام حسین (ص) از کثرت زخم ناتوان شده بود دست از جنگ کشید و در جای خود ایستاد پیکر شریفش از تیر و نیزه و شمشیر پاره پاره بود افراد زیادی به قصد حمله با حضرتش مواجه شدند، ولی هنگامی که حال او را مشاهده می کردند برمی گشتند هیچ کس نمی خواست گناه کشتن فرزند پیامبر را به عهده بگیرد مدت زیادی همچنان جنگ را کد ماند عاقبت شمر به افرادی نعره زد: منتظر چه هستید بکشید او را گروهی از ناجوانمردان دور او را گرفتند زرعۀ بن شریک تمیمی، سنان بن انس نخعی و صالح بن وهب مری، هر کدام ضربه ای سخت بر جسم شریفش زدند و آن پیکر پاک از روی زین به زمین افتاد [۱۲۹].

گریه دشمن

امام (ص) در محاصره دشمن گرفتار بود از هر طرف ضربتی بر پیکر شریفش می آمد، زینب دختر رشید علی (ص) از خیمه بیرون آمد سر گشته در میان میدان ایستاد فرمود: ای کاش آسمان بر زمین می آمد چشمش به عمر سعد افتاد فرمود: ای عمر! ابا عبدالله را می کشند و تو ایستاده ای و نظاره می کنی؟

اشک از چشمان عمر بن سعد جاری شد، حالت زینب را تاب نیاورد صورت خویش را بر گرداند [۱۳۰].

شهادت

امام (ص) بر زمین افتاد، بلند شد نشست تیری را که در گلوی شریفش نشسته بود بیرون کشید سنان دوباره آمد با نیزه، چنان جسم شریفش را آزرده که حضرتش در خاک غلطید آنگاه به خولی بن یزید اصبحی گفت: سرش را جدا کن خولی خنجر در دست پیش رفت، ولی لرزه بر اندامش افتاد و باز گشت سنان خود از اسب پیاده شد و سر مبارکش را جدا کرد [۱۳۱].

شهادت امام به روایت خطیب خوارزم

فرزند رسول خدا (ص) روی زمین افتاده بود شمر و سنان بالای سرش آمدند، حضرت از تشنگی زبانش را در دهان می چرخاند شمر با لگد بر سینه مبارکش کوبید و گفت: ای پسر ابو تراب! مگر تونمی گویی پدرت ساقی کوثر است و به هر کس

دوست دارد از آب کوثر بدهد صبر کن تا به دست او سیراب شوی آنگاه به سنان گفت: سرش را جدا کن سنان امتناع کرد و گفت: نمی‌خواهم در قیامت پیامبر خصم من باشد شمر خشمگین شد بر سینه مبارک امام نشست دست به خنجر برد حضرت لبخندی زد فرمود: نمی‌دانی من کیستم که مرا می‌کشی؟

گفت: به خوبی می‌شناسمت، مادرت فاطمه زهراست، پدرت علی مرتضاست و جدت محمد مصطفی، ولی بی‌باکانه ترا می‌کشم آنگاه شمشیر کشید و جسم شریف حضرت را زیر ضربات شمشیر گرفت و در نهایت سر مبارکش را جدا کرد [۱۳۲].

بانوی شهید در کربلا

ام وهب همسر عبدالله بن عمر کلبی، همراه همسرش از کوفه به کربلا آمده بود روز عاشورا شوهرش به میدان آمد، شجاعانه می‌جنگید تا چند نفر را کشت.

ام وهب عمود خیمه‌ای را برداشت و به سوی میدان دوید خطاب به شوهرش گفت: پدر و مادرم فدایت در راه ذریه پاک پیامبر بجنگ عبدالله خواست او را به خیمه‌ها برگرداند، ولی او امتناع کرد و پاسخ داد: به خدا قسم به خیمه باز نمی‌گردم تا با تو کشته شوم.

امام حسین (ص) صدایش زد فرمود: خدا به شما خانواده پاداش خیر دهد، برگرد، جهاد بر زنان واجب نیست ام وهب برای اطاعت از امام به خیمه بازگشت.

شوهرش جنگید تا به شهادت رسید، ام وهب بالای سرش آمد نشست با او سخن می‌گفت و خاک از چهره مبارکش می‌سترد و می‌گفت: بهشت گوارایت باد.

شمر او را دید غلامش را به سوی او فرستاد غلام با عمودی بر سر او زد و آن پاک سرشت در کنار شوهرش به شهادت رسید [۱۳۳].

وقایع بعد از شهادت، تاراج

چون حسین بن علی (ص) به فیض شهادت نائل آمد، عده‌ای از نامردمان برگرد پیکر پاکش جمع شدند و سلاح و لباسش را بین خود قسمت کردند آنگاه لشکر به خیام حرم یورش برد و تمام اموال اهل حرم را به تاراج برد، حتی چادرهای زنان را از سرشان برداشتند [۱۳۴].

مردی را دیدند که زینت آلات فاطمه دختر امام حسین (ص) را از او می‌گیرد و در همان حال گریه می‌کند فاطمه رو به او کرد و فرمود: چرا گریه می‌کنی؟

گفت: دختر رسول خدا را غارت می‌کنم و می‌خواهی گریه نکنم؟

فرمود: حال که چنین است دست از این کار بدار.

گفت: هراسم از آن است که اگر من غارت نکنم دیگری این کار را خواهد کرد [۱۳۵].

عامل اساسی

اساسی‌ترین عاملی که باعث شد خاندان بنی‌امیه علی‌رغم عدم شایستگی، منصب خلافت پیامبر اسلام را غصب کرده و سالها بر جهان اسلام حکم برانند و در مقابل، اهل بیت و فرزندان رسول خدا باتمام شایستگی و علی‌رغم تمام سفارشات پیامبر اکرم (ص) از صحنه سیاسی کنار زده شوند و گرفتار دسیسه و قتل و غارت اموی‌ها شوند، جهالت و ناآگاهی مردم آن زمان بود.

در واقعه کربلا- در کنار تمام عواملی که مردم کوفه را به صحنه جنگ با امام حسین کشید، به وضوح می توان عامل جهالت را مشاهده کرد.

به عنوان نمونه در حالی که مردم کوفه امام حسین (ع) را به خوبی می شناختند و دشمنان او را نیز تجربه کرده بودند، اکثر آنها تحت تاثیر تبلیغات بنی امیه، گمان می کردند در یک جهاد مقدس شرکت کرده و با دشمنان خدا می جنگند، به طوری که عمر سعد با تکیه بر این خیال باطل مردم، در عصر تاسوعا به عنوان فرمان حمله در میان لشکر کوفه ندا می دهد: ای لشکر خدا! سوار شوید شما را مژده بهشت باد [۱۳۶] همچنین در روایاتی که گذشت دیدیم که هیچ کس حاضر نمی شد کشتن امام حسین (ص) را به عهده گیرد، چرا که می دانستند کشتن او تجاوز به حریم رسول خداست می گفتند: نمی خواهیم در قیامت پیامبر خصم ما باشد این در حالی است که همین مردم مقدمات شهادتش را فراهم کرده بودند و با این حال گمان می کردند اگر آخرین ضربه را به عهده نگیرند باز هم مسلمان و پیرو پیامبر اسلامند و دلیلی ندارد که در روز قیامت رو در روی حضرتش قرار گیرند.

غارت خیمه ها

لشکر لجام گسیخته کوفه وارد چادرهای حرم شد امام سجاد(ص) در بستر بیماری افتاده بود شمر تصمیم گرفت او را بکشد، حمید بن مسلم خود را رساند و با او سخن گفت تا ابن سعد رسید و دستور داد سپاهیان از چادرها دور شوند او گفت از این پس کسی مزاحم این جوان بیمار نشود و هر کس هر چه از اهل حرم گرفته پس دهد، ولی غارتیان چیزی پس ندادند [۱۳۷].

وقایع بعد از شهادت امام حسین

پیکر شهدا

جنگ پایان گرفت اکنون هفتاد و دو پیکر پاک بر روی خاک های گرم آرمیده بود سرهایشان از بدن جدا شده و لباسهایشان به غارت رفته بود دشمن کینه توز اکنون به هر چه می خواست دست یافته بود، ولی شرارت همچنان شعله می کشید عمر بن سعد فریاد زد: چه کسی حاضر است اسب بر بدن حسین بتازد ده نفر داوطلب پیش آمدند، سوار بر اسب بر پیکر پاک شهدا تاختند و استخوانهای بهترین مردان خدا را زیر سم اسبها خرد کردند [۱۳۸].

مسیر خورشید

عصر روز عاشورا ابن سعد سر مبارک سید الشهداء را به خولی سپرد تا به عیدالله بن زیاد برساند [۱۳۹].

آغاز پیام

عمر بن سعد تا روز یازدهم محرم یعنی یک روز پس از شهادت امام حسین (ص) در کربلا ماند روزیازدهم کشته های لشکر کوفه را جمع آوری کردند، بر آنها نماز خواندند و آنها را دفن کردند، ولی جنازه حسین (ص) و یارانش را در صحرا بدون غسل و کفن رها کردند و زنان و خواهران و دختران امام حسین (ص) را با خود به طرف کوفه بردند [۱۴۰].

خطبه زینب کبری در کوفه

اهل بیت رسول خدا(ص) را همانند اسیران وارد کوفه کردند امام سجاد(ص) از شدت بیماری رنجور شده بود، ولی با این حال او را در غل و زنجیر کرده بودند.

مردم کوفه با دیدن کاروان اسیران شیون و زاری سر دادند زینب کبری دختر امیرالمؤمنین به مردم اشاره کرد که خاموش باشید، یکباره نفس ها بند آمد و زنگها از صدا افتاد و زینب زبان به سخن گشود..

سپاس خدا را و درود بر محمد و خاندان پاکش باد.

ای اهل کوفه! ای مردم مکار حيله باز! آیا گریه می کنید؟

اشکتان خشک مباد، ناله هایتان آرام نگیرد شما در مثل مانند زنی هستید که رشته خود را محکم تافته، سپس تارتار از هم می گسلد سوگندهایتان رادست آویز فساد کرده اید، آیا جز لاف و تکبر و فساد و چاپلوسی کنیزان و سخن چینی دشمنانه چیزی دیگری در شما هست؟

شما به سبزه خاکروبه و نقره بر قبر اندوده می مانید، برای خود توشه ای پیش فرستادید که خشم خدا را برانگیخت و در عذاب، جاودانه شدید آیا گریه و زاری می کنید؟

آری! به خدا شایسته گریه اید بسیار بگریید و کم بخندید که نصیبتان ننگ و عار شد، ننگی که تا ابد پاک نشود چگونه می توانید این ننگ را از دامن خود بشویید که فرزند خاتم انبیا، سید جوانان بهشتی راکشته اید، آنکه در سرگردانی ها مرجع و در سختی ها پناه شما بود، آنکه دلیل روشن و زبان گویای شمایید چه بار گناهی را بر دوش گرفتید دور باشید از رحمت خدا و نابودی نصیبتان باد سعیتان به نومیدی انجامید، دست ها بریده شد، سودای پرزبانی کردید، خشم پروردگار را برای خود خریدید و خواری ذلت بر شما حتمی شد.

وای بر شما! می دانید چه جگری از رسول خدا شکافتید و چه پرده نشینی را از پرده بیرون کشیدید و چه خونی ریختید و چه حرمتی را شکستید کار بسیار زشتی مرتکب شدید چیزی نمانده که آسمان وزمین شکاف بردارد و کوهها ویران شوند آنچه کردید بزرگ، دشوار، بد، کژ، زشت و شوم است و چنان بزرگ که زمین و آسمانها را پر کرده آیا شگفت دارید اگر از آسمان خون ببارد و همانا عذاب آخرت خوارکننده تر است و شما را در آن روز یآوری نیست.

مهلت شما را مغرور نسازد که خدای تعالی از شتابکاری به دور است و همیشه برای انتقام فرصت دارد و در کمین گاه است [۱۴۱].

مجلس ابن زیاد

اسیران را به کوفه آوردند ابن زیاد در کاخ نشست و بار عام داد آنگاه گفت سر امام حسین (ص) را در مقابلش بگذارند لبخند زنان به سر شریف امام نگاه می گرد و با چوبی که در دست داشت به دندانهای حضرتش می زد و می گفت: چه دندانهای زیبایی! زید بن ارقم صحابی رسول خدا(ص) که اکنون پیر شده بود، وقتی این صحنه را مشاهده کرد فریاد زد: چوبت را از این لبها بردار به خدا نمی دانم چند بار لب های رسول خدا را بر روی این لب ها دیدم که آنها را می بوسید این را گفت و شیون سر داد ابن زیاد گفت: خدا چشمانت را گریان کند به خدا اگر پیر نشده بودی گردنت را می زدم.

زید از جا برخاست از مجلس خارج می شد، می گفت: ای جماعت عرب! از این پس بردگانی بیش نیستید، پسر فاطمه را کشتید و امارت را به پسر مرجانه دادید، او خوبانتان را می کشد و اشرارتان را به بندگی می گیرد، از رحمت خدا دور باد آنکه به ننگ و ذلت رضا دهد [۱۴۲].

زینب در مجلس ابن زیاد

زنان و کودکان امام حسین (ص) را وارد مجلس ابن زیاد کردند زینب (س) کهنه ترین لباسهایش را پوشیده بود وقتی وارد مجلس شد ناشناس در گوشه ای نشست و کنیزانش بر گرد او حلقه زدند.

ابن زیاد گفت: این زن کیست؟

زینب پاسخ نداد دوباره و سه باره پرسید، ولی زینب (س) جواب نداد کسی گفت: این زینب (س) دختر فاطمه زهرا است.

ابن زیاد رو به زینب (س) کرده و گفت: سپاس خدا را که رسوایتان کرد، شما را کشت و ادعایتان را تکذیب کرد.

زینب (س) فرمود: سپاس خدا را که ما را به وسیله پیامبرش محمد(ص) گرامی داشت و از پلیدی پاک کرد، تنها فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که تکذیب می شود.

گفت: چگونه دیدی کاری را که خدا با برادر و خاندانت کرد؟.

فرمود: من جز زیبایی ندیدم، آنها کسانی بودند که خدا شهادت را برایشان مقدر کرده بود و آنها هم به قتلگاه خویش آمدند به زودی خدا ترا با آنها در یک جا جمع خواهد کرد و به محاکمه خواهد کشید بین آنگاه پیروزی از آن کیست، مادرت به عزایت بنشیند پسر مرجانه!.

ابن زیاد از خشم شعله ور شد، چنانکه گویی قصد جاننش را دارد.

عمرو بن حرث گفت: ای امیر! این زن است به خاطر گفته هایش نباید مؤاخذه شود.

ابن زیاد گفت: با کشتن آن حسین متجاوز و عاصیان متمرّد خاندانت، خدا قلبم را شفا داد.

زینب دلش شکست و گریست فرمود: به جان خودم، بزرگم را کشتی، خاندانم را اسیر کردی، شاخه هایم را شکستی و ریشه ام را بریدی آری اگر شفای تو در این است شفا گرفته ای.

ابن زیاد گفت: این هم مثل پدرش سجع وقافیه می بافد، پدرش هم شاعر و سجع باف بود.

فرمود: زن را به سجع بافی چه من به اندازه این که نتوانم سجع بافی کنم گرفتاری دارم، این آتش سینه است که از زبان بیرون می ریزد [۱۴۳].

امام سجاد در مجلس ابن زیاد

امام سجاد(ص) را وارد مجلس ابن زیاد کردند ابن زیاد گفت: تو کیستی؟.

فرمود: من علی بن حسینم.

گفت: مگر خدا علی بن حسین را نکشت.

فرمود: برادری به نام علی داشتم که مردم او را کشتند.

گفت: خدا او را کشت؟.

فرمود: آری، وقت مرگ، خدا جانها را می گیرد، هیچ کس بدون خواست خدا نمی میرد.

ابن زیاد به خشم آمد دستور داد او را بکشند.

زینب کبری (س) دست در گردن آن حضرت کرد، فرمود: ای پسر زیاد! بس است ریختن خون ما! آیا از خون ما سیراب نشدی، اگر ایمان داری، به خدایت سوگند می دهم مرا هم با او بکش.

امام سجاد(ص) فرمود: عمه جان ساکت باش تا با او سخنی بگویم آنگاه رو به ابن زیاد کرده فرمود: ای پسر زیاد با کشتن، مرا

تهدید می‌کنی و نمی‌دانی که کشته شدن عادت ما و بزرگواری ما در شهادت است.

ابن زیاد مدتی به آن دو نگریست بعد گفت: عجب چیزی است خویشاوندی، به خدا می‌دانم که دوست دارد با او کشته شود، رهایش کنید [۱۴۴].

خورشید بر نی

اسیران را برای مدتی که در تاریخ ضبط نشده در کوفه نگه داشتند در این مدت به دستور ابن زیاد سرهای شریف شهدا را گاهی بر درگاه کاخ نصب می‌کردند و بر روی نی در کوچه‌های کوفه و قبایل اطراف می‌چرخاندند [۱۴۵].

در راه شام

ابن زیاد درباره اسیران و سرهای شهدا از یزید کسب تکلیف کرده بود و یزید به او دستور داده بود آنها را به شام بفرستد. اهل بیت رسول خدا (ص) را برای حرکت به سمت شام آماده کردند به دستور ابن زیاد غل و زنجیر بردست و گردن امام سجاد (ص) نهادند و زنان و دختران را بدون محمل بر پالان‌های خشک شتران سوار کردند و همراه گروهی به فرماندهی کر حر بن قیس حرکت دادند و همانند اسیران کفار شهر به شهر و منزل به منزل به شام بردند. امام سجاد (ص) از کوفه تا شام حتی یک کلمه با ماموران همراه سخن نگفت [۱۴۶].

کاروان اسیران بر دروازه شام

سهل ساعدی از اصحاب رسول خداست، در راه زیارت بیت المقدس وارد شام شد، خود می‌گوید: شهری دیدم پر درخت با جویبارهای فراوان در و دیوار شهر با پرده‌های دیا آذین بسته شده، مردم گرم شادمانی و سرور بودند زنان نوازنده را دیدم که دف و طبل در دست می‌نوازند با خود گفتم: گویا اهل شام عیدی دارند که ما نمی‌دانیم به گروهی برخوردیم که مشغول صحبت بودند گفتیم: آیا شما عیدی دارید که ما نمی‌دانیم؟

گفتند: به نظر غریب می‌آیی.

آری من سهل ساعدی هستم که پیامبر خدا را دیده و احادیث او را می‌دانم.

گفتند: ای سهل تعجب می‌کنیم، چرا از آسمان خون نمی‌بارد و زمین اهل خود را فرو نمی‌برد؟

مگر چه شده؟

ای سهل سر حسین (ص) را از عراق هدیه می‌آورند.

عجب! سر حسین را می‌آورند و این مردم شادمانی می‌کنند؟

از کدام دروازه وارد می‌شوند؟

از دروازه ساعات.

می‌گوید: ما در همین گفتگو بودیم که پرچمها یکی پس از دیگری نمایان شد، سواری را دیدم که نوک نیزه اش را برداشته و سری شبیه به پیامبر اکرم (ص) بر آن زده و پشت سرش زنان سوار بر پالان خشک شتران بدون وسایل آسایش می‌آیند خود را به اولین زن رساندم.

- دخترم تو که هستی؟

- من سکینه دختر حسینم.

آیا کاری از من ساخته است؟

من سهل بن سعد از اصحاب جدت هستم.

ای سهل به این نیزه دار بگو این سر را جلوتر ببرد تا مردم به آن نگاه کنند و از حرم رسول خدا (ص) چشم بردارند. نزدیک نیزه دار رفتم.

- آیا می خواهی چهارصد دینار بگیری؟.

- در مقابل چه می خواهی؟.

- این سر را از میان زنان بیرون ببر.

نیزه دار جلو رفت و من چهار صد دینار را به او دادم [۱۴۷].

اسیران در مسجد دمشق

وقتی کاروان اسیران اهل بیت وارد مسجد دمشق شدند، ایشان را در جایگاه اسیران یعنی بر پله های مسجد جامع جا دادند در این هنگام پیر مردی خود را به امام سجاد (ص) نزدیک کرده گفت: سپاس خدا را که شما را کشت، شهرها را از دست مردان شما آسوده ساخت و امیرالمؤمنین، یزید را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد (ص) فرمود: ای شیخ قرآن خوانده ای؟.

- آری خوانده ام.

- آیا این آیه را خوانده ای: «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی»، یعنی: ای پیامبر! بگو من به خاطر رسالتم از شما مزدی نمی خواهم، جز اینکه به خویشان من مودت ورزید [۱۴۸].

ای شیخ ما همان خویشان پیامبر هستیم.

ای شیخ! آیا این آیه را خوانده ای: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»، یعنی: خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و پاکیزه نماید [۱۴۹].

- آری خوانده ام.

- ما همان اهل بیتی هستیم که این آیه درباره شان نازل شده.

پیر مرد از گفته خود پشیمان شد و مدتی همچنان ساکت ایستاد.

عاقبت سر به سوی آسمان برداشته و گفت: بارالها! من از دشمنی با این خاندان توبه می کنم و از دشمنان آل محمد بیزاری می جویم.

سر امام حسین در مجلس یزید

سر مبارک امام حسین (ص) را در طشتی از طلا در مقابل یزید قرار دادند یزید پیروزمندانه بر تخت نشسته بود نگاهی به سر و نگاهی به اهل مجلس انداخت و گفت: این شخص بر من مباحات می کرد، می گفت پدرم از پدر یزید بهتر است، مادرم از مادر یزید بهتر است، جدم از جد یزید بهتر است و خودم از یزید بهترم و همین مباحات بود که او را به کشتن داد، این که می گفت پدرم از پدر یزید بهتر است همه می دانند در قضیه حکمیت، خدا به نفع پدر من حکم کرد و این که می گفت مادرم از مادر یزید بهتر است به جان خودم حرف درستی است فاطمه دختر رسول خدا از مادر من بهتر بود و این که می گفت جدم از جد یزید بهتر است هر کس به خدا و قیامت ایمان دارد، پیامبر را بهتر از خود می داند، ولی این که می گفت خودم از یزید بهترم گویا از اینجا ناشی

می شد که این آیه قرآن را نخوانده بود: «بگو بار الها مالک حقیقی توئی سلطه و قدرت به هر کس بخواهی می دهی و از هر کس بخواهی می گیری خیر در دست توست و تو بر هر کار توانایی» [۱۵۰].

سیاستی که بنی امیه پس از شهادت امام حسین (ص) برای تبرئه و برحق جلوه دادن خود پیش گرفتند، سه رکن اساسی داشت:

۱- جدا کردن حساب امام حسین (ص) از پیامبر اکرم (ص) و اصل اسلام آنها سعی داشتند حسین (ص) را به عنوان شخصی عادی معرفی کنند که بر مبنای اغراض شخصی با حکومت وقت درگیر و کشته شده است، بنابراین کشتن او هیچ ضرری به رابطه قاتلین او با اسلام و پیامبر اسلام ندارد.

۲- این که ماجرای کربلا و کشته شدن امام حسین (ص) را به مقدرات الهی مستند کنند بنابراین قاتلین آن حضرت اگر چه در ظاهر عمل بسیار زشتی را مرتکب شده بودند، ولی در حقیقت عامل اجرای قضا و قدر بودند و گناهکار اصلی، خود امام حسین (ص) بود که با حرکت خود باعث ایجاد این واقعه شده بود.

۳- این که اموی ها مخصوصا شخص یزید از این حادثه اظهار نارضایی کرده، مردم کوفه و ابن زیاد را مقصر جلوه دهند. در مقابل این سیاست مزورانه، اهل بیت و رجال سرشناسی که در گوشه و کنار بلاد اسلام از زمان رسول خدا (ص) باقی مانده بودند، در موضع گیری های خود:

اولا سعی می کردند ارتباط و نسبت امام حسین (ص) با اصل اسلام را برای مردم تشریح کنند مثلاً یزید بن ارقم، انس بن مالک و ابو برزه اسلمی از اصحاب رسول خدا (ص) در مجلس ابن زیاد و یزید اعتراض کردند و از علاقه شدید رسول خدا به امام حسین (ص) سخن می گویند و امام سجاد (ص) در خطبه ای که در مسجد دمشق ایراد می کند، به انحاء مختلف ارتباط وثیق امام حسین (ص) با ارکان اسلام را بیان می دارد [۱۵۱].

ثانیا: از سنت های جاری آفرینش و حکمت الهی در مقابل جنایتکاران پرده بردارند و تحریفات یزید از آیات شریف قرآن را در تطبیق بر واقعه کربلا به مردم گوشزد کنند به عنوان نمونه زینب کبری در مجلس یزید، سنت امهال جنایتکار را تشریح می کند و امام سجاد در جواب ابن زیاد، بر دخالت مردم در شهادت برادرش علی اکبر تاکید می نماید [۱۵۲].

ثالثا: دخالت یزید و خاندان بنی امیه را در این حادثه افشا کنند و لذا در سخنانی که در شام ایراد شده بدون هیچ اشاره ای به ابن زیاد و مردم کوفه، یزید را مسئول مستقیم این جنایت معرفی می کنند.

البته از این نکته نیز نباید غافل شد که یزید به علت خباثت ذاتی و حماقت باطنی، هرگز موفق به اجرای دقیق این سیاست نشد و به طور مکرر در سخنان خود به دشمنی خود با پیامبر اسلام اشاره کرده و از کشته شدن امام حسین (ص) اظهار شادمانی و خشنودی نمود و همین امر بود که در کنار روشنگری های اهل بیت (ع)، حکومت بنی امیه را رسوا و بی آبرو ساخت و طومار حکومت آنان را درهم پیچید.

ابوبرزه

سر مبارک امام حسین (ص) در مقابل یزید بود بزرگان شام در مجلس حاضر بودند یزید با چوب خیزران به لب و دندان امام می زد و سخنان بیهوده می گفت، ابوبرزه اسلمی، صحابی رسول خدا، در مجلس حاضر بود فریاد زد: وای بر تو ای یزید! با چوب بر دندان حسین، پسر فاطمه می زنی!؟

خود دیدم که رسول خدا لب و دندان او و برادرش حسن را می مکد و می گوید این دو، سالار جوانان بهشتند، خدا قاتلشان را لعنت کند.

یزید از سخنان او خشمگین شد و دستور داد او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند [۱۵۳].

امام سجاد در مجلس یزید

یزید مجلسی ترتیب داد و اشراف شام را دعوت کرد و دستور داد امام سجاد و زنان کودکان امام حسین (ص) را وارد مجلس کردند حضار به آنها می‌نگریستند امام سجاد (ص) روبروی یزید قرار گرفت و چند شعر خواند که بیزاری و نفرت او را از یزید نشان می‌دهد:

«انتظار نداشته باشید که شما به ما اهانت کنید و ما احترامان کنیم، یا شما دائما ما را آزار دهید و مادست از آزار شما برداریم خدا می‌داند که ما شما را دوست نداریم پس شما را از این که ما را دوست ندارید سرزنش نمی‌کنیم».

یزید گفت: ای علی! پدرت با من قطع رحم کرد، حق مرا ندیده گرفت و بر سر منصبم با من جنگید خدا هم با او چنان کرد که دیدی.

در جواب این آیه را خواند: اما هر مصیبتی که در زمین یا از ناحیه جانشان به شما برسد، قبل از آن که به صحنه وجود آید، در کتابی ثبت شده است [۱۵۴].

ای پسر معاویه و هند و صخر! قبل از آن که تو متولد شوی همیشه نبوت و امارت در دست پدران من بوده است در جنگ بدر و احد و احزاب پرچم رسول خدا در دست جد من علی بن ابیطالب بود، درحالی که جد و پدر تو پرچم های کفار را به دوش می کشیدند وای بر تو ای یزید! اگر بدانی چه کرده ای و نسبت به پدر و اهل بیت و برادران و عموزادگان من چه گناهی مرتکب شده ای، به کوهها می‌گریزی و سربر خاکهای بیابان می‌گذاری و به حال خود شیون و زاری می‌کنی این سزاوار است که سر حسین پسر علی و فاطمه بر دروازه شهرتان نصب شود، در حالی که او ودیعه رسول خداست؟.

ای یزید منتظر باش که در روز قیامت قرین ندامت و خواری شوی [۱۵۵].

اظهار کفر

اگر یزید در برخورد با واقعه کربلا سکوت می‌کرد، قلم به مزدان تاریخ تراش، به راحتی می‌توانستند شخصیت حقیقی او را در پس پرده ای از روایات جعلی مخفی کنند، ولی طبع جاهلی یزید این فرصت را از او گرفت و باعث شد تمام رشته هایش پنبه شود و مرزی شد تا حساب مزد بگیران تاریخ نویس از علمای ربانی امین جدا شود.

سر شریف امام حسین (ع) در مقابل یزید بود، با چوب خیزران به لب و دندان امام حسین می‌زد و اشعاری را که در احد برای شادکامی از شکست مسلمین سروده شده بود، با ترکیب چند بیت از خویشتن می‌خواند:

«ای کاش بزرگان من که در روز جنگ بدر کشته شدند، زاری قبیله خزج را از فرود آمدن ضربات مامی دیدند و از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند دست مرزاد ای یزید! به جای جنگ بدر بزرگان و مهتران آنها را کشتیم و بی حساب شدید طایفه هاشم با سلطنت بازی کردند، و گر نه خبری از آسمان نیامده و نازل نشده من از دودمان خندق نیستم، اگر انتقام کارهای احمد را از فرزندانم نگیرم» [۱۵۶].

خطبه زینب کبری در مجلس یزید

هنگامی که یزید حقیقت درون خود را آشکار ساخت و بر همگان معلوم شد که جنگ بین امام حسین (ع) و یزید جنگ بین دین و کفر بوده است، زینب کبری (س) به پا خاست و فرمود:

سپاس خدا را و درود خدا بر رسول او و خاندانش باد خدای سبحان راست گفت که فرمود: «عاقبت آنان که کار زشت کردند، بسیار زشت است که آیات خدا را تکذیب کردند و به استهزا گرفتند» ای یزید! گمان می کنی اکنون که اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بسته ای و چنان راه چاره بر ما مسدود نموده ای که ما را برده وار به هر سو می کشند، ما نزد خدا بی مقدار شده و تو محترم هستی و این پیروزی به خاطر ارزشی است که نزد خدا داری که تکبر می ورزی و باد به بینی انداخته ای، از اینکه روزگار به کام توست و کارهایت مرتب و آراسته و ملک و پادشاهی ما را بی مزاحم در اختیار گرفته ای، شادمان و خوشحالی؟.

اندکی آهسته تر! آیا فراموش کرده ای که خدای تعالی می فرماید:.

«کافران نپسندارند مهلتی که به ایشان می دهیم به نفع آنهاست، این مهلت را فقط برای آن می دهیم که گناه بیشتر مرتکب شوند و آنان را عذابی دردناک است» (آل عمران / ۱۷۸).

ای پسر آزاد شده ها! آیا این عدالت است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده بنشانی و دختران رسول خدا را اسیر کرده در حالی که پرده از ایشان برداشته و چهره هایشان را آشکار کرده به دست دشمنان دهی تا از شهری به شهری برند و قومی بیگانه به آنان نگاه کنند و دور و نزدیک و شریف و وضع به آنها چشم دوزند، در حالی که نه سرپرستی برای آنها مانده نه پشتیبانی. چگونه می توان از کسی انتظار مراعات داشت که مادرش جگر پاکان را به دندان کشید و گوشتش از خون شهیدان روید؟ چگونه در دشمنی ما خانواده کوتاهی کند کسی که ما را با چشم بغض و کنیه می نگرند؟.

با این همه باز بدون آن که احساس گناه کنی و بدانی چه کار می کنی با چوب به لب و دندان ابا عبدالله سالار جوانان اهل بهشت می زنی و می گویی: «فریاد شادی سر داده می گفتند دست مریزاد ای یزید!» چرا نمی گویی که با ریختن خون ذریه محمد (ص) و ستارگان زمین از آل عبدالمطلب، زخم ما را علاج ناپذیر کردی و ریشه مان را سوختی؟

اکنون نیاکان خود را صدا می زنی و گمان می کنی که با آنها سخن گفته ای؟

به زودی نزد آنان می روی و آرزو می کنی که دستت خشک شده بود و این کار را نمی کردی و زبانت لال می شد و این سخن را نمی گفتی! خدایا حق ما را بستان و انتقام ما را از این ستمگران بگیر و خشمت را بر کسی که خون ما را ریخت و حامیان ما را کشت نازل کن به خدا سوگند پوست خود را شکافتی و گوشت خود را پاره کردی! تو با این بار که از ریختن خون ذریه رسول خدا (ص) و شکستن حرمت عترت و پاره تنش به گردن داری، بر او وارد می شوی، «و گمان مکن آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند» (آل عمران / ۱۶۹).

همین برایت بس که خداوند حاکم است و محمد خصم تو و آن کسی که کار را برای تو ساخته و پرداخته کرد و تو را بر گردن مسلمین مسلط نمود، به زودی خواهد فهمید که پادشاه ستمگران بد پادشاه است و آگاه می شود که کدام یک از شما پست تر و لشکر کدام یک ضعیف تر است.

اگر مصائب دنیا باعث شده که من با تو سخن بگویم باز هم تو را بی ارزش می دانم و کوبیدنت را لازم و نکوهشت را با ارزش می شمردم و از جاه و خشم تو هراسی ندارم، ولی چشم گریان است و دل بریان.

بسیار عجیب است که نجیبان حزب خدا به دست آزاد شدگان حزب شیطان کشته می شوند، از چنگالتان خون ما می چکد و از دهانتان گوشت ما می ریزد و آن بدن های پاک را گرگ ها سرکشی می کنند و گفتارها در خاک می غلطانند.

اگر امروز ما را به عنوان غنیمت گرفته ای، به زودی در آنجا که جز عمل خود را نیابی، ما به زیان تو خواهیم بود و خدا به بندگان خود ستم نمی کند.

به خدا شکایت می کنم و بر او تکیه دارم، پس هر حيله که داری به کار گیر و هرچه می توانی تلاش کن و هر چه می خواهی

کوشش کن! به خدا نمی توانی ما را از خاطره ها محو کنی و وحی ما را بمیرانی و به نهایت ما نمی رسی و ننگ این ستم را نمی توانی از خویش پاک کنی رای تو بسیار سست و ایام دولت اندک و آن روز که منادی فریاد می زند «لعتنت خدا بر ستمکاران باد» جمعیت ات به پریشانی می گراید.

سپاس خدا را که کار پیشینیان ما را با سعادت و مغفرت پایان برد و کار آخرمان را با شهادت و رحمت و از خدا می خواهیم که ثوابشان را کامل کند و بیفزاید و خودش برای ما خلفی نیکو باشد که او مهربان و رحیم است و همو برای ما کافی و بهترین و کیل است یزید در جواب این کلام رسا فقط توانست بگوید:.

«فریادی است که از زنان شایسته است
نوحه گری بر نوحه گران بسیار آسان است» [۱۵۷].

مثل اهل بیت

در ایامی که اهل بیت در دمشق به سر می بردند روزی امام سجاد (ع) در بازار دمشق قدم می زد منهل بن عمرو پیش آمده عرض کرد: چگونه ای یابن رسول الله؟.

فرمود: ای منهل! امروز ما مثل بنی اسرائیل در میان فرعونیان شده ایم که پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده می گذاشتند ای منهل! عرب بر عجم افتخار می کند که محمد (ص) از قریش است ولی ما اهل بیت محمد (ص) مورد خشم قرار گرفته و کشته می شویم انا لله و انا الیه راجعون [۱۵۸].

خطبه امام سجاد در مسجد دمشق

در ایامی که اهل بیت امام حسین (ع) در شام به سر می بردند یزید مجلسی در مسجد ترتیب داد و خطیبی را به منبر فرستاد تا از حسین بن علی (ع) و پدر بزرگوارش علی (ع) بدگویی کند.

خطیب به منبر رفت و تا توانست به آن دو بزرگوار ناسزا گفت و در مدح یزید و پدرش معاویه سخنان بیهوده گفت امام سجاد (ع) که در مجلس حضور داشت بانگ بر آورد و فرمود: وای بر تو ای خطیب! به بهای خشم الهی، رضای مخلوق را خریدی و جایگاه خویش در آتش مهیا کردی آنگاه رو به یزید کرده فرمود: ای یزید! به من اجازه بده بر بالای این چوبها روم و سخنانی بگویم که خدا را خوش آید و اهل مجلس را اجر و پاداشی باشد یزید، مخالفت کرد ولی مردم به او گفتند او را اجازه بده چه بسا چیزی برای گفتن داشته باشد.

یزید گفت: اگر او به منبر رود تا من و خاندان ابوسفیان را رسوا نکند پایین نخواهد آمد.
گفتند: آخر او چه می تواند بگوید؟.

گفت: او از خاندانی است که علم و دانش با جانشان در آمیخته.

ولی مردم همچنان اصرار می کردند تا یزید ناچار شد اجازه دهد.

حضرت به منبر رفت نخست سپاس و ستایش خدای به جا آورد، آنگاه خطبه ای خواند که قلبها را لرزاند و چشمها را گریاند.
بخشی از بیانات آن حضرت این است:.

ای مردم به ما شش چیز داده شده و با هفت چیز دیگر بر سایر مردم برتری یافته ایم: به ما علم و بردباری و سخاوت و

فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را داده اند و سر آمد دگرانیم، زیرا محمد پیامبر (ص) برگزیده از ماست صدیق این امت (علی «ع») از ماست، جعفر طیار از ماست، حمزه شیر خدا و رسول از ماست، فاطمه بتول بانوی زنان عالم از ماست و دو سبط این امت آقای جوانان بهشتی از ما هستند هر کسی مرا می شناسد، می شناسد و هر کسی نمی شناسد حسب و نسبم را برایش می گویم: من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که زکات را با ردای خویش حمل می کرد من پسر بهترین کسی هستم که در جهان لباس پوشید، من پسر بهترین کسی هستم که با کفش یا پای برهنه راه رفت، من پسر بهترین کسی هستم که طواف کرد و سعی به جا آورد، من پسر بهترین کسی هستم که حج گزارد و لیبک گفت من پسر کسی هستم که با براق به هوا برده شد، من پسر کسی هستم که از مسجد الحرام به مسجد اقصی برده شد - منزله باد آن که او را برد - من پسر کسی هستم که جبرئیل او را تا سدره المنتهی برد، من پسر کسی هستم که نزدیک و نزدیک تر شد تا به اندازه دو کمان یا کمتر فاصله داشت، من پسر کسی هستم که امام جماعت فرشتگان آسمان شد، من پسر کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی فرستاد، من پسر محمد مصطفایم، من پسر علی مرتضایم، من پسر کسی هستم که در راه احیای لا اله الا الله مبارزه کرد، من پسر کسی هستم که در رکاب رسول خدا با دو شمشیر جنگید، با دو نیزه نبرد کرد، دوبار هجرت کرد، دوبار بیعت کرد، به دو قبله نماز آورد، در بدر و حنین جنگید و یک لحظه کفر نورزید من پسر بهترین مؤمنین و وارث پیامبران کوبنده کافران، سید و سالار مسلمانان و مجاهدین، زینت عابدین، تاج سر گریه گندگان (از خوف خدا) صبورترین مردم، برترین پیشوا از آل یاسین و از خاندان رسول پروردگار عالمیانم.

حضرت همچنان در معرفی خود سخن می راند و می فرمود من، من، تا صدای گریه و زاری از مجلس برخاست یزید به هراس افتاد، ترسید آشوبی به پا شود، به مؤذن دستور داد اذان بگوید، مؤذن در بین کلام حضرت اذان گفت حضرت ساکت شد. مؤذن گفت: الله اکبر حضرت فرمود: بزرگ است بسیار بزرگ، قابل مقایسه نیست، با حواس درک نمی شود، چیزی از خدا بزرگتر نیست.

مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله حضرت فرمود: مو، پوست، گوشت، خون مغز و استخوان من شهادت می دهد که جز او خدایی نیست.

مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله حضرت از بالای منبر رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! این محمد جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من، پس چرا عترت و خاندان او را کشتی؟ [۱۵۹].

باورقی

[۱] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۵.

[۲] تاریخ دمشق، ابن عساکر، ترجمه الامام حسین (ع)، ص ۲۶ و ۲۷ و اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹.

[۳] تاریخ دمشق، ص ۳۱ و ۳۲، به همین مضمون روایاتی در المعجم الکبیر طبرانی و طبقات ابن سعد، ذیل سرگذشت امام حسین (ع) آمده است.

[۴] فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۰۴ و ینابیع الموده، ص ۳۱۸، باب ۶۰.

[۵] ینابیع الموده، ص ۳۱۹، باب ۶۰.

[۶] همان، ص ۳۲۰، باب ۶۰.

[۷] گفته اند که امام حسن (ع) در صورت و چهره به پیامبر بیشتر شباهت دارد و امام حسین (ع) در قامت و هیكل به ایشان شبیه تر بود رک: تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین، ص ۴۱ تا ۴۵، رک: تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین (ع)، صص ۴۱-۴۵.

- [۸] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳، نیز مراجعه کنید به تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین، ص ۴۶ تا ۵۰.
- [۹] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۶ و فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۱، باب ۳۰.
- [۱۰] طبقات ابن سعد، ترجمه امام حسین، مؤسسه آل البيت، ص ۲۳، این روایت در سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶ و سنن نسایی، روایت ۵۸۲۴ و نیز نقل شده است.
- [۱۱] تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین (ع)، ص ۱۳۹.
- [۱۲] تاریخ دمشق، ابن عساکر، ترجمه امام حسین، ص ۱۴۶.
- [۱۳] سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۸ و اسدالغابه، ج ۷، ص ۲۲۵ و مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۹.
- [۱۴] کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۶.
- [۱۵] تاریخ دمشق، ابن عساکر، صص ۱۵۳ - ۱۴۳.
- [۱۶] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۹۳ و الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸.
- [۱۷] سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۸۹ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۱.
- [۱۸] مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۴ و سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۴ و مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۲۸۷.
- [۱۹] تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین (ع)، ص ۱۳۲ و المعجم الکبیر طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۶.
- [۲۰] تاریخ ابن عساکر، زندگی امام حسین (ع)، ص ۶ - ۱۳۵.
- [۲۱] تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین (ع)، ص ۱۴۹.
- [۲۲] تاریخ ابن عساکر، ص ۲۱۰.
- [۲۳] همان، صص ۶۲ و ۶۳.
- [۲۴] فراید السمطين، ج ۲، ص ۹۸.
- [۲۵] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲، مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۷.
- [۲۶] مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۹۱ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۲.
- [۲۷] تاریخ، ابن عساکر، صص ۸۵ تا ۸۲.
- [۲۸] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۵.
- [۲۹] اسد الغابه، ج ۷، ص ۲۲۲ و المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۹۶ و المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۶ و نیز رک: تفسیر درالمنثور و تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه تطهیر.
- [۳۰] معرفه علوم الحدیث، ص ۶۲.
- [۳۱] تفسیر جامع البیان، طبری و تفسیر درالمنثور، سیوطی، ذیل آیه شریفه و الطبقات، ابن سعد، ترجمه امام حسین، ص ۲۹.
- [۳۲] تاریخ دمشق، ابن عساکر، ص ۲۲۴ و بغیة الطالب، ترجمه امام حسین، ص ۱۴۴.
- [۳۳] همان، ص ۱۱۸، مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۴.
- [۳۴] حلیة الاوصیا، ابو نعیم اصفهانی، ج ۳، ص ۲۰۱.
- [۳۵] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳ و سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۹.
- [۳۶] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۷ تذکره سبط بن الجوزی، ص ۲۱۱.
- [۳۷] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۵.
- [۳۸] المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۲۳ و کنز العمال، ج ۴، ص ۵۹۹.

- [۳۹] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۵ و تاریخ ابن عساکر زندگی امام حسین (ع)، ص ۱۴۹.
- [۴۰] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۳.
- [۴۱] مقتل خوارزمی، چاپ مکتبه المفید، ص ۸۰-۱۷۷، ج ۱، الاخبار الطوال، ص ۷-۲۲۵ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰.
- [۴۲] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲-۱۸۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵-۱۴ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۷.
- [۴۳] زرقا دختر موهب، مادر حکم بن عاص و مادر بزرگ پدری مروان بن حکم، از روسپیان مشهور زمان جاهلیت است به همین جهت کسانی که قصد نکوهش مروان و بنی مروان را داشتند، به آنها بنی الزرقا می گفتند (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۴).
- [۴۴] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۴-۱۸۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.
- [۴۵] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲.
- [۴۶] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵-۱۸۴.
- [۴۷] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸-۱۸۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷-۱۶.
- [۴۸] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۹-۱۸۸.
- [۴۹] الطبقات الکبری، ابن سعد، ص ۵۴، ترجمه امام حسین.
- [۵۰] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۱.
- [۵۱] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴.
- [۵۲] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۱۸۲، ۱۸۴ و ۱۸۵.
- [۵۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸.
- [۵۴] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.
- [۵۵] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۰.
- [۵۶] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.
- [۵۷] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰ و ۴۲ و ۴۳.
- [۵۸] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹، کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.
- [۵۹] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.
- [۶۰] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۰ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۹.
- [۶۱] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳-۱۹۱.
- [۶۲] مصادر کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱-۲۰ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵-۱۹۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲-۲۶۱ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۹.
- [۶۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲-۲۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷-۱۹۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴-۲۶۳ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۰.
- [۶۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۷.
- [۶۵] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳ و الاخبار الطوال، ص ۲-۲۳۱.
- [۶۶] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۹ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴.
- [۶۷] مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۰ و کامل ابن اثیر، ص ۲۵ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۱.

- [۶۸] کامل بن اثیر، ج ۴، صص ۲۷-۳۰ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۷۲-۴ و الاخبار الطوال، صص ۲۳۷-۸ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۰۳-۶.
- [۶۹] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۷۵-۸ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۰۶-۸ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۲-۳۰ و الاخبار الطوال، صص ۲۳۷-۸.
- [۷۰] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۷۹ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۰۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۲.
- [۷۱] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۸۱-۲ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۱۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۴ و مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۸-۹.
- [۷۲] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۷۲-۳ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۱۲-۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۴-۵.
- [۷۳] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۸۳-۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۵ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۱۳.
- [۷۴] الاخبار الطوال، صص ۲۴۳ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۲۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۸ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۱۶ و ۲۱۹ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۸۹.
- [۷۵] عبدالله بن زبیر بعدها در مکه کشته شد منظور علی (ع) از قوچ در این پیشگویی، خود عبدالله بوده است.
- [۷۶] کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۸ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۸۹.
- [۷۷] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۸۹-۹۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۴۰ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۹۰ و الاخبار الطوال، صص ۲۴۵.
- [۷۸] کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۴۰-۱ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۹۱-۲ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۱۷-۸.
- [۷۹] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۱۵ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۸۵.
- [۸۰] کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۴۱ و الاخبار الطوال، صص ۲۴۳.
- [۸۱] کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۴۱ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۹۷ و الاخبار الطوال، صص ۲۴۵-۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۶-۲۳۴.
- [۸۲] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۲۸-۹ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۲۹.
- [۸۳] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۰ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۲۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۴۳.
- [۸۴] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۳۶-۷.
- [۸۵] راویه در لغت حجاز به معنی شتر آبکش است.
- [۸۶] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۴۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۳۰.
- [۸۷] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۳۱.
- [۸۸] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۳۲ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۴.
- [۸۹] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۳۳ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۴.
- [۹۰] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۴۸.
- [۹۱] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۵.
- [۹۲] کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۵۱ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۸.
- [۹۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۵۱-۲ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۰۸-۹ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۳۴.
- [۹۴] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۳۷.
- [۹۵] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۱۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۴.

- [۹۶] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۲-۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۹-۱۰ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۹-۴۰.
- [۹۷] مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۴۴-۵.
- [۹۸] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۱۶-۷ و انساب الاشراف، ج ۳، صص ۱۷۴-۵.
- [۹۹] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۳-۴.
- [۱۰۰] تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۱۷-۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷-۸.
- [۱۰۱] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹-۶۰.
- [۱۰۲] کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۶۱-۳.
- [۱۰۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۴.
- [۱۰۴] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۵.
- [۱۰۵] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۸-۹ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱-۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶-۷.
- [۱۰۶] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۷-۸.
- [۱۰۷] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۱.
- [۱۰۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۸-۹ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲-۳.
- [۱۰۹] بنا به نقل خوارزمی علی بن حسین (ع) هنگام شهادت ۱۸ ساله بوده است.
- [۱۱۰] بنا به نقل ابن اثیر: این ابوبکر فرزند امام حسن (ع) است (کامل، ج ۴، ص ۹۲).
- [۱۱۱] مقاتل الطالبین، ص ۹۸-۸۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۱-۳.
- [۱۱۲] مقاتل الطالبین، ص ۱۱۶ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱-۳۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۴.
- [۱۱۳] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۸-۲۷ و مقاتل الطالبین، ص ۹۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۵ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲-۳۴۱.
- [۱۱۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.
- [۱۱۵] تذکره الخواص، ص ۲۲۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.
- [۱۱۶] الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰، فصل اول از باب نهم.
- [۱۱۷] تذکره الخواص، ص ۲۲۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۰.
- [۱۱۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸.
- [۱۱۹] نور الابصار، ص ۹۳ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.
- [۱۲۰] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.
- [۱۲۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.
- [۱۲۲] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.
- [۱۲۳] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.
- [۱۲۴] همان، صص ۳۲-۳.
- [۱۲۵] همان، ص ۳۳.
- [۱۲۶] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۷، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳.
- [۱۲۷] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴.

- [۱۲۸] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴.
- [۱۲۹] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۵ - کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸.
- [۱۳۰] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۵ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۵.
- [۱۳۱] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶ - ۳۵.
- [۱۳۲] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷ - ۳۶.
- [۱۳۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۹ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴ - ۳۳۳.
- [۱۳۴] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹.
- [۱۳۵] الطبقات اکبری، لابن سعد، ترجمه امام حسین (ص) ص ۷۸.
- [۱۳۶] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۹.
- [۱۳۷] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹.
- [۱۳۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷ - کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۰.
- [۱۳۹] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.
- [۱۴۰] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.
- [۱۴۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱ - ۴۰.
- [۱۴۲] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ و ینابیع الموده، ص ۳۲۴ و مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۶ - ۴۵ و تذکره بسط ابن جوزی، ص ۲۳۱.
- [۱۴۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲ - ۸۱ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۴۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰ - ۳۴۹.
- [۱۴۴] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳ - ۴۲.
- [۱۴۵] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۱ و تذکره بسط ابن جوزی، ص ۲۳۴.
- [۱۴۶] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶ - ۵۵ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.
- [۱۴۷] مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۱ - ۶۰.
- [۱۴۸] شوری / ۲۳.
- [۱۴۹] احزاب / آیه ۳۳.
- [۱۵۰] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۵.
- [۱۵۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۷ و ۵۸ و ۶۹ و ۷۰ و تذکره بسط بن جوزی، ص ۲۳۱ و ۲۳۵.
- [۱۵۲] مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۵ - ۶۴.
- [۱۵۳] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۵.
- [۱۵۴] حدید / ۲۳.
- [۱۵۵] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۳.
- [۱۵۶] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۴ و تذکره بسط بن جوزی، ص ۲۳۵.
- [۱۵۷] مقتل خوارزمی، ج ۴، ص ۶ - ۶۴.
- [۱۵۸] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۲.
- [۱۵۹] مقتل خوارزمی، با تلخیص، ج ۲، ص ۷۱ - ۶۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

